

و بصاحت اولیاست و بطریق انقیاست و قسمت اعزّه است
 و مقصد خداوندان است و لباس کربان است و حرف مردان است
 و اختیار خداوندان بصیرت است و راه سعادت و جنت است قال الله تعالی
 وانا نرکبکم فاعبدون الیه من بروردگار شما ام پس عبادت کنید
 قوله تعالی ان هذا کان لکم خیرا و کان سعیدکم مشکورا
 ای خود ای قیامت بوقت خردادن نیکوکاران را بر گیریند و بگویند
 این است خیرای سخی شما و است سخی شما پسندیده پس چون بنده را
 از عبادت چاره نیست درو نظر کردیم و راه او را تا مل کردیم از اول
 تا آخر یافتیم که راه عبادت را پی دشوار است و صعب با عقبات بسیار
 و مشقت های سخت و مسافت دراز و افات بزرگ و موانع بسیار
 و دشمنان قوی و رانندگان بی شمار و آنچه درین مهلک قاطع است
 پنهان و دیاران یاری دهان اندک و همین واجب کند که چنین باشد
 از آنکه راه بهشت است رسول فرمود صلی الله علیه و سلم که بهشت را بگردان
 و دشواریها گرد گرفته اند و دروخ را باستانی و شهوات و لذات
 گرد گرفته اند و باینه دشواریها که گفته بنده ضعیف و زمانه صعب

معارف توحید
منازل خیر و بد

و کار دین در نقصا و فراغ اندک و مشغولیه بسیار و عمر کوتاه
و در عمل تقصیر و ناقد بصیر اهل قریب و سفر لغو و عبادت نوشته
که از آن چهاره میت چون فوت شد تحصیل آن ممکن نیست هرگز
خطر یافت سعادت ابدی یافت و هرگز آن فوت نمیدبخت ابد
کردید پس این کاره بخدای که سخت دشوار است و خطر نبرد
است و ازین است که کم باشد کسی که قصد این راه کند و آنانکه قصد
کم باشد میان ایشان کسی که سلوک کند و آنانکه بمقصود رسیده اند
غیر کرده خدای تعالی و برگزیده ادبهای معرفت محبت خود و قوی
گردانیده او برای توفیق و عصمت خود پس سائید بفضل خود
ایشان را بسوی خوشنودی و جنت خود و خداوند امارا و سید ما را
از انجا گردان پس هرگاه که راه عبادت را بدین صفت یا قییم نظر کردیم
به نظری دقیق در کیفیت بریدن این راه و در چرخه منته بدان
محتاج است درین راه ازالت و حیلت و علم و عمل تا شاید که بسلاست
قطع تواند کرد و در عقبات مهمل که او منقطع نماید پس بگو
بائالکمال و العیاذ بالله پس تصنیف کردیم در بریدن این راه و سلوک

۱۲
در بیان سلوک کنندگان استعدادهای ایشان کنی بعضی در راه طریقت

این طریق کتاب با چنانکه احیاء علوم دینی کتاب الاسرار و کتاب
 قمریه الی اینها و غیر آن که مشتمل اند بر علم های باریک و غامض و فهم عامه
 بدان نرسید قبح کردند و بد گفتند این کتاب بهار است و خوش کردند و چهره
 که انرا معلوم کردند عجب نیست از آن که ام کلام فصیح تر است از کلام
 خدای تعالی و آن را چون معلوم کردند اساطیر الاولین گفتند پس روی
 دین حال این اقتضا کرد که سوئے همه خلق بحسب رحمت نکریم و ترک
 مجادله گرفتیم و از خدای تعالی بخواستیم که توفیق دهد مرا به تصنیف کردن
 کتابی که همه بر این اجماع کنند و بخوانند آن همه را نفع حاصل شود
 پس خدای تعالی که دعای بیچارگان مستجاب کند دعای مرا اجابت
 کرد و بفضل خویش بر من این کار مطلع گردانید و الهام کرد مرا درین
 کتاب ترتیبی عجیب که در تصنیفات دیگر که درین علم کرده ام نبود و آن
 ترتیب اینست که وصف او میگویم و بشنوید اول خبریکه بنده را بیدار
 از خواب غفلت و او را برای سلوک کردن این راه بجهان خطره
 آسمانی باشد توفیق خاص الهی در خاطر بنده بگذرد که من خود را
 غریق در انواع نعم می یابم چنانچه حیات و قدرت و عقل و نطق

و جمیع معافی شریقه و سلامتی می یابم از انواع مضرتها و آفتها و این
 منجی است که مرا بشکرت خدمت مطالبه خواهد کرد و اگر غافل مانم نعمتها را
 سلب کند و مرا عذاب خود بخشد و بجهت الزام حجت بر حصول عالمه السلام
 فرستاده است و اخبار کرده که ترا پروردگار است و قادر عالم حق
 مرید مستقام فرماید و نهی کند و قادر بر آنکه اگر معصیت کنی عقاب
 کند و اگر طاعت کنی ثواب دهد و عالم بسته و آنچه در خاطر بگذرد و در
 و وعید کرده است و بر لازم گرفتن و میزبان شرع امر کرده است
 چون این معنی در خاطر نیاید بگذرد بر نفس خود نرسد و فرع کند و خواهد
 که طریق خلاص خود بداند و نیاید از طریق که نظر کردن بعیل در دلائل
 و اسناد لال کردن بصفت بر صانع و تا حاصل شود و بر او اطمینان یقین
 بداند آن غیب است و بدان که مراد او را پروردگار است که تکلیف کرده است
 و امر و نهی کرده است پس این است اول عقبه که بنده را در راه عبادت
 پیش آید و این عقبه علم است پس چاره نمیند از آن که در قطع او
 مشغول شود و نظر کردن در دلائل و تعلیم کردن پرستندگان علمای آخرت
 که راه نمایند و چراغ است اندک نا قطع کند آن را بتوفیق احدی تعالی

و حاصل شود و او را علم و یقین یغیب و آن آنست که بداند که مراد او را خدا یکی است
یکی بی شریک و او است که بخشنده بخیر کند و بخندد و طاعت خود بطاهر و باطن
و بی کرده است از کفر و معاصی و حکم کرده است ثواب جادوان اگر طاعت
کنند و بعتاب جادوان اگر معصیت و بی فرمانی کنند پس چون این
معرفت حاصل شود و یقین کند به غیب ضرورت برای خدمت چیست شود
و خواهد که بعبادت روی آورد و لیکن نداند که چگونه عبادت کند و چه چیز
واجب است در عبادت و ظاهر و باطن پس چون معرفت خدای تعالی و آنچه
واجب است بر او از تفریق شرعی ظاهر و باطن حاصل کرده خواست تا در عبادت
شروع کند و دید خود را ثابت نپوده و معسر بینان ملوث با انواع معاصی و جنایات
گفت چگونه روی ارم بعبادت که ملوثم به پلیدی گناهان پس واجب است بر من
که اول توبه کنم و بخدای تعالی باز گردم تا گناهان مرا بپا مرزود از بند معاصی
خلاص دهم و از نجاست گناهان پاک کند تا مرا صلاحیت خدمت و ایستادن
بر بساط قربت حاصل شود پس اینجا او را عقبه توبه پیش آید و لابد بقطع این
عقبه محتاج شود و بنا بر مقتضای دهر رسد و چون توبه کرده و جمیع شرایط توبه بجا آورد
و از قطع این عقبه فارغ شد خواست که عبادت کند و دیگر دگر کرد خوش موافق

بسیار که هر یک از اینها و را از عبادت باز دارند و چون در آن تامل کرد
 چهار مواعظ یافت: دنیا و خلق و شیطان و نفس پس
 محتاج شد لا محاله بدفع این مواعظ و دور کردن آن از خود و الا
 ممکن نیست که بغلبه ایشان عبادت کند پس اینجا او را عقبه عوالم
 پیش آمد و محتاج شد بقطع کردن این عقبه چهار چیز ترک کردن دنیا
 و دودن از خلق و محاربه کردن با شیطان و انجام تقوی کردن
 نفس خود را چون این همه کرد و از قطع این عقبه فارغ شد
 باز گشت تاعبادت کند باز چیز پیش می آید که او را از عبادت باز
 مسدود کند چون تامل کرد چهار چیز یافت اول رزق از آنکه نفس
 میگوید که مرا از رزق و قوام چاره نیست و تو ترک دنیا کردی
 و از خلق و رشدی پس رزق و قوام من از کجا باشد دوم خطر کارها
 از آنکه صلاح و فسادان در عاقبت معلوم نیست و آن مشغول
 دست بداند که نباید که در فساد و جهلک افتد سوم تنگیها و مصیبتها
 که از همه جانب بر آدمی افتد خاصه کسی را که او مخالف خلق کرده است
 و در محاربه شیطان نشسته و بجای نفس مشغول شد چه غصههاست

که چنین کس را فرومی باید خورد و چسبیده است که او را پیش خواهد آمد
 چهارم انواع قضا از خدای تعالی که ساعت فساحت برو خواهد
 رسید و وقتی موافق پس اینجا او را عقیده عوارض پیش آید و محتاج
 بقطع کردن آن چهار چیز به توکل کردن بر خدای تعالی در کار
 و تفویض کردن کارها بخدای تعالی در مواضع خطرناک و بصبر کردن
 بر بلاها و بر صیادادن وقت نزول قضای چون اینها کرد و از قطع
 این عقبه فارغ شد خواست که عبادت کردن مشغول شود و بی بایستن
 خود را کامل و ضعیف و در عبادت نشاطی و نه در ذکر و فکر فزاعی
 بلکه باطل بخلت و راحت و لطالت ملک به شمره و فضول و حماقت
 و جهالت پس محتاج شد در کار نفس براننده که او را سوگناخت
 و خیر براننده و نشاطش در کار عبادت بمیراننده و بانهی که منع کند او را
 از شر و محصیت و کم کند رغبت او را از ان این نیست مگر خوف و رجاء
 از آنکه امید داشتن در ثواب خدای تعالی و وعده کرده است از انواع
 کرامات ساقی است که باعث است نفس را بر عبادت کردن و طاعت
 وی و ترسیدن از عذاب و دردناک خدای تعالی و از صعوبت آنچه

که وعده کرده است از انواع عقوبت و توبه ای را خبر نیست مگر سر را
 از کند کردن این است عقوبت و اعث که پیشتر آمد و او را محتاج شد
 بقطع آن بد که این دو چیز چون ازین نیز فارغ شد و در می عبادت
 آورد می باید خود را فارغ از هر مانعی و شاغلی پس با نشاط و شوق عبادت
 تمام عبادت مشغول شود و بر آن مواظبت نمود و در انشای آن می بیند
 درین عبادتی که چندین تحمل شقت بجهت آن کرده است و یافت عظیم
 میکند یکی نداید و دوم عجب از آنکه وقتی در طاعت ربانی می بیند و طاعت بدانی
 سبب باطل میشود اگر وقتی از ریاضات اعتنا می آورد بدان سبب
 در عجب افتد و عجب نیز عبادت او حبط کند پس پیشتر آمد و او را اینها
 عقوبت قواح و محتاج شد بقطع آن با اخلاص و ذکر منتهای
 تا عمل او سبب است مانند چون ازین نیز فارغ شد حاصل آمد و او را
 چنانچه باید و شاید و سالم از همه آفات و لیکن چون نظر میکند خوب
 غریق رحمت خدای تعالی می باید از بسیاری نعمتهای خدای تعالی
 که او را داده است می ترسد نباید که از شکر گفتن آن غافل شود و در کفران
 افتد و ازین مرتبه بلند که مرتبه نیکان جلال است فرود افتد و سقوط

کرد پس پیشانده او را اینخا عقیده حمد و شکر چون از قطع ان عقیده
 نیز فارغ شد بجه و شکر گفتن بقدر امکان می باید خود را مملو ب
 و مقصود در پیش و بسی در نیکو زد که بپند خود را در صحرا شوق و شجاعت
 محبت افتاده و از انجا در ریاض و ضیوان و بساطین ان رسید
 و خلعتها و کرامتها از پروردگار خود یافته و حال او چنان شده
 که بمن بود و دنیا و به دل بود و در عقبی و بهر روز و هر ساعت
 منتظر رسول حق و از خلق ملال گرفته و دنیا را پلید دانسته و در انتظار
 این رسولان رب العالمین در رسیده بروج و ریحان و نباتات
 و رضوان و از پروردگار اضی غیر غضبان پس برند او را
 ازین و ارفانی بخصرت الهی و مستقر ریاض حبت و بپند انجام
 فقیر و حقیر و ضعیف خود را مملکت عظیم و هر زمان هر ساعت مشایخ
 کند از سید رجم از لطف و انعام و تقرب و اکرام و انچه میسر
 و صف آن تواند کرد و بهر روز در زیادت تا ابد الابد پس نه
 سعادت عظیم و زحمتی بنده نیکبخت و زحمتی دولت نبرک و زحمتی کار
 ستوده و میخواستیم از خدا می تعالی که منت نهد بر ما و بر همه مسلمانان

بدان این نعمتها بزرگ و نکرده اند ما را از کسانی که نصیب نیست
 برایشانرا ازین کار مکر و صفت کردنی و از بدو بیخ و شسیدنی و
 و دیدنی فی نفع و نکرده اند علم ما را بر ما حجت و توفیق و پدما را بر عمل
 صالح و قیام کردن بر آنچه دوست دارد و راضی باشد که او است
 بخشنده تر از همه بخشنندگان و کرم کننده تر از همه کرم کنندگان پس
 پس این بود ترتیبی که الهام کرد مرا خداوند عز و جل مرید را و عباد
 بدان اکنون که حاصل ازین جمله مفت عقیده است: اول عقیده علم دوم عقیده
 توبه سوم عقیده عوائق چهارم عقیده عوارض پنجم عقیده بواعث ششم
 عقیده قوایح هفتم عقیده حمد و شکر و تمام شدن این عقبات تمام شود
 کتاب منهاج العایدین الی الخیر و ما اکنون شرح دهم این عقبات
 بموخرترین الفاظ مشتمل بر مکتوبات غریبه: ان شاء الله تعالی
 وَالتَّشْدِيدُ وَكَأَحُولٍ وَكَأَفْقَةٍ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
 عقیده اول و این عقیده علم است

ای طالب اخلاص و عبادت بر تو باد اولایه عالم که او است مطلب و بر او است
 مدار کار هر دو جهان و بدان که عالم و عبادت سر و جوهر آن که بسبب

ایشان است بر چه می بینی و هر چه می شنوی باز تصنیف مصنفان و
 تعلیم علمایان و نصیحت ناصحان و ملک سبب ایشانست فرو
 فرستادن کتب و رسولان و افریدن آسمانها و زمین و آنچه در
 هر دوست باز مخلوقات و قائل کن در این دو آیت را از کتاب
 خدای تعالی بخوانی آنکه گفته جل ذکره آیت **اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ**
تَبَعُ سَمَیْمَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِمَّا هُنَّ یَنْزِلُ الْأَرْضُ مِنْهُنَّ
لِیَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ
بِكُلِّ شَیْءٍ عِلْمًا معنی چنان شد که خدای عز و جل آنکسی که بیافرید
 آسمانها و مثل این زمین را می رود امر خدای میان ایشان و حکم
 ملک او نافذست و را ایشان تا بدانند که خدا تعالی بر همه چیز قادر
 و علم خدای تعالی بر همه چیز محیطست و بسنده است این آیت که دلیل
 باشد بر شرف علم خصوصاً علم توحید آیت دوم قوله تعالی
وَمَا خَلَقْنَا الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِعِبَادٍ یعنی بیا فریدم
 پریان و آدمیان را مگر برای آنکه مرا عبادت کنند و بسنده
 این آیت که دلیل باشد بر شرف عبادت و زوی ما و زدن

پس نزدیک و از این دو کار را که مقصود از این بریدن هر دو سر است
 ایشانند پس واجب است بر بنده را که مشغول نشود مگر بدیشان و نظر
 نکند مگر در ایشان و بداند که هر چه جز این هر دو است از کارها آن باطل است
 که در چیزی نیست و لغویت که در و حاصل نیست و چون این دانی
 بداند که علم شریف تر است از عمل و ازین است که رسول فرمود صلی الله
 علیه و آله که فضیلت عالم بر عابد همچو فضیلت من است بر امت من
 و فرمود که یک نظر کردن سوی عالم دو دست تر است نزد یک خداوندی
 از عبادت یکساله بصیام و قیام و فرمود که زده نمونی کتم شبهارا
 بر شریفترین این بهشت یاران گفتند بای یا رسول الله صلی الله علیه و آله
 فرمود که ایشان علماء امت من اند پس از اینجا ظاهر شد مگر آنکه عالم
 شریف تر است از عبادت و ولیکن چاره نیست بر بنده را از عبادت
 و الا علم بی عمل بی فائده باشد از آنکه علم بمنزله درخت است
 و عبادت بمنزله ثمره است و شرف بر درخت را یا باشد از آنکه اصل است
 ولیکن نفع و منفعت از ثمره باشد چون چنین است چاره نیست
 بر بنده را که از هر دو دور انصاف باشد و ازین است که گفت حسن رحمه الله

بطلبید علم را طلب کردنی که از عبادت باز نمایند و طلب کنید عبادت
 طلب کردنی که از علم باز نمایند پس طلب کنید علم را بی از علم بازماندن
 و طلب کنید عبادت را بی از علم بازماندن چون معلوم شد که چاره
 نیست مرند و را از هر دو بدارند که علم اولی تر است بمقدم داشتن
 بر عمل از آنکه اصل و راه نما او است و ازین جهت که فرمود پیغمبر علیه السلام
 که علم امام علی است و عمل متابع او است و این علم اصل است و امام است
 و مقدم بر عبادت از دو جهت یکی از برای آنکه عبادت توانی کرد آن
 از آنکه اول بر توبه واجب است که معبود را بشناسی پس عبادت کنی و چنانچه
 عبادت کنی کسی را که شناسی و نام و صفت او ندانی و از آنکه اول
 در حق او عقیدت کردن و آنچه روانیت اعتقاد کردن ندانی و بسیار
 که خیر بر اعتقاد کنی در ذات و صفت او که آن مخالف حق است
 و بدان سبب همه عبادت تو حبط یا نشد پس واجب است مرا که بیاموزی
 هر چه واجب است کردن آن در شریع تا چنانکه فرموده شده و بر آن
 که ماموری بجا آری و بیاموزی آنچه واجب است ترک آن از من
 تا آنرا ترک کنی و چگونه قیام کنی بطاعتی که از آن ندانی که چگونه است

و چگونه بجای آید و چگونه اجتناب کنی از مفیست که ندانی که آن معصیت
 و ندانی که چگونه اجتناب کنی پس عبادت شرعی همچنانکه طهارت
 و صلوة و صوم و حج و آن واجب است که بیا موزی با جمیع احکام و سر
 تا به آن قیام نمایی از آنکه بیا شد که تو بر چیز مضرب باشی و آن منس
 عبادت است یا آن مخالف است است و تو بر این مطلع نه و بیا شد
 که ترا مشکلی در عبادت پیش آید و کسی را نیایی که از و پرسشی و تو
 ندانی و پس ازین بدانکه مدار این کار بر عبادت باطن است
 که این تعلق بدل دارد و امر و حق آن نیز بر تو واجب است چنانکه
 تو کل و لغو فیض و نور صفا و صبر و توبه و اخلاص و غیر این
 چنانکه در این درین کتاب بیاید انشاء الله تعالی بدانکه پاک داشتن
 تن و عبادت تن یک جزو عبادت است و پاک داشتن دل و عبادت
 دل نو و جزو عبادت است و واجب است بر تو که بیا موزی از
 این هر یک هیچ خطا و طول امل و خنده و ریاض و کبر و عجب و با سر
 انداز که دانستن و گردن این همه فریضه است نهض قرآن چنانکه
 خدا می فرماید و علی الله توفی کلوا ان کنتم مؤمنین

یعنی سر خدا تو کل کنیدی اگر شما همون آید و جای دیگر میفرماید و استنکر ^{یعنی که گفته خداوند تعالی را} الله
 ان کنتم انا لا تعبدون و جای دیگر میفرماید و اصبر و ما صدرك
 الا بالله یعنی صبر کن و نتوانی صبر کردن مگر توفیق خدای تعالی و جای دیگر
 میفرماید و تبذل الیه تبیتا یعنی قطع کن از همه در روی بدو آری و
 و غیر این از آیات درین بابست چنانچه در باب فرضیت صوم صلوة
 پس چیست ترا که نماز و روزه و زکوة را فرض میدانی و ترک این ^{یعنی} غیر
 کرده و هر دو را فرامیاند یکه و کتاب کنی و بلکه ازین فرائض کلی غایب
 تا یکی را از ایشان نام هم ندانی ندانم بفتوای که این عقیدت کرده و
 مگر بفتوای کسی که همه هست او دنیا است تا معروف را منکر کرده است
 و منکر را معروف و علوم را که خدای تعالی در کتاب خویش بنور و حکمت
 و هدی نام کرده است بجای ابطال کرده و همه روی به کسب کردن ابطال
 آورده و بتبرین از آنکه چیزی ازین فرائض ترک کنی و بصوم و صلوة
 نقل مشغول شوی این ترا هیچ نفع نماند و بیا باشد که برگناهی مصر
 باشی که آن سبب دخول در جهنم و میبایی را از طعام و شراب
 و خواب ترک گیر بی و چنان گمان بری که مراقب خدای تعالی

حاصل میشود و تو بر باطل باشی و سخت تر ازین همه آنکه بطول اهل مبتدا
 باشی و طول اهل معصیت و معصیت محض است و انرا توبت نیز مقصود
 کنی بسبب جمل خود از فرق نکردن میان طول اهل و نیت خیر و همچنین
 در جرح و سخط باشی و کمان بری که تضرع و اظهار میکنم و همچنین در بار
 محض باشی و کمان بری تو انرا که من حمد خدا میکنم یا کمان بری که من
 میخوانم مردمان را بسوی نیکی پیشماری خبری تعالی گناهای را با طاعت
 و بجای عقاب الیم ثواب عظیم طمع داری پس تو در غروری عظیم و غفلتی
 قوی باشی و این بخدای غرور و جل که مصیبتی است بزرگ مرعابدان جاہل را
 پس ازین بدان که با این همه اعمال ظاہر را تعلقی است با اعمال باطن
 که بدان اصلاح شود و بدان فاسد گردد چنانچه اخلاص و ریاء و
 عجب و ذکر مہنت و غیران پس هر که این اعمال باطن را نداند
 و طریق تاثیر آن در عبادت ظاہر نشناسد و کیفیت احترام کردن و
 نگاہ داشتن اعمال از ان نداند کم باشد که او را اعمال ظاہر است
 ماند پس طاعت ظاہر و باطن او را قوت شده باشد و نماند بدست او مگر بدی
 و رنج و آن زیانی است پیدا و ازین است که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم

که خواب کردن عالم بهتر است از نماز کردن چنانچه و عامل فی علم فساد
 بیشتر از آن کند که صلاح و فرمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم که الهام کنند
 از علم بختان را بده و محروم کنند از علم بد بختان را بده و بد بختی از این است
 که عالم نماند بخت و بی علم عمل کرد و بد که قدر و مفیدش نباشد و ازین است
 که زاهد سلف رضی الله عنهم در طلب علم مبالغه کرده اند و از میان
 همه کارها کار عالم اختیار کرده اند و از آنکه مدار کار عبودیت بر علم است
 چون این نیستی که طاعت نتوان کرد مگر بعلم پس علم مقدم باشد بر عبادت
 و اما خلاصت دوم که موجب تقدیم علم است بر عمل آنست که علم نافع سبب
 خوف و مهیبت است چنانکه گفت **أَمَّا جَنَّتِي اللَّهُ فَمِنْ عِبَادَةِ الْعُلَمَاءِ**
 یعنی ترسند از خدای تعالی از بندگان او مگر عالمان و این از آنست
 که هر که خدایت تعالی را شناسد چنانچه شناختن است ترسد از وی چنانکه
 حق ترسد است و تعظیم نکند چنانکه حق تعظیم کردن اوست و حرمت
 داشتن او پس جمیع طاعات ثمره علم باشد و از جمیع معاصی علم
 گشت و جز این دو مقصود نیست مریده را در عبادت خدایت تعالی
 پس بر تو بانه علم پیش از همه چیزهای سالک راه آخرت است **وَالْمَرْفُوعُ**

سوال شاید که بگوئی که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم طلب العلم
فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ کدام علم است آنکه طلب او فرض
و لازم است بعد آن چیست و چه مقدار از مرئیه را در کار عبادت از آن
حاصل می باید کرد جواب این بدانکه علومی که طلب او فرض و لازم است
سه است علم توحید و علم شرعی آنچه تعلق بدل دارد و علم شریعت و اما حد
هر یکی که چه مقدار واجب است بدانکه از علم توحید مقدار بی واجب است
که بدان معرفت اصول دین حاصل گردد و آن آنست که بدانی که مرتباً
الحق است و عالم و قادر و حی و برید و متکلم و سمیع و بصیر و احدی و
موصوف بصفات کمال و منزه از دلالت حدوث و منفرد بقدم و کل
محدثات و محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بنده اوست و رسول او
و صادق است بدانچه اخبار کرده است از خدای تعالی و را بمور آخرت
و پرتو باد که بخیر عقیده کنی ما دام که در قرآن با در حدیث نیابی و دینی
هر چیزی که جهل آن ملامت تو باشد موقوف آن فیرض عین است و اما از
علم آن مقدار موقوف فیضیه است که واجبات و مناسبات آن بدانی
تا ترا تعظیم حق تعالی و اخلاص و پیامتی عمل حاصل گردد و بیان آن

تمامی درین کتاب بیاید ان شاء الله تعالی و اما از علم کثرت هر چه فرض است
 بر تو کردن آن را آموختن آن هم فرض است تا چنانکه حق آن است ادائیگی
 چنانچه طهارت و صلوٰه و صوم و ایاح و جهاد و زکوٰه اگر بر تو فرض گردد
 آموختن آن نیز فرضیه شود و الا نه این است حد هر یک از سه علم که طلب
 کردن آن فرض عین است و اما دانستن علم توحید آن مقدار که باید بدان
 حد دل کنی و ایشان را ملزم کنی فرض عین نیست بلکه فرض کفایه است
 فرض عین همان است که اعتقاد تو بدان درست گردد و همچنین علم
 و شرح عجایب قلب نیز بسیار است و معرفت جمله آن بر تو واجب است
 بلکه همان قدر که مفید عبادت تو باشد دانستن آن فرض عین است
 تا آنچه مفید است از آن اهتمام کنی و آنچه از آن چاره نیست و همچون
 وحده و شکر و توکل از انرا کتاب کنی و همچنین در علم فقه و احکام است
 که جمیع ابواب فقه از بیوع و شرا و اجازات و نکاح و طلاق و بای
 که دانستن آن همه فرض کفایه است سوال اگر گوئی که آن مقدار
 از علم توحید که فرض است ممکن است که بجز در مطالعہ فی معالی این سخن نشود
 جواب بدانکه استاد گشائنده و اتسان کننده است و تحصیل کردن علم

به او سهیل تربت لما خدا تعالی بقتضی خویش کسی را که خواهد خود را معلوم
 شود و چون این استی بدانکه این عقیده که عقیده علم است عقیده دشوار است
 ولیکن مطلوبه مقصود بدین حاصل شود و نفع او بسیار است و قطع
 دشواری است و در خطر او بزرگ است که بسیار کسی که عدول و اعراض کرده اند
 گمراه شدند و بسیار کسی که در قطع او مشغول شد که بلغیرند و بسیار کسی که متحیر
 بنماند و در و بسیار کسی که سلوک کرد و در مدت اندک قطع کرد و بسیار
 که در و بمقتاد سال در قطع کردن بماند و **وَاللَّهُ يَكْفِيكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ**
 اما نفع او آنست که ذکر کردیم در شدت احتیاج بنده بدان و بنمای کارگاه
 عبادت بر آنست به خاصه علم توحید و علم سیر در خبر است که خدای تعالی او
 کرده و او و صلوات الله علیه و علی غیبتا که ای داد و علم نافع بیاموز
 گفت الهی علم نافع کدام است گفت آنکه بدان علم جلال و عظمت و کبریا
 و کمال قدرت من به بر همه چیز دانی این است علمی که ترا نزدیک گرداند
 بمن و در روایت کرد از علی رضی الله تعالی عنه او گفت اگر در حال ^{طلب} _{طلب}
 بپرد می و در تربت رفتی خوش نیامدی مرا از آنکه پروردگار خود را
 و امانت او آنست که در طلب او اخلاص می باید کرد و بهر که علم را طلب

کنند نامردمان بدو توجه کنند و محبت امر او را حاصل شود و در
 محاسن این مسلمات کند و مال حرام دنیا صید کند او از جمله ^{بندگان} یا
 است بنابر ابو نرید مطامی رحمة الله علیه گفته است که بسی سال مجاهده کردم
 و هیچ خیر سخت تر از کار علم بر من نبود و پسر پیر از آنکه شیطان بر تو
 مکر کند و بگوید که چون در علم چنین خطر است و تحصیل او دشوار است
 ترک او بی ترست پس باید که بدین گمان از علم باز نمائی که رسول
 فرمود صلی الله علیه و سلم شرب مویج و فرخ را دیدم که اکثر دوختان
 فقیران بودند گفتند بیار رسول الله فقیران از مال فرمودنی از علم
 پس هر که علم را نیاموزد نتواند که عبادت را چنانچه حق است بجا آورد
 و اگر مردی خدای تعالی را عبادت کند بیچون عبادت ملائکه است
 آسمان و او را علم نباشد از جمله یا نگاران باشد پس است
 در طلب علم به بحث و یقین و تدبیر و به پیرمتر از کاهلی و ملال و الا
 در خطر کمرای باشی نفوذ یابد منتهای پس حاصل کار آنکه چون نگو
 نظر کردی در دلائل صنع ماری تعالی و دانستی که ترا الهی است
 قادر بر عالم حتی بر مرید و مسکین بصیرت منزه از حدوث پاک

از همه نقصانها به واقفها به دانست بر و آنچه است بر محمد ثانی و مخلوق
و چیزی نماند و چیزی بد و نماند و منزه از مکان و جهات به و نظر کردی
در معجزات رسول الله صلی الله علیه و سلم پس دانستی که او رسول خداست
و امین است بروی و آنچه سلف بر آن اعتقاد کرده اند که خدای تعالی را
دیدنی است در آخرت به و قرآن کلام خدای است غیر مخلوق از زبان
حرف و صوت نیست و در ملک و ملکوت هیچ چیز در خاطر نگذرد و هیچ
چیز نخبند مگر بقضای خدای تعالی به و قدرت او به و ارادت او به و شایسته
و خیر و شر و نفع و ضرر و ایمان و کفر همه از دست به و هیچ کس از مخلوقات
خیر و بد و واجب نیست به کسی که ثواب دهد و بفضل خویش دهد
و کسی که عقوبت کند و عذاب خویش کند و آنچه آمده بر زبان صاحب
مشرع علیه الصلوٰه و السلام از امور آخرت به چنانچه حشر و نشر
تا مهیا و عذاب قبر و سوال منکر و نیکو و میران و صراط همه حق است این است
اصحابی که سلف رضی الله عنهم بدان عقیده کرده اند و امر کرده اند
به اعتقاد کردن آن و پیش از آن که بدعتها ظاهر گردد برین همه اجماع
گردد و اندک پس نظر کردی در علمها و ادیان و اجابات آن و منهای

باطن که شرح آن همه درین کتاب خواهد آمد به تامل حاصل شود مر ترا علم
بدان به پس دانستی که آنچه محتاجی بکردن آن چنانچه طهارت بدو مومن
و صلیوات پس ادا کردی فرستیده خدای عزوجل را در باب عالم و از جمله
است محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم شدی اگر عمل کنی برین علمی که آموخته
مر ترا شرفی عظیم و عالم ترا قیمتی بی اندازه حاصل شد بدو این عقیده را قطع
کردی به پس خویش را انداختی و مر ترا ثواب بی اندازه حاصل شد

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ ۝

عقیده دوم و این عقیده توبه است پس ازین بر تو واجبست
ای طالب عبادت که توبه کنی و بوجوب توبه بسبب دو چیز است یکی
آنکه تا ترا توفیق شود بطاعت کردن تا که شومیت گناهان آدمی از طاعت
محروم کند و بخلان و خواری بار آرد و آنکه قید گناهان از رفتن بسوی
طاعت آدمی مانع است و مضر بودن بر گناهان بسبب بایستی دل است
الْقَلْبُ إِذَا قَضَىٰ ذَاكَ لَا يَأْتِيكَ إِلَّا إِذَا عَصَىٰ ۖ و اگر رحمت نکند خدای تعالی به
گناهان آدمی که فریاد کنند چگونه توفیق طاعت باشد مگر کسی که او در
شومی گناهان قساوست و چگونه راه یابد سوی خدمت کسی که او بزرگوارست

مصر است؛ و چگونه نزدیک کنند مناجات کسی را که او بنیاست معاصی
 آلوده است؛ در خبر است از رسول صلی الله علیه و سلم که گفت؛ چون بنده
 دروغ گوید هر دو فرشته از وی جدا شوند از تنباهی و گمراهی که از دهن
 او بیرون آید؛ پس این چنین زبانی را چگونه صلاحیت ذکر خدای تعالی
 باشد؛ لاجرم آنکه مصر است بر گناه کم باشد که او را بر عبادتی توفیق باشد؛ و اگر
 بر سبیل ندرت توفیق یابد که عبادتی کند بر حمت بسیار و در این حالات
 اندک؛ و صفائی بناید؛ و آن همه نشو و نسبت گناهان و ترک توبه است؛ راست
 گفت آنکه گفت چون توبه قیام لیل و صیام چهار قیام نتوانی کرد؛ بلکه
 تو محبوسی که گناهان تو ترا صبر کرده است سبب و مبرای جوب
 توبه است تا عبادت تو قبول افتد؛ از آنکه خداوند دین بدیه مدیون را قبول
 نکند؛ و این از آنست که توبه از معاصی خوشتر کردن خصمان فرس است
 و جمیع عبادت که خواهی کرد نقل است پس چگونه قبول کند از تو نقل و فرض
 عین برگردن تو بود؛ و چگونه روا باشد که ترک گیری حلالی و مناجی را
 و تو مصراشتی بر جرمی؛ و چگونه مناجات کنی با خداوند خویش و از او خواهی
 ماکتی؛ و او بر تو خشک است؛ این است حال گناهگانی که مصر باشند بر گناهان

سوال اگر گوئی که بیست توبه نفع و مداوی و چندی باید کرد مرئیه را تا اگر
 گناهان بیرون آید جواب بدانکه توبه عملی است از غماهی دل و حاصل او
 پاک کردن دل است از گناهان و شایع من ابوالمعالی رضی الله عنه و توبه
 چنین گفته است که توبه ترک اختیار کردن گناهی است که مثل آن گناه
 از روی تنسرت تر از روی صورت از وی در وجود آمده باشد و اینکه
 ترک گیرد از خوف عذاب خدای تعالی ترک گیرد پس توبه را چهار شرط است
 اول ترک اختیار گناه کند لغزم کردن و و خرم بدانچه اصلا بار دیگر
 گناهی نخواهم کرد و اما اگر ترک گناه کند و در خاطر او این باشد که شاید این
 گناه باز کرده شود تائب نباشد بلکه پرنیز کننده باشد از گناه دوم آنکه
 توبه کند از گناهی که مثل آن گناه از وی در وجود آمده است از آنکه
 اگر مثل آن گناه وقتی نگردد است تائب نباشد بلکه متقی باشد نه پنی که
 رسول صلی الله علیه و سلم را نتوان گفت که تائب بود از کفر که سابق است
 بلکه متقی بود از کفر و عمر رضی الله عنه را نتوان گفت که تائب بود از کفر
 از آنکه او کفر سابق داشت و سووم آنکه گناهی که از او در وجود آمده است
 مثل آن گناه باشد که ترک اختیار او نمیکند و آن همانست از روی

منزلت و درجه او باشد نه از روی صورت به نیت یعنی که اگر سری از کار ماند
 که زنا کرده بود و قطع طریق کرده چون خواهد که ازین توبه کند توبه از و
 درست است توبه بر زنا نه بر آنکه در توبه بسته شده است سوال اگر گوی
 و را ممکن نیست ترک اختیار زنا و قطع طریق چون او این زمان قادر
 نیست برین فعل پس صحیح میباشد صفت کردن او بدین که تارک است
 مرتذا و قطع طریق را بلکه عاجز است جواب و لیکن قادر بر مثل زنا
 و قطع طریق است در منزلت و درجه چنانچه قذوف و غیبت و غاری
 آنها که آن همه گناهان اند اگر چه توبه کاری در هر یکی متفاوت است و لیکن
 جمیع آن معاصی در حق اثم یک منزلت دارند و این فر و تر منزلت است
 است و منزلت بدعت فر و تر از درجه کفر است پس کسی که از زنا و قطع
 طریق و جمیع گناهان که از گردن آن امروز عاجز است درین صورت
 اگر توبه کند توبه او درست است چهارم آنکه توبه کردن برای تعظیم امر
 خدای تعالی باشد و حذر کردن از عذاب دردناک او به سبب عنیت
 دنیای دنی و ترس از مردمان و طلب مدح و یا ضعف نفس و یا ترس
 فقر و خزان به این است شرطهای توبه در کتب آمده و چون این حاصل

شود توبه درست باشد **اما مقدماتی بر سه وجه است اول**
 آنکه تنباهی گناهان خود و ایا و کند و دوم آنکه سختی عقوبت خدای تعالی
 که طاقت آن ندارد و یا کند سوّم آنکه ضعیفی و عدم حیل خود و یا و کند
 که آنکس که او گریای آفتاب و طایفه ننگ قاضی و گزیدن **سور**
 طاقت ندارد و یا و عذاب آتش و زنج و زدن گریزهای زبانه و
 گزیدن باطنی که هر یکی چون گردن آشته و کثر دمانی که همچون
 آتش است چگونه طاقت دارد و چون برین چیزها موابطت نماید و شب و روز
 بار بار در دل بگذرانی بهتر است برین آنکه توبه مضوح کنی از جمله گناهان
 و الله الموفق سوال اگر گوی که رسول الله صلی علیه و سلم فرمود
 که پشیمانی توبه است و مثل این نظر که توبه بدین گفتنی گفته است جواب
 بدانکه اول پشیمانی مقدر بر بنده نیست نه بینی که بنده از بسیاری چیزها میجو
 که پشیمان شود نمی تواند شد و توبه مقدر بر بنده است و یا پشیمانی
 که اگر کسی گناهی پشیمان شود از آن سبب که جایش پشیمان مردمان
 برفت و یا مالش بسبب حرفت و در معاصی گم شد یا پس چنین است و توبه
 بلکه این گناه محض است و از بنیاد است که درین حدیث معنی است

که توبه بخاطر هر نعمتی کرده و آن است که ندامت برای عظیم خدای تعالی و خوف
 عقاب و باشد که بر انگیزد او را بر توبه و مضموح به پیش چون یاد آرد سه مرتبه
 توبه را و ندامت کند این ندامت باعث شود بر ترک اختیار گناه و باقی ما
 این ندامت و در نول و زمان مستقبل باعث شود بر عجز و زاری حال پس بپرسد
 که او باعث است بر توبه و را بنام توبه ذکر کرده سوال اگر گوی که چگونه ممکن است
 مراد می که اصل از و گناه از صغیر و کبیر در وجود نیاید و انبیا یا از شیطان خلق
 در ایشان افشای است که این در چه یافتند یا نه جواب ببا کمال این کاری است
 ممکن نیست چنانکه کسی که خدای تعالی او را در و زنی کند و توبه از او را توبه است
 که تو گناهی بقصد و عمد آنگنی و اما اگر مسرعه و خطا گناهی کنی آن از تو
 و این نیک آسان است بر کسی که خدای تعالی را توفیق دهد سوال اگر گوی که
 مرا از توبه کردن این باز می آید که میدانم باز گناه خواهم کرد و بر توبه
 ثابت نخواهم ماند پس بر توبه کردن چه فایده جواب بدانکه این از جمله
 غرر شیطان است از کجا دانستی که تا آن زمان که باز گناهی کنی نزد
 خواهی ماند شاید که پیش از آنکه باز گناهی کنی بگیری اما اینکه فایده
 از باز افتادن در گناه بر تو این است که بصدق توبه کنی و تمام

گردانید. ان بر خدای است. اگر تمام کرد و اند فیهو المطلوبه اگر تمام نکرد
 باری گناهان گذشته هم زیده شده و از آن بکلی پاک شدی. بنجانه
 بر تو گناهی نمی بماند که به تجدید کرده. و این سودی است بزرگ
 و فایده بسیار. هر تو باد که از خون باز افتاد و در گناه از توبه
 باز نمانی که ترا قطعاً توبه کردن از دو فایده یکی حاصل است
 و الله الموفقین اما طریق بیرون آمدن از گناهان و خلاص یافتن
 از خصمان سه بداند که گناهان همه بر سه نوع است. اول ترک
 گرفتن آنچه بر تو واجب است از نماز و زکوة غیر این پس قضا کنی یعنی
 ادا کنی ازین جمله بقدر امکان آنچه توانی و دوم گناهی است که میان تو و میان
 خدای تعالی است چون خوردن خمر و شربیدن فراموش کردن ربا و مانند این
 بیرون آمدن از مثل این گناهان بدان باشد که تا دم شوی و غم می کنی
 که پیش تو ای کردم و گناهی است که میان تو و میان بنده گان است
 قوان و دشواری و تعب است. و آن بر انواع است در مال باشد و در نفس
 و در عرض باشد و در دین باشد و در کنیز باشد و در زن باشد و در
 در مال است واجب است که باز خیر هم زد کنی اگر ممکن باشد و اگر عاجز باشی

این از خشم کج خواهی. و اگر غایب باشد بروج او صدقه کنی. و اگر نباشد
 نیکی بسیار کن و بخدای تعالی باز گرد به تطهر عبتا و بگرم خود
 خشنو گرداند و روز قیامت. و آنچه در نفس است بر
 و به او بپایش بگو تا فضا ص کنند. یا ارسن بگذرند. و اگر
 عاجز باشی بخدای تعالی باز گرد تا خشم خشنو گرداند. و آنچه
 در عرض است یعنی بکفایت نیست بپشتان و شتم واجب است که خود را
 پیش آنکس که او را غیبت کرده دروغ زن کنی. و از خواهی اگر ممکن باشد و آن
 جای است که از زیاده شدن غضب و ایمین باشی. و اگر از آنهاست
 که چون بگوئی خشنو زیاده شود پس بخدای تعالی باز گرد و از برای
 او آمرزش بخواه. و آنچه در زن و کنیز است آن را فضا ص کنی
 بخواهی و طاهر کنی. بلکه طریقی آنست که بخدای تعالی باز گردی تا بپوش
 قیامت او را از خشنو کند و اگر ایمین باشی از زیاده شدن خشم این
 مادر است بکلی بخواه. و آنچه در دین است بکسی آنکه گفته یا گفته
 این دشوار نیست باید که پیش آنکس خود را دروغ زن کنی و اگر
 بکس شود از برای آنچه خواهی. و الا بخدای تعالی باز گردی و شفاعت

کنی تا او را خدای تعالی بخشنود و گرداند به حاصل کار آنست که بد آنچه ممکن
 کرد و خصمان را بخشنود کنی و آنچه نتوانی بخدای تعالی متضرع و بصدق
 باز گرد می پناود و ز قیامت ایشان را از تو بخشنود گرداند و
 امید بقضل خدای تعالی آنست که چون صدق بندد بدین خصمان او
 از خزینه رحمت خویش بخشنود گرداند پس چون بد آنچه گفته شد عمل
 کردی و بر ترک گناهان بجای دل نهادی از همه گناهان بیرون آیدی
 و اگر ترک گناهان و غم تو به کردی ولیکن گناهها را قضا نکردی
 و خصمان را بخشنود نکردی پس تبعات پرسیده شود و باقی گناهان
 امر زید گردد و امد الموفق فصل پس بقین بدانکه عقیده توبه بشمارست
 و مهم است به و خطر او بزرگ است پنا روایت کرده اند که ابو اسحاق
 اسفرائینی رحمه الله علیه از شیوخ بود گفت شسی سال از خدای تعالی
 توبه بوضوح منخواستم مستجاب نمی شد و قتی بر سبیل تعجب گفتم سبحان الله
 سی سال است که یک حاجت منخواهم روانی شود و در خواب دیدم که
 گوینده میگوید تعجب میکنی نمیدانی که چه منخواهی این منخواهی که خداست
 مراد دست دارد قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ يُجِيبُ الْمُتَوَاضِعِينَ وَيُجِيبُ الْمُتَضَرِّعِينَ

یعنی بدستیکه خدای تعالی دست میدارد و توبه کنندگان را او دوست
 میدارد و پاکان را از گناه و این حاجت نه حاجتی خرد است پس الغیر
 به همین که این بزرگان چه سال اهتمام داشتند در کار دین و اصلاح دل
 و توبه بر گرفتن برای آخرت اما ضررے که در نا کردن توبه است آنست
 که اول گناه نهمی سیاهی دل است و آخر او کفرست و بد بخنی ابدی توبه
 سنها به پر پیرو فراموشی کن حکایت الیسی و طبع با جوهر که اول کار این
 مهر و گناه بود و آخر کایرد و کفر پس پلاک شدند با پلاک شدگان
 ابد الابد و پس بر توبه و بیدار شدن و جهاد کردن استاید که از
 دل خویش قلع توانی کرد اصرار بر گنامان یکی از صالحان گفته است
 که سیاهی دل از گنامان است و علامت سیاهی دل آن است که از
 گناه کردن ترسی و از طاعت کردن لذت نیابی و اگر نصیحتی
 در دل اثر نکند و بر توبه و کینه گناه را خوار نداری سبب باشد که خود را
 تائب بنداری بد و بر کبیره مصر باشی که پیش من حسن یکی از ابدالان
 بود و ایت کرده است که گفت یک گناه کردم چهل سال است که بر آن میگیرم
 گفته آن چیست گفت برادری نربایت من آمد برای آن برادری

خریدیم بدو وقت دست مستحق پاره گل از دیوار خانه همسایه بستیم
 و دست شستم از آن روز پیشمانم که بی اجازه از خصم بستیم و تصرف
 کردم این گناه باشد و گویند که مردی بود در قومی نوشت در خانه
 که بکر گرفته پس خواست که تشریب کند رقیب را و بپوشد آن خانه
 و در خاطر او گذشت که خانه کرامت تشریب بدین خوب نیست بزرگ
 سهیل است و این را مقداری نیست پس تشریب کرد تا نفی او از او
 سَعِيدُ الْمَسْكُونِ بِاللَّهِ مَا يَلْقَى عَذَابٌ كَثِيرٌ لِّلْحَسَنَاتِ سِتٌ
 که بدانند حلال نپذیرفته تراب آنچه بیاید در روز قیامت از دشواری
 حساب پس ای غریز غافل مباش و بانفس خویش حساب کن
 و در توبه تعجیل کن که اجل نهان است و دنیا فریفتنی است و حال بد
 خویش آدم صلوات الله علی نبینا وعلیه و آله که خدا تعالی او را بید قدرت
 خود بیافرید و در بهشت در آورده و دیگر یک گناه و کردند او را آنچه
 کردند بار او باین روایت کرده اند که خدا تعالی گفت بیا آدم چگونه
 همسایه بودم من ترا گفت که نیکو همسایه یارب گفت یا آدم بیرون و
 از جوار من و تاج کرامت را از سر دور کن کسی که بی فرمانی من کند

در هسایلی من نباشد چنین گفته اند که بر گناه خود دولت سال بگذرد
 تا خدای تعالی توبه او قبول کرد و آن یک گناه را بیاورد و این
 حال کسی است که او پشیمانی و برگزیده است و یک گناه پیشتر است
 پس چگونه باشد حال دیگر با گناهان بی شمار و این حال کسی
 که دولت سال بگذرد و توبه کرد چگونه باشد حال کسی که او برگزیده
 مصر است و اگر توبه کردی پس شکستی و باز گناه کردی باز در حال
 توبه کن و با نفس خود بگویشاید که تا باز گناه کنم بمیرم و همچنین دوم بار
 و سوم بار و چهارم بار و هر بار که گناه میکنی توبه میکنی و در توبه
 کردن عاجز تر از گناه کردن میباشی و بمنع شیاطین از توبه باز میمانی
 شنیدیم که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است بهترین شجاسی
 است که چون گناه بسیار کند توبه بسیار کند و یاد کن قول خدای
 وَمَنْ يَعْمَلْ سُوًّا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ
 غَفُورًا رَحِيمًا یعنی هر که گناه کند پس از شرش بخواهد خدای تعالی
 او را بیاورد و الله الموفق فصل حاصل کار در باب توبه آنست
 که چون عزم درست کردی بر ترک گناهان چنانکه خدای تعالی

از دل تو دانست که آینده گناه نخواهی کرد و خصمان را بقدر امکان
خشکود کردی و در ایض که از تو فوشتند و بقدر امکان قضا
کردی و در باقی عمر تبصره بخداست و تعالی بازگشتی پس غسل
پاک بکن و جامه پاک بپوش و چهار رکعت نماز چنانکه باید بخوان
بگذارد پس روی بر زمین بنهد در جایگاه که خالی بود و دستها
کنجی ترانه چینه پس خاک بر سر کن و سر و روی خود در خاک
بمال و بچشم گریان و دل بریان و سر پانده به آواز بلند
یگان یگان گناه خود که در مدت عمر خود کرد و بر زبان آرد
و نفس خود را علامت کن که اے نفس وقت آن نیامده که تو را
کنی و بخداست تعالی باز گردی یا خود طاقت آن داری که بر خدا
خدا ای تعالی صبر خواهی کرد و یا چیزی داری که مرا اند عذاب مانع
خواهد شد و مثل این کلمات بسیار بگوئی و هر دو دست بردارد
و مناجات کن که الهی بنده گریه پاست تو بر در تو آمده است
الهی بنده گناهکار توبه عذر پیش آمده است از من عفو کن
و بفضل خویش مرا قبول کن و منظر رحمت مونس من بنگر

پادشاه مرا بیا مرز و حد کنان گذارده و آنچه از عمر
 من باقی است تا مرگ از کنان مان نگه داره که خیر همه بدست قدرت
 تست بود تو بخشنده و بخشا بند و پس این دعا بخوان اللهم
 يَا مُجَلِّي عِظَائِهِ الْأَمْوَرِ يَا مُنْتَهِيَهُ الْمُصْصِمْ يَا مَنْ إِذَا
 أَرَادَ سَيْبًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ الْهَاطُتِ بِنَادِ نَفْسِ بِنَا
 أَنْتَ الْمَدْخُورُ لَهَا بِأَمْرٍ خَوْرٍ لِكُلِّ شَيْءٍ كُنْتَ بِخَرْكَ
 لِيَوْمِ السَّاعَةِ فَتَبَّ عَلَى إِلَهِكَ أَنْتَ التَّوَابُ السَّحِيمُ
 معنی دعا چنان باشد که اسی روشن کننده کارهای نبرک و اے
 نهایت مقصود و مهت همه صاحب بهتان اے کسی که چون خواهی
 که چیزی کنی بگوئی که نشود در حال موجود شود گناه مال بسیار شدی
 ذخیره کرده شده در برای هر دشواری برای این ساعت ترا
 ذخیره کرده ام تو به وضوح مرا اگر است فرما که تو بخشنده و تو بخشنده
 پس بسیار گریه و زاری بکن و این دعا بگو یا مَنْ لَا يَسْغُلُهُ سَمْعٌ
 عَنْ سَمْعٍ يَا مَنْ لَا يَغْلُظُهُ كَثْرَةُ الْمَسَائِلِ يَا مَنْ لَا يَدِينُهُ الْحَاجُ
 الْمُحَاجِنُ وَلَا تَصْخَرُ مَسْأَلَةُ السَّائِلِينَ إِذْ قُنَا بِعَفْوِكَ

وَحَلَاوَةً رَحْمَةً إِنَّكَ تَعْلَمُ الْقُلُوبَ قَلْبًا مَعْنَى اِسْتِغْنَاءِ
 اورا شنیدن چیزی از شنیدن چیزی دیگر باز ندارد ای سیکه
 از بسیاری خواست خواهند گان و روان مراد هر یکی غلط کند
 ای سیکه از الحاح کردن خواهند گان تنگ نبایزه بار اثرب
 عفو خود بخشان و پیرا حمت کن که تو بر همه قادری: پس رسول الله
 علیه و سلم درود نفیست: و برای جمیع مسلمان آمرزش خواة و عیادت
 مستغول که توبه بوضوح کرده و از گناهان بکلی بیرون آمده و پاک
 شدی چنانکه امروز از مادر زادی بود و خدای تعالی ترا دوست گشت

و ترا اجر و ثواب بسیار بدست آمد و بر تو برکت و رحمت
 چندان نازل شد که هیچکس وصف آن نتواند کرد

و از عذاب و بلاهای دنیا و آخرت خلاص

یافتی و این عقیده را بریدی و توفیق

است تعالی و لا حول و لا قوة

الا بالله العلی

العلیم

حقیقه شوم و این عقیده غلط است

بعد ازین بر تو باد ای طالب عبادت به دفع کردن موانع تا عبادت
تو مستقیم شود و گفته اند که موانع چهار اند اول از آن دنیا است
و دفع آن بدور شدن باشد از وسوسه و زهد کردن در و به و این که
ترک دنیا که بر تو لازم است بسبب دو چیز است سبب اول آنکه تا عبادت
تو مستقیم شود به که رغبت دنیا مانع است از عبادت به از آنکه چون ظاهر
تو به طلب دنیا مشغول باشد به و باطن به ارادت و سوسه به عبادت
چگونه توانی کرد به که دل یکی است به و چون بجزئی مشغول نتواند شد به و نیز
مشکل دنیا و آخرت همچون دو اتباع است به چون یکی را خشنود
کنی دیگری ناخوش گردد به و نیز مثل دنیا و آخرت همچون
شرق و غرب است بقدر آنکه یکی نزدیک شوی از دیگری
دور افتی به اما آنکه مشغولی دنیا در ظاهر مانع عبادت است
خود ظاهر است به و درایت کرده اند از این درد و ارضاء که گفتند
که جمیع کس میان عبادت و تجارت جمیع نشدند پس روی
به عبادت آوردیم به و ترک تجارت گرفتیم به و درایت کرده اند از عجز

رضی الله عنه که گفت اگر دنیا و آخرت کسی را جمع شدی مرا شنیدی سبب
 قوتی که خدا تعالی مراد داده است به پس هرگاه که حال چنین باشد
 زبان بفانی اولى است اما آنکه مشغولی دنیا به دل مانع عبادت است
 از آن است که چون دل نخواست وی مشغول باشد چگونه عبادت پروردگار
 چنانکه گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم هر که دوست داشت آخرت
 را زبان گرفته و دنیا به هر که دوست داشت دنیا را زبان کرد و آخرت
 پس بگریزید آنچه باقی است بر آنچه فانی است پس از بنیاد استی
 که چون ظاهر تو دنیا مشغول باشد و باطن نخواست وی میسر شود که
 عبادت کنی اما اگر دنیا را ترک کنی و بطاهر و باطن از وی دست
 برداری البته عبادت توانی کرد بلکه عبادت کردن بر تو آسان گردد
 و سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که چون بنده ترک
 دنیا گیرد دل او حکمت روشن گردد و اعضایش بکار عبادت او را
 یاری کنند سبب دوم که ترا ترک دنیا می باید کرد آنست که قیمت عمل
 تو بسیار نبود که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است به دو رکعت
 نماز از مرد عالم نازک دنیا و زاهد بهتر است و دوست تر است نزد خدا

خدای تعالی از عبادت همه عابدان تا قیام قیامت بسجده عبادت
 به ترک دنیا اینچنین تمیز می باید و واجب اند بر طالب عبادت که ترک دنیا
 گیرد سوال اگر گوئی که چیست معنی زهد در دنیا جواب
 بد آنکه زهد نزدیک علمای مآد و نوع است به زهد است که مقدر
 بنده است به وزهد است که مقدر و رنده نیست به آمازهد یک
 مقدر و رنده است که چیز است یکی ترک طلب چیزیکه ندارد و دنیا
 دوم دور کردن چیزیکه دارد از دنیا به سوم ترک خواست دنیا
 در باطن به آمازهد یک غیر مقدر و رست آنست که دنیا بر دل زاهدی
 سر نشود و زهد یک آن مقدر و رست به مقدمه زهد است که آن
 غیر مقدر و رست چون بنده زهد مقدر و بجای آورد یعنی آنچه نیست
 طلب نکند و آنچه دارد دور کند و از دل خواست بیرون کند
 زهد غیر مقدر و رست حاصل آید یعنی دلش از دنیا بکلی سر نشود
 این است نزدیک مرتبه حقیقی و بدانکه صعب ترین سه چیز
 بیرون بردن خواست از دل از آنکه بسیار تارک باشند نظایر
 محب باشند دنیا را باطن به مقصود آنست که خواست باطن

نباشد مردنیار اینست شیخ که خدایتعالی می فرماید تِلْكَ
 الدُّنْيَا الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ
 وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ^و معنی آنست که در آخرت
 برای کسانی است که در دنیا فساد و بلندی نه طلبند معلق گردان
 سعادت آخرت را به نفی خواست دنیا نه به یافت دنیا پس خود
 آنست که خواست دنیا از دل برود و چون بنده بران دو چیز
 مواظبت کند خدایتعالی او را توفیق دهد که خواست نیز از دل
 خود بیرون برود و اما آنچه باعث است بر ترک دنیا ذکر آفات
 و عیوب دنیا است و در آفات و عیوب دنیا شایخ
 بسیار سخن گفته اند و یکی از اینها آنست که بزرگی گفته است
 ترک دنیا کردم بسبب قلت غناء او و کثرت عیاد او و و غرت
 فناء او و خست شرکاء او و شیخ من گفته است که ازین سخن
 بوی رغبت می آید از آنکه هر که شکایت کند فراق کسی را بر این
 وصال او را دوست دارد هر که خیر را بسبب مزاحمت شرکاء
 ترک گیرد اگر مزاحمت نباشد بگیرد پس سخن کامل در مذمت

دنیا نیست که شیخ من گفته است دنیا دشمن خداست و دوستان و
 دوست او شی و هر که کسی را دوست دارد دشمن او را دشمن
 دارد و نیز گفته است که دنیا مردار است نجو شبیهی و زینیت
 آراسته و غافلان بطاهر او فریب خورند و غافلان ترک گیرند
 سوال اگر گویی که چیست حکم زهد در دنیا فرض است یا تحت
 جواب بدانکه زهد در حلال باشد و در حرام نه و زجر اجماع فرض
 است و در حلال مستحب و این حرام نزدیک کسانی که در طاعت
 استقامت یافته اند بمنزله مردار است اقدام نکند بر خوردن
 آن مگر وقت ضرورت بمقدار دفع ضرر اما زهد در حلال
 مراد الا ان را باشد که آن نزدیک ایشان بمنزله مردار است
 نخورند مگر مقداری که از آن چاره نیست و حرام نزدیک
 ایشان بمنزله آتش است که خوردن آن بهیچ حال در خاطر
 ایشان نگذرد و این است معنی سرد شدن دل بر دنیا یعنی
 باید که بکلی همه خود را از طلب دنیا قطع کند و پلیدش بدارد و
 باند منبایستی که در دل او خواستی و میل سوی دنیا نماند

اگر گویی چگونه ممکن شود که دنیا با چندین لذت‌ها که دارد نزدیک آدمی
 با چنین خواهش‌ها که دارد حرام همچون آتش و حلال همچون مردار شود
 جواب پد آنکه کسی که او را خدا تعالی توفیق خاص کرده است
 کند و از آفات دنیا و تباہی او بدارد نزدیک او همچنین شود
 که گفتم و ازین سخن تعجب کنند کسانی که از عیب‌های دنیا و آفات
 او کورند و بظاہر او قریب خورند و درین باب ضرب‌مثل کنیم
 تا نیکوتر فهم گشتی پد آنکه این یکسی مانند که حلوائی خدض با جلگی
 شریط از یاد او و شکر و پسته و مویز و زعفران و خوشه‌های چرآن
 بسیار و پس از هر قاتل در آن تعبیه کند و مردی آنرا ببیند و یکی
 دیگر نبیند پس صاحب حلوا این حلوا را پیش آن هر دو کشید
 مردیکه بر آن تعبیه کردن زیرا گاه است هرگز درین حلوا رغبت نکند
 تا اصداد خاطرش نگذرد که بهیچ حالی از آن چیزی نخورد و این حلوا
 نزدیک او بسیار آتش است ملک صعب‌تر از آن بسبب آفتی که بر آن
 است و بهیچ وجه بظاہر او و زینت او و فریفته نشود اما این مسکین حامل
 که به تعبیه زهر مطلق نیست بظاہر او و فریفته شود و زهر غبت تمام خورد

و بسیار باشد که آن پر میزند در اسیر زنجیر نماید و بگویند که ازین
 چنین جلوائی لطیف چرا اختر از می کنی مگر دیوانه؟ این است مثل حرام
 دنیا با اهل بصیرت و عاقلان راغب اما اگر درین حلوائی هر بنیای مستحسن
 مگر خوتی یا غلام بنی انداخته بچنین مردی که مشاهد کرد دست نزدیک
 او این جلوائی مگرد باشد و طبع او را از ان نفرتی بود تا نمیشاید
 که دست بران قرار نگیرد مگر آنکه ضرورتی سخت پیش آید پس آن دوم
 که خبر ندارد به بر غبت تمام بخورد این است مثل حلال دنیا با هر دو
 فرقی اهل بصیرت و استقامت و اهل رغبت و غفلت پس این است
 حال دوم بدانکه در طبع هر دو برابر اند و مختلف اند بسبب علم اهل
 که در ان حلوائی است با اگر جاهل بداندستی چنانکه عالم دانست همچنان
 زده کردی که او کرد و اگر عالم نداندستی چنانکه جاهل نداندستی
 بر غبت تمام بخوردی چنانکه او بخورد پس ازینجا دانستی
 که تمیز در دل است نه در طبع و این اصلی است مفید و سخن است
 ظاهر و راست و متعرف باشد به این کسی که بهره از خرد و انصاف
 داشته باشد سوال اگر گوئی که چاره نیست از گرفتن مقداری

از دنیا که سبب قوام نفس باشد پس چنانکه در کتب کلام در مقبول است آنچه
 بدان احتیاج نیست در قوام و مقصود بنده قوام و قوت
 است تا خدا تعالی را عبادت توان کرد نه اکل و شرب
 و گرفتن لذت به و خدای سبحان و تعالی اگر خواهد قوام
 بخیر دهد و اگر خواهد بغیر خیری دهد چنانکه فرشتگان
 داده است و چون بخیری دهد بخیری دهد که موجود است و نزدیک
 است و طلب نیست و کسب نیست و اگر خواهد بخیری دهد که
 نزدیک است و کسب نیست و اگر خواهد بخیری دهد که
 سعی و طلب کنی چنانکه فرمود جل جلاله و من یق الله یجعل له مخرجاً
 و ینفق من حیث یشاء لا یحتسب یعنی کسی که تقوی کند خدای او را
 از دشواریها بیرون شدن بخشد و رزقش رساند از آنجا که نداند به
 چون همچنین است بهیچ حال به طلب کردن رزق و خواستن آن
 محتاج نیستی و اگر این طاقت نداری و البته طلب کنی
 باید که نیت تو در طلب آن باشد که بدان واسطه تقویت
 در عبادت حاصل آید نه آنکه شهوت و لذت طلب کنی بنگاه

بدین نیت دنیا گیر می بد آن از تو خیر باشد و در زهد تو قاجح نبود
 عاتق و دوم خلق است بعد ازین بر تو باد ای طالب
 عبادت بجا شدن از خلق و غفلت گرفتن از وی بد آن سبب
 و در خیرت یکی آنکه مردمان ترا از عبادت کردن باز دارند حکایت
 کرده اند که یکی از مشایخ گفت بگشتم به جماعتی که تیر می انداختند
 و یکی از ایشان دوزخ شسته بود خواستم که بادی سخن گویم گفت فکر
 خدای خوشتر است نزد یک من گفتم که تنها چون نشسته و گفت با من
 پروردگار من است و دوزخ شسته گفتم از میان جماعت سابق
 کیست گفت کسی که خدای تعالی او را امر زید است گفتم راه که او
 بدست راست اشارت کرد و سوی آسمان و بر خاست
 و بر رفت پس بچین خلق مانع مرا آدمی را از عبادت
 بلکه برین بسند و نیت که خلق آدمی را در معصیت و طاعت
 افکند به چنانچه حکایت کرده اند از حاتم اصم رحمه الله که او گفته بود
 طلب کردم از خلق پنج چیز و نیافتم به طلب کردم از ایشان طاعت
 و زهد نکردند گفتم مگر برای کسی که بران نکر و ندید گفتم مگر برای

باشید از من چون گفتم بگردند گفتیم مگر منع مکنید از این منع کردن
 گفتیم مگر اسیر آنچه رضای خدای تعالی نیست بخوانید و اگر نگویم
 با من عداوت مکنید بگردند ترک ایشان گرفتیم و خویشانش مشغول
 شدم به و بدان ای برادر دینی که پیغمبر صلی الله علیه و سلم و صفی
 کرده است از زمان غلبت راد و شرح داده است اهل ادرا و قزو
 است بچند یون از خلق و درین شکست که او دانا تر است
 بمصالح مایه و ناصح تر ما را از مایه پس چون زمانه خود را بدان
 وصف یابی که گفته است فرمان او بجا آر و نصیحت او قبول کن
 و هیچ شک کن که رسول صلی الله علیه و سلم دانا ترین مردانست
 بدانچه صلاح است درین زمانه تو بود و بعد از مایه سقیم خود را
 بزبان نداری که از جمله ملاک شدگان باشی و آنچه فرموده است
 آنست که عبدالمعین عمر بن عاص رضی الله عنهم گفته است
 که نزدیک رسول الله صلی الله علیه و سلم بودم که ذکر گفته کرد و فرمود
 که چون ببینید شمار دمان را که از عهد مایه خود بزرگ گشته اند
 و امانت ما را خیانت کردند گفتیم چگونه دران زمان ای رسول خدا

و نه عیسی
و نه عیسی
و نه عیسی

جَعَلَنِي اللَّهُ قَدَاكَ دِكْغَتِ لَا زَمَّ لِي رَحْمَةً خُودِ رَاوُ تَجَادِرَ زِيَانِ
 خُودِ رَاوُ بَلِكِ رَاوُ دَانِي دُتْرَكِ كُنِ اِنْجِه نَدَانِي نِه دِر تَو بَادِ بَا زُ خُوشِ
 دُتْرَكِ كُفْتَنِ كَارِ دِ بِلَكِي نِه دُور خِبرِ دِ بِلَكِي آدِه سِت كِه رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَمُودَه كِه آن رُوز مَایِ هِر جِ بَاشَنَدِه بِر سِیدِ
 كِه رُوز مَایِ هِر جِ بَاشَنَدِه فَرَمُودَه كِه رُوزِ گَارِ سِت
 كِه مَرْدَمِ اَز مِثْلِینِ خُودِ اِیْمَنِ بَاشَنَدِه دِ اِیْنِ مَسْجُودِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ
 دِر خِبرِ دِ بِلَكِي دِ اِیْتِ كِرْدِه سِت اَز رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ كِه كُفْتِ
 مَر حَارِثِ بْنِ عَمْرِو اِه كِه اِگَر عَمْرُ دِر اَز دَادِ دُشْوِی زَمَانِه بِر تَو خُوَاهِ
 رَسِیدِه كِه بَسِیَارِ بَاشَنَدِه دِر اَنْ زَمَانِ خَطِیْبَانِ دِ دِ اَنْدَكِ
 بَاشَنَدِه عَالِمَانِ دِ بَسِیَارِ بَاشَنَدِه سَايِلَانِ دِ دِ اَنْدَكِ بَاشَنَدِه
 دِ هِنْدِ گَانِ دِر اَنْ زَمَانِ هُوَا كُشَنَدِه عَالَمِ بَاشَنَدِه اِگْتِمِ كِی بَاشَنَدِه
 اَنْ رُوزِ كُفْتِ اَنْ رُوزِ كِه نَا زَمَانُوتِ كُنَنَدِه دِر شَوِ تَهَا بِقُولِ
 كُنَنَدِه دِ دِ اِیْمَتَا عَالَمِ اَنْدَكِ اَز دِ نِیَا لِفِرُوشَنَدِه دِ دِ رِشِشِ
 اِی نِیْكَجِتِ اَز اَنْ زَمَانِه دِ دِ رِشِشِ مَنِ مِیْگُیْمِ كِه جَمِیعِ اِنْجِه دِ
 اِجْبَارِ دِ اِیْتِ كِرْدِه اَنْدَكِ جِشْمِ خُودِ دِ اِیْمِ دِر زَمَانِه خُوشِشِ

عالم
علم

پس بنمایو نظر کن که ترا چه باید کرد و سلف صالح رخصت
 علیهم اجماع کرده اند بر د و ر بودن از زمانه خویش و اهل آن
 و اختیار کرده اند غلت را و لغت امر کرده اند و درین هیچ
 شکی نیست که ایشان داناتر و بیناتر از ما بوده اند و زمانه
 بعد از ایشان بهتر شده است بلکه تباہ تر از آن شده است
 که در وقت ایشان بود یوسف بن اسباط رحمة الله گفته
 است که شنیدم از سفیان ثوری رحمة الله که میگفت
 خدای که بخردی خدای دیگر نیست غلت حلال شد درین
 و من میگویم اگر غلت در زمانه سفیان ثوری رحمة الله
 حلال شد در زمانه ما واجب و فرضیه گشت و روایت
 کرده اند از سفیان ثوری رحمة الله که نامه نوشت
 بسوی عباد خواص و بد آنکه تو در زمانه که اصحاب رسول الله
 صلی الله علیه و سلم پناه می جستند از آن زمانه که آنرا
 در یابند و ایشان را علمی بود که ما را نیست پس چگونه
 باشد حال ما که درین زمانه موجود شدیم به اندکی علم و اندکی

صبر دارند کی یاری ومان بر خیزد بسیاری عساکر مردمان بود
 و عمر خطاب رضی الله عنه فرمود دست که در غولت راحت است
 از نهنشینان بدید مسفیان بن عیینه رحمه الله گوید که سفیان
 ثوری گفت که مرا وصیتی کن گفت معرفت با مردمان بسیار کن
 گفتم نه ان که در خبر است که معرفت با مردمان بسیار کن از آنکه
 هر مومن با شفاعتی است گفت نه پندارم که وقتی بگریزی متو
 رسیده است مگر از کسی که با او معرفت میداشتی گفتم
 از می پس چون بعد وفاتش خواب دیدم با آنها
 گفتم مرا وصیتی کن گفت معرفت با مردمان کمتر کن که خلاص
 یافتن از ایشان دشوار است و فضیل رحمه الله گفته است این
 زمانه ایست که زیان را نگاه باید داشت و در جای نهان
 باید بود و دل را علاج باید کرد و آنچه بدانی باید گرفت و آنچه
 ندانی ترک باید کرد و او دطاشی رحمه الله گفت به روزی که
 درد دنیا و افطار کن در آخرت بود و بگره ز مردمان همچون گره خیز
 نواز شیر و ابو عبید الله رحمه الله گفته است که هیچ حکیم را ندیدم

مکرانگیر او صیبت کرد و اگر دوست داری که کسی ترا نشناسد بدانکه ترا نزد
 خدای تعالی کار نیست. اما خصالت دوم که موجب اختیار عزالت است آنست که
 مردمان باطل گفتار از عبادت حاصل آمده است بسبب آنچه پیش آید از
 قبل ایشان از ریاضات و تزیین و هر آنکه راست گفت یحیی بن معاذ از او
 رحمه الله که دیدن مردمان بساطط ریاست و زاهدان گذشتگان
 نرسید و اندک از بیعتی و یکایک ترک ملاقات و زیارت یکدیگر گرفتند و
 روایت کرده اند که هر مومن حیا را در مین قرنی را گفت که او عین بیای
 تا یکجا باشیم و ملاقات یکدیگر کنیم او عین گفت دعای در غیبت بهتر است
 ملاقات یکدیگر از آنکه از زیارت و ملاقات همه زیاده تر است. و
 مسلمانان خواص را گفتند که ای ابراهیم او هم رحمه الله آمده است چنانچه
 او نزدی گفت با شیطان ملاقات کردن دوست تر دارم از
 ملاقات کردن با دوستی چون را از او عجب پنداشتند گفت چون
 من ابراهیم او هم را به منم ریای کنم و چون شیطان را به منم از ریای
 به منم و شیخ من با یکی از عارفان ملاقات کرد و در محلی نشست
 و در آخر مجلس چون نماز کردند و برخاستند شیخ من گفت و بنابر من

مجلسی امیدوارتر از این مجلس شسته باشیم. چاره گفت اما من نه
 پنجاهم که مجلسی خایف تر از این مجلس شسته ام. از آنکه تو اعاذی شوی
 و علوم غریب یاد میگیری. و من نیز چنین میکردم. پس میان ما را افتاد
 ازین سخن شیخ شریعتی بگریست. اما آنکه بیروش شده بینقاد این است
 حال اهل اهل بد و ریاضت در ملاقات یکدیگر با ایشان. پس چگونه باشد
 حال اهل رغبت و بطالت بلکه حال اهل شمر و جهالت. و آنکه از راه
 کلی باطل شده است و مردمان کلی تباه شده اند. بحدی که ترا از عبادت
 باز دارند. که اصلاً نتوانی که عبادت کنی. و اگر ضیری کرده باشی بر تو
 باطل کنند. پس واجب است بر تو عزت گزیدن و جدا شدن از مردمان
 و پناه طلبیدن از جدای تعالی از تباهی این زیاده و اهل او
 و الله ایضا فلفله و رجعت سوال اگر گویی که چیست حکم
 عزت و جدا شدن از طریقان و بیان کن ما را طریق عزت گرفتن
 از مردمان و حدی که درین کار واجب است جواب بد آنکه
 مردمان درین کار سه دو نوع اند یکی مردیست که خلق را بدو
 حاجت نیست به بیان علمی و بیان حکمی پس این مرد را باید

که از مردمان کلی جدا باشند و اصلاحی الحط نکنند. بکود جمیع
 و یاور جماعت. و یاور عیدین. و یاور حج. و یاور مجلس علم
 نافع و با حاجت لایه می. و خود را پنهان دارند. چنانکه
 او کسی را شناسند. و ندانند کسی او را شناسند. و اگر این مردمان
 که کلی از مردمان قطع کنند و اصلاح را موردین و دینا بیهوده
 اختلاط نکنند. بسبب مصلحتی که در آن می بینند و لا
 نیست. و اگر آنکه یکی از دو کار کنند یا آنکه جاس
 دور ساکن نشود. که بر دجمعه و جماعت واجب نشود
 مانند جمال و جزایر شاید که یک سبب این باشد
 عاید آن راه که از مردمان دور رفته اند. و در مثل
 این مواضع سکونت کرده اند و با آنکه به حقیقت بدانند
 که مضرتی را که مخالطت مردمان بوی حاصل خواهد
 شد بسبب حضور جمیع و جماعت پیشتر است از ثوابی
 که جمعه و جماعت حاصل خواهد شد. پس هرگاه که انتم
 بیشتر بر آئینه او را و با باشد که ترک جمعه و جماعت گیرند یا

و در مکّه و مدینه یکی از مشایخ کبار را که از اهل
 علم بود و در سجد حرام برای جمعه و جماعت حاضر نمی شد
 هیچ مانع نداشت و من در آن وقت به استیفاء
 پروردی میرفتم اینمندی از وی پرسیدم گفت ای شی که سبب
 مخالفت مردمان حاصل میشود بیشتر از ثوابی است که جمعه
 و جماعت حاصل میشود. میگویم حاصل کار آنست
 آنکه آنکه عذرهای دارد و بدو عتاب نیست و خدا تعالی
 بمقتضای عالم است. و بین است. و عذر هر یکی نیکو
 میداند و طریق عدل آنست درین کار که در
 جمعه و جماعت و خیرات دیگر با مردمان
 مخالفت کند. و در غیر اینها باید ابا باشد.
 ایا اگر خیر باشد که بر طریق دوم عمل کند. بدانکه
 از مردمان بجای قطع کند. و در جمعه و جماعت حاضر نشود و بسبب
 می بیند پس طریق اول آنست که حای بود ساکن شود که بر و مشایخ
 متوجه نشود و در طریق سوم می بیند آنکه ساکن شود و در جمعه و جماعت حاضر نشود

بسبب عذر بلکه می بیند یعنی نزدیکاری که بسبب ملاقات
 حاصل می آید این کس محتاج است بنظر دقیق و در آن خطر
 غلط است و دو طریق اول سالم اند و الموفق بفضله و اما
 مرد دوم که مقتدا باشد در علم که مردمان در کار دین می
 محتاج اند به بیان کردن علمی و حکمی و حق یار و کردن مستدعی
 و یا خواندن بسبب خیر فاعل یا قبول یا مثل این مردمان و انباشت
 که یکی از مردمان دور شود بلکه می باید که میان ایشان باشد
 و خلق خدای تعالی را نصیحت کند و احکام آخرت برای
 ایشان بگوید و روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و سلم
 که فرمود چون بدعتها ظاهر شوند و عالم ساکت ماند لعنت الله علیهم
 بران عالم پاد و این جایی است که میان خلق باشد و اگر میان
 ایشان نباشد هم روایت که غرلت گیرند و روایت کرده اند
 که او ستاد ابو بکر بن نورک رحمه الله قصد آن کرد که تنها باشد
 و عبادت مشغول شود و بعضی از کوه ها گشت آواز می شنید که ای
 ابابکر چون از حلقه چشما خدا گفتی شدی بر خلق چهره اندگان

خدای تعالی را ترک گرفتی پس باز گشت و میان خلق آمد به این بود
 مسبب صحبت او با خلق و و مامون بن احمد مرا حکایت کرد از استاد
 ابو اسحاق رحمه الله که گفت عابدان جبل لبنان را که ای
 خورندگان گیاه امت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
 در دست مبتدعان گذاشتند و اینها بخوردن گیاه مشغول
 شدید گفتند که ماطاقت صحبت مردمان نداریم خدا تعالی
 ترا قوت آن داده است بر تو واجب است که خلق را نصیحت
 کنی بعد از آن کتاب جامع البحی و الخفی تصنیف کرده و بدین
 مثل این مرد محتاج است در صحبت خلق بکارهای دشوار
 اول صبر در آن و علم عظیم و نظر دقیق و یاری خواستن از
 خدای تعالی و ایمان ثانی در معنی منفرد باشد به اگر چه در ظاهر
 به شخص یا ایشان است اگر با او سخن گویند سخن گویند و اگر
 زیارتش کنند بر اندازد هر یکی تعظیم کند و هر یکی را شکر گویند
 و اگر از وی روی گردانند از اینرا غنیمت شمرند و اگر در جری
 با ایشان یار شود و اگر در قیامی باشند حتی گفت نشان

کند و منع نماید؛ اگر داند قبول خواهند کرد و جمیع حقوق ایشان بنام
 نماید از زیارت و پیوستن به یار و روان کردن حاجتی که او را
 گویند بقدر امکان و از ایشان پاداش بخوبی و اگر قادر باشند
 ایشان را چیزی بدهد و از ایشان هیچ نستاند؛ و اگر چه بدهند
 نتواند نستاند؛ و اگر او را بر بخاندن تحمل کند؛ و به هیچ نوع انتقام
 نکشد؛ و اهلار بخش ظاهر نکند؛ و حاجتهای خود را از ایشان
 پنهان دارد؛ و یا آنچه تواند به آسانی و دشواری حاجات خویش
 در سر تمام کند؛ و یا اینهمه محتاج است که برای آخرت نیز ذخیره کند
 چنانچه عمر خطاب رضی الله عنه گفته است که اگر شب خشم خود را ضائع
 کرده باشم؛ و اگر روز خشم رعیت را ضائع کرده باشم
 پس چگونه خواب کنم میان این دو چیز؛ و مثل این زندگانی که به
 با ایشان باشد؛ و بدل از ایشان دور لغایت دشواری است
 و این مسعود رضی الله عنه گفته است مخالفت کن با مردمان چنانکه
 دین ترا زیانی نرسد؛ اما من میگویم چون فتنه با موج زنند؛ و کار دین
 چنان شود؛ که عالم را نه طلبند و در بند فائده گرفتارند دین نباشند؛

و کار دنیا هم باشد در چنین وقت عالم نیز معذور است که غفلت گزینند
 و از مردمان دور باشد و علم را دفن کند و دینی ترسم از آن که این
 زمانه را که ذکر کردیم این زمانه باشد **وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ** این است
 حکم غفلت بود و در بودن از مردمان نیکو فهم کن که غلط او عظیم است
 و ضرر او بسیار **وَاللّٰهُ وَلِي التَّوْفِيقِ** سوال اگر گوئی که رسول
 صلی الله علیه و سلم فرموده است بر شما باد بجماعت که دست
 خدای تعالی بر جماعت است و شیطان گرگ آدمی است
 که تنهار بگیرد و گفت صلی الله علیه و سلم که شیطان با تنهاست از
 دوتن دور است جواب اگر چه رسول الله صلی الله علیه و سلم این گفته
 است این هم گفته است **الرَّفِيقُ بِكَ** یعنی لازم گیر خانه خود را و امر کرده است
 بفرست بود و در بودن از مردمان نیز در زمانه تباه بود و در قول رسول
 صلی الله علیه و سلم مناقض نیست و وجه جمع میان برد و چیز گویم
 اما اینجا گفت بر شما باد بجماعت سلسله احتمال دارد یکی آنکه بر شما باد
 بجماعت در دین و حکم شرع باشد از آنکه این است بر ضلالت اجماع نکند
 پس خلاف کردن اجماع و حکم کردن بر خلاف آنچه جماع کرده بران

اجماع کرده اند باطل است و گمراهی است؛ اما آنکه از مردمان جدا شود بر
 اصلاح دین آن مراد نیست؛ وجه دوم بر شما باد بجاعت یعنی جدا نشود
 از ایشان در جمیع وجوہ و جماعت و مثل آن که در ان قوت دین و جمال اسلام
 است؛ و در خشم آوردن کافران و ملحدان است؛ و از برکات
 خدائی نیست؛ و من نیز میگویم که حق گونشین آنست که با مردمان
 در جمیع خیرات فسر یک شود؛ و از صحبت و مزاحمت کردن با مردمان
 در باقی کارها احتراز کند بسبب آفاقی که در ان است وجه سوم بر شما باد
 بجاعت در غیر زمانه فتنه گفته است مگر کسی را که اضعیف باشد در کار دین
 و اما مردی قوی صاحب بصیرت در کار دین هرگاه زمانه فتنه را دیده
 کند باید که غولت گریزند و خبر در جمیع وجوہ و جماعت بیرون نیاید چنانچه
 رسول الله صلی الله علیه و سلم امت را حذر کردند فرموده است
 از جلوت و نجلوت امر کرده؛ و اگر خواهد که بجلی قطع کند باید که در کوی
 و خبریه ساکن نشود بسبب صلاح که در کار دین دیده است؛ میگویم
 مثل این مرد بهر حال که باشد خدای تعالی او را میسر گرداند که در جمیع
 و جمیع خیرات حاضر شود تا ازین ثواب محروم نماند که در جماعت ثواب

بسیار است؛ اگر چه مردمان باطل شدند اندک از ابد الچنین روایت
 کردند که ایشان در جمعه و جماعت حاضر می باشند و بر سر و زمین
 هر جا که خواهند در ساعت بروند و زمین برای ایشان طای می کنند
 گو ارباب و مرایشان را هر چه ظفر یافته اند بران سوال اگر گوئی که رسول
 صلی الله علیه و سلم فرمود است که رهبانان است من کسانی اند که در صلح
 نشینند و این معنی مقتضی نبی است از حد بودن از مردمان جواب
 بدانکه این در غیر زمانه گفته گفته است چنانکه پیش ازین ذکر کردیم و نیز
 باک نیست که در مساجد باشد باید که با مردمان مخالفت نکنند و بدین
 با ایشان باشد و در معنی از ایشان جدا و این است مقصود ما
 از شرح غزلی که گفتیم نه آنکه دور بودن بدین و نزدیک بودن بدین
 و درین معنی ابراهیم ادبم گفته است کن و اِحْدَاجًا مَعًا وَ مَرَدَّبًا ذَا النُّجَى
 وَ مَرَدَّبًا مَعًا یعنی میان مردمان باش و تنها باش و با خدا بیوایی
 انس گیر و از مردمان گزینده باش سوال اگر گوئی که بساکن
 در بلاد کس علماء آخرت و رباط صوفیان که سالک راه آخرت
 باشند چگونه جواب بدانکه این است طریق بزرگ و ستوده

درین باره از آنکه بگویند در مثل این عباد وضع که گفتی جامع است
 بر دو قیده را یکی آنکه از مردمان و قوم مشارکت با ایشان
 در جمیع وجه است و جمیع خیرات و پس از چنین کسی را حاصل می شود
 که اهل عزت را باشد و با ثوابی که جمیع مسلمانان را حاصل می شود
 پس بودن در رباط بهترین طریق است و بدینا برین اکثر
 عارفان میان مردمان بوده اند تا مردمان را از ایشان
 قطع بر دو حال ایشان مشاهده نماید و پس تر و سست ایشان
 کنند که زبان حال موثر تر از زبان مقال است سوال
 اگر گوئی که چیست حال مرید با کسی که در مجاهد و در ریاضت
 مشغول اند با ایشان مخالفت کند یا نکند جواب بد آنکه اگر
 ایشان بر طریق مشایخ که مشتهر است باشند ایشان بزرگترین
 برادران تواند در دین و دایره دهندگان تواند بر عبادت
 خدا می توانی و اما اگر بشریق ایشان نباشند و ترک رسم
 ایشان گرفته اند نشاید مرید را که با ایشان مخالفت کند
 بک در کج عزت خود باشد سوال اگر گوئی که میسر آنرا خواهد

که از مدارس و رباط بیرون آید و در جای دیگر ساکن نشود و بسبب
 آنکه صلاح خود و روان بیند شاید یا نه جواب بدانکه این مدار
 و رباط بمنزله حصنی است که آدمی را از دزدان و راهزنان نگاهدارد
 و آنکه از حصن بیرون باشد بمنزله صحرائی است که سواران و شایان
 جوق جوق میگردند بیم آن باشد که او را بر بایند و اسیر نمایند
 پس کسیکه ضعیف است بروی واجب است که حصن را لازم
 گیرد و مالک مردمی قوی صاحب بصیرت باشد که دشمن بر دغا
 ننماید شد بتزدیک او حصن و صحرا بر او بود و اینچنین کس را
 باک نیست که در صحرا باشد و مع ذلک سکونت در حصن بهتر
 است سوال اگر گوئی که چه گوئی در زیارت برادران دینی
 و پیوستن با ایشان در ملاقات و تذکیر جواب بدانکه
 زیارت برادران دینی از جواهر عبادت است و سبب
 قربت خدا به تعالی است عزوجل و متضمن ثواب بسیار است
 ولیکن باید که دو چیز نگاها داری: یکی آنکه بسیار زیارت نما
 و از حد نمره زیارت غایت نبرد و حبس یعنی زیارت کن گاه

بغیر از اینها
 مخوف و شایع
 و بیاهود

ما دوستی با تو زیاده نشود و دوم آنکه حق زیارت نگاهداری و آن
 آنست که از ریاضات و ترغیب و لغو و غیبت و امثال این احتراز کنی
 تا خود را و این مردم را در اثم تنگی سوال اگر کوی که چیز
 باعث شود بر غفلت گزیدن از مردمان و دور بودن از
 و چه چیز آسان کند بر من تنها بودن را جواب بدانکه
 آن چیز که بر تو تنها بودن آسان کند سه چیز است
 یکی آنکه در عبادت مستغرق باشی از آنکه مشغولی عبادت
 و انس با خدای تعالی آدمی را از مخالفت باز دارد
 که انس گرفتن با مردمان علامت اخلاص است چون
 نفس خویش را به معنی که ملاقات مردمان میخواهد بداند آنکه
 آن سبب بیماری اوست پس چون کسی که عبادت
 مشغول شود چنانچه حق آنست خلوات مناجات بسیار
 داد را با خدای تعالی و کلام و انس حاصل شود و از صحبت دیگران
 بکلی بگریزد چنانچه در خبر است که موسی صلی الله علیه و آله چون از
 مناجات و شنیدن کلام خدای تعالی بازگشتی از مردمان

بگیرد و انگشت در هر دو گوش کمری تا سخن مردمان نشنود
 و در آن وقت سخن مردمان نزدیک او همچو آواز دراز گوش
 بودی. و بر تو باد بد آنچه شیخ من گفته است **اِتَّخِذِ اللّٰهَ**
صَاحِبًا وَذَرِ النَّاسَ جَانِبًا یعنی خدای تعالی را یاری
 بگیر و مردمان را بیک جانب بگذار. دوم آنکه یکی از مردمان
 طمع نداری چه هرگاه قفع از کسی توقع نداری و از حضرت او
 نه ترسی وجود و عدم او نزدیک تو برابر باشد. سوم آنکه آفتها
 که در مخالفت است نیکو در خاطر بگذاری پس این چیزها را
 که لازم گیری ترا از صحبت خلق باز دار و پخته‌ها بودن بر تو
 آسان شود و **هَمْدُ الْمُتَوَقِّعِ عَاقِبُ سَوْمِ شَيْطَانٍ** است
 بعد ازین بر تو باد ای طالب عبادت بجنگ کردن با شیطان
 و قهر کردن با او و این بسبب و خصلت است به خصلت اول آنکه
 شیطان دشمنی است که در آشتی او اصلاح غایت بلکه
 قانع و خورسند نشود تا هلاک نکند پس از چنین دشمن ایمن
 بودن از غایت نفقت باشد به خصلت دوم آنکه شیطان

بر عداوت تو مخلوق بشن نیست شب و روز قصد تو میکنند
و تو از آن بفلسف داری و علی الخصوص اورا با تو کینه و گیر افتاده
است و آن آنست که تو دایما بعبادت حق مشغولی و خلق را تو را
و فعلا سوی عبادت میخوانی و این ضد کار شیطانست پس گویا
که تو هر زمان و هر ساعت اورا در خشم و غضب می آری او
نیز دایما که بر عداوت و هلاکت تو بسته دارد و چگونه با چون
توئی عداوت نکند که او باد وستان خود همچون کفار و اهل ضلالت
و اهل بدعت و بعضی احوال عداوت میکند پس با تو که قصد
آن داری که اورا در خشم آری و بنیالفت او کار کنی چگونه عدا
وت نکند پس اکنون اورا با و دیگر مردمان دشمنی عام هست و با تو ای
کوشنده عبادت و علم عداوت خاص نیست و کار تو او را مهم تر است
و او را بر تو یاری دهند گمان میکنند بخت ترین ایشان نفس و هوای
نفسست و او را اسباب و در آمدن هاست و تو از آن غافل هستی و
راست گفتی بچی معاذ رحمہ اللہ که شیطان فارغ و تو مشغول و او تر می
د و تو او را نمی بینی و او ترا فراموش نمیکند و تو او را فراموش

پس چون حال چنین باشد از محاربه و قهر و چاره نیست
 سوال اگر گویی که کدام چیز با شیطان محاربه کنیم و بچی
 چیز او را مقهور گردانیم جواب بدانکه اهل این کار را درین
 مسئله و طریق هست یکی آنکه بعضی علما میگویند که تدبیر در
 دفع شیطان همین استعاذه است یعنی بازداشتن
 از خدای تعالی چیزی دیگریست زیرا که شیطان سگ است که
 خدای تعالی بر تو مسلط کرده است پس اگر بجای او مشغول
 شوی وقت خود را ضایع کنی و زخمی دیده باشی پس
 گشت بصاحب سگ اوبی تا او را از تو باز دارد و دوم
 آنست که علمای دیگر میگویند که طریق در دفع شیطان مجاهده
 است اما نزدیک من بهتر و طریق عدل آنست که جمع کرده شود
 میان هر دو طریق؛ اول استعاذه کنیم از شر او چنانچه فرموده
 شده ایم و اگر بعد از استعاذه شر او به کفایت نرسد و
 او را بر خود غالب بینیم؛ ضرورت بدانیم که این ابتلاست از خداوند
 عز و جل و او را بر ما تسلط کرده است تا جبر با بر عداوتی و قوت نماید

اینا چنانکه کسی که او را از این ماسله میگوید با آنکه بر کفایت تیر ایشان قاضیست تا مگر کردن
 مایه بر این ایشان به بیند پس بدانکه محاسب ایشان و دفتر کردن و در سکه چهر
 اول آنکه میگوید و حیل او بدانی که چون بر مکانی و حیل او مطلع شدی بر تو در
 سکه اند که در چنانکه در و چون بدانند که صاحب خانه ویدار است هر سینه بگزیند و دوم
 و سوم و در التفات کنی و در دل خود یاد این متعلق و مشغول نداری که شیطانی
 بنمزد سکه ای که در و چون عین کند و اگر بد و بر روی آری تو خود را و نیز و اگر بر این
 سکه است شود و سوم آنکه و ایما در و که حق شغول باشی بیان و دل که در
 که تو که خدای تعالی در و خدای تعالی است در و خدای تعالی است و سکه
 اگر گویی چگونه شناسیم میگوید او را و که ام طریق است معرفت این احوال بدانکه
 او را و سوسه است که بنمزد تیر است که بر او ایما می اندازی و حقیقت این
 برقی روشن شود که انواع خواطر و اقسام او بدانی و دیگر آنکه او را حیل است
 که آن بنمزد دمی است که گسترده است و حقیقت آن در و روشن شود که انواع
 میگوید و در ضلع او بدانی و اما اصل خواطر بدانکه خدای تعالی بر دل نمی
 فرشته موهل کرده است که و ایما سوی خبر نمی اند و او را پلیم خوانند و در
 او را ایما و در و مقابل این فرشته شیطان نیز موهل کرده است

این سکه که در و چون عین کند و اگر بد و بر روی آری تو خود را و نیز و اگر بر این
 سکه است شود و سوم آنکه و ایما در و که حق شغول باشی بیان و دل که در
 که تو که خدای تعالی در و خدای تعالی است در و خدای تعالی است و سکه
 اگر گویی چگونه شناسیم میگوید او را و که ام طریق است معرفت این احوال بدانکه
 او را و سوسه است که بنمزد تیر است که بر او ایما می اندازی و حقیقت این
 برقی روشن شود که انواع خواطر و اقسام او بدانی و دیگر آنکه او را حیل است
 که آن بنمزد دمی است که گسترده است و حقیقت آن در و روشن شود که انواع
 میگوید و در ضلع او بدانی و اما اصل خواطر بدانکه خدای تعالی بر دل نمی
 فرشته موهل کرده است که و ایما سوی خبر نمی اند و او را پلیم خوانند و در
 او را ایما و در و مقابل این فرشته شیطان نیز موهل کرده است

که او را اینها سنوخی ظاهر می‌شود و او را او هوا می‌گویند و در عین آن
 و بیشتر گویند و شیخ من گفته است بسا باشد که شیطان خیر خواند و
 مقصود او از این باشد که او را به مقصود او خواند و مقصود او از این
 منع از فاضل باشد مثل عجب فخران و جز این و ادعای قداسی
 تعالی در خلقت آدمی لطیفی نیز مرکب کرده است که میل آن
 طبیعت را ایما بشهوان و لذات است از نیک و بد و هر لحظه
 که باشد پس به تحقیق و ادعای سه چیز می‌شود چون این مقصد
 و انشی نه آنکه چو خاطر کرد و در دل بنوع حادث می‌شود و از آن
 بر غفلت و بی‌توجهی آن باعث می‌باشد آن همه با آنکه تحقیق
 از خدا می‌توانی است. لیکن بر چهار قسم است. قسمی است
 که باری تعالی در دل بنوع حادث میگرداند ابتدا
 و او را همین خاطر گویند غلب و قسمی است که حادث
 میگرداند موافق طبع آدمی و از راه هوای نفس گویند
 و قسمی است که حادث میگرداند در عقب دعوت ملهم
 و از راه الهام گویند. و قسمی است که حادث میگرداند

اینکه در این کتاب آمده که این کلمات از کلام خداوند است

دعوت شیطان. انرا و سوسه گویند این است چهار
 قسم خواطر چون این تقسیم دانستی بدانکه خاطر یکی از
 قبل خداست تعالی است ابتدا اگر گاهی بخر باشد اگر ام
 و الزام حجت را، و گاهی بشه باشد امتحان و محنت را
 و خاطر یکی از قبل ملهم است نباشد مگر بخر نیز اگر او ^{مسلط}
 نسبت بخر حجت نصیحت و ارشاد، و خاطر سی که از قبل
 شیطان است نباشد مگر بشه برای اضلال و اغواء
 و با باشد که بخر باشد برای مکر و اسند راج را،
 و خاطر یکی از قبل هوای نفس است بشه باشد باطن
 و ران خیر نیست، و بعضی از سلف گفته اند که
 هوای نفس نیز بخر میخواند، و تحت او شر باشد
 مثل شیطان این است انواع خواطر چون این معلوم
 شد چهار و نیم مرتبه از دانستن سه فصل دیگر که مقصود
 و دانست اول فرق کردن میان خاطر خیر و خاطر شر
 و در مجله دوم فرق کردن میان خاطر شر ابتدا اگر ^{شیطان}

در هوا و دانستن دفع هر نوعی و رسوم قهرق که درین میان
 خال خال خرابی و الهامی و شیطانی تا هر چه از خدای تعالی
 برسد و باز معلوم باشد از تناسخ کنی و هر چه از شیطان است
 اقتضای کنی و همچنین هوای نزدیک کسی که گفته است
 که او نیز میخواهد فصل اول چون خواری که خال خال
 خال خال خال و قهرق میان این هر دو کنی و یکی ازین
 پس میزان وزن کنی تا حقیقت کار معلوم شود و اول آنکه کار که در
 خال خال خال خال است بر شمع عرض کن اگر موافق آید یا نیکو نیست و اگر
 آن باشد خیرستی یا شیطانی یا نیکو شمرست پس اگر بدین میزان حال
 او بر وزن نشود پس عرض کن بر آینه ای به صلیبی اگر در کمر
 آن کار آید یا صلیب خیرست و الا شمرست و اگر بدین میزان
 بر وزن نشود عرض کن بر آینه ای دیگر از اینهاست که نفس یا نهان
 است به نفرت طبع نه نفرت ترنس از خدای تعالی یا نیکو شمرست و اگر از اینها
 که نفس بر آینه ای است میل طبع یا میل از خدای تعالی
 به نیکو شمرست زیرا که نفس یا نیکو است به بدی میل و الا خیر باشد و هر چه

ازین سبب نیز آن وزن کرده است بر آنکه خاطر خیر از خاطر شر
 پیدا شود و فصل دوم چون خوابی که شوق کنی میان خاطر
 شر که از هوای نفس است و یا از شیطان و یا از خدای تعالی
 است ابتدا پس درین نیز ازین سه نوع نظر کن و بدی آنکه
 اگر آن خاطر را بر یک حال می یابی بدانکه از خدا تعالی است
 و از هوای نفس و اگر متولد می یابی بدانکه از شیطان است
 و عارض گفته است که مثل هوای نفس همچون منر است که بهل
 می آید و دفع نشود و مثل شیطان همچون گرگ است هرگاه
 که از جانبی برانی از جانب دیگر بر آید و دوم آنکه اگر او را
 بعد از گناهی که کرد و باشی بیانی بدانکه از خدای تعالی است
 و برای عفویت و امانت منرا بشومی آن گناه و اگر این
 خاطر ابتداست و بعد از گناه نیست بدانکه از جهت شیطان
 زیرا که شیطان در همه حال طالب اغواست و سوم آنکه
 اگر آن خاطر را هیچ وقت ندیده گشتن خدای تعالی ضعیف و کم
 نمی یابی بدانکه از هوای نفس است و اگر ندیده گشتن کم نشود

بدانکه از شیطان است زیرا که شیطان ندید که گفتن پس می خورد
 و در حالت غفلت و سوسه میکند فصل سوم
 چون خواهی که فرق کنی میان خاطر خیر که از خدای تعالی است
 و از ملک است: نظر کن درین نیز از سه وجه: اول
 آنکه اگر ایمان این خاطر را قوی و با خرم می یابی بدانکه
 از خدای تعالی است: و اگر مترومی یابی بدانکه از ملک
 است: زیرا که ملک بمنزله نصیحت کننده است: که ترا نصیحت
 میکند به وجهی که می تواند: دوم آنکه اگر آن خاطر بعد از خیر
 و طاعت است که از تو دور و جو داده است بدانکه از خدای تعالی
 است از جهت اکرام و اغراض مرترانه: و اگر بعد از طاعت
 نیست ابتداست بدانکه از ملک آمده است در اغلب
 احوال سوم آنکه اگر این خاطر در اصول و علمهاست باطن است
 بدانکه از خدای تعالی است: و اگر در مشرّع و اعمال ظاهریست
 بدانکه از ملک است در اغلب احوال: زیرا که ملک را
 بر باطن بنده و قوف نیست: اما خواطر خیر که از قبل شیطان

هست برای مکر و استدر آج نظر کن: اگر نفس را در این مغلی که
 در خاطر گذشتیم است با نشاط می یابی نه با ترس و عجلت
 می یابی نه با استیلا و به امر می یابی نه بخوف و با کوری
 دل می یابی نه با بصارت عاقبت نه بد آنکه از شیطان است
 از آن به پرهیز و اگر نفس را بر صند آن می یابی یعنی با خوف
 نه با نشاط و به استیلا می یابی نه با عجلت و با ترس نه با بصارت
 در عاقبت کار نه با کوری دل در آن به بد آنکه از خدای تعالی
 است یا از ملک میگویم که نشاط سبکی است در آدمی در کردن
 کار با بی آنکه در آن طمع ثوابی دارد و به استیلا در همه جا
 ستوده است مگر در مواضع معدوده مانند کلاه کردن
 دختر چون بالغه گردد و گزاردن و ام و دفن کردن مرده
 و طعام دادن بهمان و توبه کردن از گناهان و اما خوف
 احتمال دارد که از تمام گردانید و آدا کردن باشد چنانکه حق
 نیست و از قبول و رد خدای تعالی باشد و اما بصارت
 عاقبت آن باشد که به بیند و نیکو یقین کند که آن رشد و خیر است

و امید آن باشد که در ثواب آخره باشد پس دانستن این
هر فصل واجب است بر تو برای دانستن خواطر و درین
فصول بقدر امکان نیکو نظر کن که از جمله علمهای لطیف
و اسرار شریفست و الله اعلم بالصواب

و اما تفصیل مکررهای شیطان پدید آنکه شیطان را بانی آدم
در کار عبادت بهفت نفع خدع و مکر است: ^{نفس} اول آنکه از انس
طاعت باز دارد و اگر توفیق احد تعالی رد کند و بگوید که من
عبادت محتاجم زیرا که مرا از نوشته آخرت چله نیست ^{نفس} ثمره
مرا عبادت می باید کرد و از دنیای فانی نوشته برای آخرت
و عبادت می باید ساخت: ^{نفس} بوجه دوم پیش آید و بنا بر
نوشته برای آخرت و عبادت امر کند: اگر توفیق احد تعالی
ان نیرد کند و بگوید که اجل من بدست من نیست عمر من فانیست
یا نمکند: و نیز اگر در عمل امروز توقف کنم تا فردا عمل فانی کنم
نه آنکه هر روزی را عمل است بوجه سوم پیش آید و به تعجیل کردن
در عبادت امر کند و از آدای آن چنانکه حق آنست باز دارد

و بگوید که تعجب کن تا آن کار بکنی و این کار بکنی اگر توفیق
 اند تعالی ان نیز دهد کند و بگوید که عمل من اندک به استی
 و احتیاط بهتر است از عمل بسیار با نقصان و عجلت بوجه چهارم
 پیش آید و تمام گردانیدن عمل چنانکه حق آنست برای
 دیدن مردمان امر کنند تا در ریا افکنند پس اگر توفیق
 اند تعالی دهد کند و بگوید که دیدن مردمان مرا چه کار آید
 دیدن خدای تعالی مرا کافی و بسنده است بوجه پنجم پیش
 و در عجب اندازد و بگوید که امر و نهی تو بنده مخلص کیست
 نهی علم و نهی بیداری تو اگر توفیق اند تعالی ان نیز دهد
 و بگوید منت خدای تعالی را است که مرا همچنین گردانند
 اگر توفیق او نبودی مراد عمل مرا چه قدر بودی بوجه ششم
 پیش آید و این از آنهاست که برین هیچ مطلع نشود
 مگر عالمان دانا که بیدار باشند و آن است که در سر
 عبادت را نیکو و اکن که خدای تعالی البته حال برابر خلق
 ظاهر خواهد کرد و مقصودش ازین نوعی باشد از ریائی

اگر توفیق الهی آن نیرزد کند و بگوید ای ملعون تا این
 زمان از وجه افتاد عبادت پیش اندی؟ اکنون توجه
 اصلاح پیش اندی؟ تا فاسد و تباه کنی؟ مرا با طهارت
 عبادت چه کار من بنده ام مرا طاعت می باید کرد؟ اگر خدا
 خواهد اظهار کند؟ و اگر خواهد مخفی دارد و نیز بدست خلقت
 تا مرا از عبادت حاصل باشد؟ توجه بستم میکارم پیش آید
 و بگوید که ترا به عسل اصلا احتیاج نیست زیرا که اگر ترا عسل
 و نیکبخت آفریده اند ترک عمل زیان خواهد کرد و اگر شقی و
 بدبخت آفریده اند هر عملی که خواهی کرد سود نخواهد داشت
 اگر خدای تعالی عصمت کند و توفیق دهد بگوید ای ملعون من
 بنده ام و بر بنده فرمان برداری پروردگار و اجابت
 او و اندر هر حکمی که سعادت یا شقاوت کرد و بدست مرا به آن
 چه کاره؟ و نیز من بهر نمط عمل محتاجم؟ اگر نیک بختم محتاجم زیرا
 ثواب؟ و اگر فواید باشد من بهر بختم محتاجم زیرا که باری
 خود را ملامت نکنم که این بدبختی از جهنت من شد و نیز اگر در آتش

در بر و موم و فرمان بر دایر بود و یا ششم بهتر از آنکه
در آتش روم و عاصی باشم یا آنکه میدانم که خدای تعالی هیچکس را
بر طاعت عفویت نکند بلکه به ثواب و عده کرده است
و وعده او جل جلاله خلاف شدنی نیست و الله الموفق

عاقبت چهارم و آن نفس است

بعد از این بر تو باد ای طالب عبادت بخذر کردن ازین
نفس فرمائیده به پیاهی که اوست بدترین و تبه ترین
و شهنشاک و بلای اوست صعب ترین بلا و علاج
او دشوار تر است و دواى او مشکل تر و این سبب
دو چیز است: سبب اول آنکه دشمنی است درونی
و هرگاه که در دوازده خانه باشد دفع او دشوار باشد سبب
دوم آنکه دشمنی است محبوب بدو آدمی از عیب محبوب
خود کور است بهر چه از نفس خود تباها بیند نیکو بیند اگر د
پس هرگاه که چنین باشد دیر نکشد که آدمی را نفس مضحک
و هلاکت افکند و او از آن بی خبر باشد مگر آنکه خدای تعالی

اور ایاری دید بقض و رحمت خود پس تامل کن در یک
 نکته متقینه و آن آنست که چون نیکو نگری بیابی این نفس ایاری را
 حاصل جمله فتنه و فتنه و خوارسی و بولاکت و معاصی و وقت
 که خلق را پیش آمده است و خواهد آمد از اول آفرینش تا روز
 قیامت باعث بران جمله همین نفس شود و از بیانی هر که در ملامت
 افتاده است یا بسبب نفس افتاده است تنهایی یا به جهت مناسبت
 نفس با شیطان که اول معصیت خدای تعالی را از ابلیس بود
 و سبب آن بعد حکم سابق بود و نفس بود که کبر و حسد او را
 بعد از عبادت بشتاد هزار سال در دریای ضلالت انداخت
 چنانکه اندالآ باد غرق بماند و انجانه دنیا بود و نه شیطان و نه
 مخلق بلکه نفس بود که کبر و حسدش کزد با او آنچه کرده بعد
 از آن گناه مهتر آدم علیه السلام بود که شهوت نفس و حرص
 بر بقای حیات او را در آن ملا انداخت تا بقول ابلیس مغرور
 شد و بغرور شیطان و شهوت نفس از جوار خدای تعالی
 و فرود آمد علی به این دنیای حقیر است و فانی افتاد و دیدند

فرزندان او از آن روزی که دیدند تا ابد الابد خواهند دید و بعد از آن
 حکایت مابیل و قابیل یاد کن که سبب معصیت در ایشان
 و نخل بود بعد از آن حدیث ماریوت و ماریوت که سبب معصیت
 ایشان شهوت بود پس همچنین می آئی تا روز قیامت
 نیابی در خلق فتنه و ضلالت و فحشیت و معصیت مگر از نفس
 و هوای او و الا خلق در خیر و سلامت بوده اند پس
 چون دشمنی بدین طریق باشد واجب است عاقلان را که تمام
 در کار او کنند سوال اگر گوی که چیست حیل دفع کردن این
 چنین دشمن و چیست تدبیر کار او **جواب** بدانکه بالا گفتیم
 که کار نفس دشوار تر است از آنکه بیک بار قهر کردن او ممکن
 نیست چنانکه دشمنان دیگر راست از آنکه مرکب و الت است
 و ابطال کردن او نیز میکیار نتوان کرد بسبب مضرتی که در است
 پس تو محتاجی بطریق میان دو طریق که به پروری و تقویت
 او را بقدر آنکه فعل خیر را احتمال کند و ضعیف کنی و حس کنی
 او را بر حدیکه از فرمان تو نگردد و پس تو در علاج کردن

نفس محتاجی بربطی دقیق و ظریفی دستوار؛ و ذکر کردیم که طریقی
 و آتست که نفس را لگام کنی لگام تقوی تا بهر دو فائده که ترا
 مقصود حاصل آید سوال را اگر گوئی که این دایه البست بی فرمان
 اورا چگونه لگام کنند و چست جلد و ران که اورا لگام توان
 کرد و جواب بدانکه راست میگوئی؛ و جلد در و آتست
 که اول اورا نرم کنی تا لگام توانی کرد عالمان این کار گفته اند
 که نرم کردن نفس سه چیز است یکی آنکه شهوتها و لذتها
 بجای باز داری که دایه سرکش چون علف نیابد نرم شود و دوم
 بر دبار گران از عبادت نبهی که در از گوش را چون بار بسیار
 کنند نرم شود خاصه که علفش نیز کم کنند سوم آنکه یاری از
 خدای تعالی خواهی و پیش او بنیالی تا ترایاری کند و الا از مشر
 او خلاص نیست شنیده که مهتر یوسف علیه السلام چه گفت
 إِنَّ النَّفْسَ كَمَا كَرَّ بِالْشَّوْخِ الْأَمَّا رَحِمَ رَبِّي
 یعنی نفس فرمانیده است به بدی مگر آنکه خدای تعالی رحمت کند
 چون برین سه چیز مواظبت نمائی؛ نفس بی فرمان

خیرمان بردار تو گردد و درین حالت تعجیل کن و به لگام تقوی
 لگامش کن و از شر او ایمن شو **سوال** اگر گوسه
 بیان کن مارا که تقوی چیست تا آنرا بدانیم **جواب** بدانکه
 تقوی گنجیست غیر اگر بران عطف یافتی خیر کثیر و زندق کریم به
 و فوز عظیم و غنیمت جسیم و ملک عظیم یافتی به تو گوی خیر
 دنیا و آخرت جمع کرده اند و در زیر این یک خصلت نهاده
 اند که نامش تقوی است به و تامل کن در قرآن مجید که چند جا
 ذکرش کرده اند و چندین خیر و ثواب بدان معلق کرده اند
 و چندین سعادت بدان اصناف کرده اند و من از انجمله و از
 بر تو می شمارم یکی مدح و ثنا قوله تعالی **وَإِنْ تَصْبِرُوا**
تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ای اگر صبر کنید و تقوی
 گیرید پس بد رستی که آن از عزم کارهاست یعنی از جمله
 کارهاست که عزم کردن بران واجب است و دوم حفظ
 و نگاهداشت از دشمنان قوله تعالی **وَإِنْ تَصْبِرُوا**
وَتَتَّقُوا لَا يَضُرَّكُمْ كَيْدُ الَّذِينَ أَنْتُمْ خَائِفُونَ

و تقوی کنید زیان نکند شمار اگر ایشان هیچ سوّم باری
کردن قوله تعالى إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ
هُمُ أَحْسَنُونَ یعنی خداوند تعالی با کسانی است که تقوی کنند
و با کسانی است که نیکو کار باشند چهارم نجات از سختی
و زرق از حلال قوله تعالى وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ
لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ یعنی هر که
تقوی کند خدای تعالی او را از جمله دشواریها بیرون شدن
بخشد و روزی دهد او را از آنجا که نداند پنجم اصلاح
عمل قوله تعالى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ
قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ یعنی ای کسانی که
ایمان آورده آید تقوی کنید و سخن راست گوئید تا خدای تعالی
عملهای شمارا اصلاح کند ششم آمرزیدن گناهان قوله
تعالى يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ یعنی تقوی کنید تا بیامرزد شمارا
گناهان شما هفتم محبت خدای تعالی قوله تعالى إِنَّ
اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ یعنی خداوند تعالی دوست دارد متقیان را

مستقیم قبول طاعت قولها تعالی انما یتقبل الله من
 المتقین یعنی قبول نکند خدای تعالی طاعت را مگر از متقیان
 نهم بزرگ داشتن قول تعالی ان اگر مکن عند الله انکم
 یعنی بزرگترین شما نزد یک خدا تعالی متقی ترین شماست
 و هم بشارت وقت مردن قوله تعالی الذیر امنوا و کانوا
 یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة
 یعنی کسانی که ایمان آورده اند و تقوی کرده اند مرایشان است
 بشارت در حیات دنیا و در آخرت یازدهم نجات از آتش
 قوله تعالی ثم یحیی الذین اتقوا یعنی همه را در روز قیامت
 و متقیان را خلاص دهم و دوازدهم خلود در بهشت قوله
 تعالی اعدت للمتقین یعنی بهشت مهیا کرده شده برای
 متقیان این است همه خیر و سعادت و دهر و دوسرایی که در زیر
 این تقوی نهاده اند سپس فراموش مکن نصیب خود را از تقوی
 و بدانکه اصل در کار عبادت سه چیز است یکی توفیق و مایه
 و آن متقیان راست چنانکه گفت ان الله مع المتقین یعنی خدا

باستقیان است دوم اصلاح عمل و اتمام تقصیر و ان نیز مستقیان
 راست چنانکه گفت یَصِدِّكُمْ لَكُمْ اَعْمَالُكُمْ یعنی اصلاح کند عمل شما را
 اگر تقوی کنید به سوم قبول عمل و ان نیز مستقیان راست چنانکه گفت
 اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ یعنی قبول کند خدای تعالی عمل
 مگر از مستقیان بود از عبادت برین سه چیز است از آنکه اول
 توفیق باید تا عمل کند بعد از ان اصلاح تقصیر تا تمام شود
 بعد از ان قبول چون تمام گردد و برای این سه چیز است
 تضرع و سوال جمله عابدان نه بینی که میگویند رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ
 لِحَاظِكَ وَتَمِّمْ تَقْصِيرَنَا وَتَقَبَّلْ مِنَّا ای پروردگار
 ما توفیق ده ما را اطاعت خود و تمام کردن تقصیر ما و قبول کن
 از ما عمل ما را و اینهمه را خدای تعالی بتوی و عده کرده است
 و مستقیان را اینهمه گرامت فرموده خواهند یا نخواهند پس
 بر تو باد اگر طالب عبادتی؛ بلکه اگر طالب سعادت دنیوی ^{عقوبی}
 هستی؛ و تامل کن این یک اصل را و آن آنست که همه عمر
 خود را عبادت زحمت دیدی و مجاهده کردی تا حاصل شد

آنچه مطلوب تو بود نه آنکه کار در آنست که قبول افتد و بپزدانی
 که خدای تعالی گفته است **إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ**
 پس اصل این کار بتقوی بازگشته و ازین است که عایشه
 گفت رضی الله تعالی عنها که رسول الله صلی الله علیه و سلم
 را هیچ چیز از دنیا خوش نیامدی چنانکه متقی بود و قنوه رضی الله
 عنه گفته که در تورات است ای فرزند آدم تقوی کن و چیز که
 خواهی بپوش و گفته اند که عامر بن قیس شبانروزی هزار
 رکعت نماز میکردی چون در بستر آمدی نفس را گفتی
 ای جای همه بدیها بخدای که هیچ چشم زدن از تو را صبی
 نشده ام چون بتقوی سر در نیاری و وقت مردن
 بگرسیت گفتند چه چیز ترا گریانید گفت سخن خدای تعالی
إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ و تا بل کن یک نکته دیگر و این
 اصل جمله اصلهاست و آن آنست که یکی از صلحا مرثیه خود را
 گفت که مراد صیتی کن شینج گفت وصیت میکنم ترا بوحشی که برود
 عالمان بدان وصیت کرده است و گفته و گفته و وصیت

الَّذِينَ آتَوْا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ وَإِيَّاكُمْ آتَى الْقَوْلُ اللَّهُ بَعْنَى

وصیت کردیم کسانی را که پیش از شما کتاب داده شده اند
و شما را که تقوی کنید میگویم نه آنکه خدای تعالی و انانیت
بصلاح بنده از همه کس بزرگوارتر است و نصیحت کننده ترست بنده را
نه آنکه او مشفق ترست بنده را از همه کس پس اگر در عالم
خصلتی بودی صالح تر از بنده ما و جامع تر خیرات را از
و معظم تر در ثواب و بزرگ تر در عبادت و بزرگ تر در امر
از این خصلت که آن تقوی است خدای تعالی بندگان را
بدان امر فرمودی و بدان وصیت کردی پس هرگاه چنان
و پسینا را بدین یک خصلت وصیت کرد و هم باین پسندید
و دانستی که این خصلت جامع است خیر دنیا و آخرت را کافی
است جمیع جهات را و رساننده است بنده را به بلندترین
درجات در عبادت و اصلی است که بر آن مزین است و بسنده
کسی را که منظر دقیق در آن بنگردد و بر آن عمل نماید و الله اعلم
سوال اگر گوئی هرگاه معلوم شد که این خصلت این چنین

بزرگ است حاجت بمعرفت اوستخت تر پس چاره نیست
 اکنون غیر از آن که تفصیل تقوی بگوئی جواب بد آنکه
 پنهین است که تو میگوئی واجب است که او را بزرگ دارند
 و در طلب او جد و جهد نمایند که بدان احتیاج کلی است لیکن
 سید انی که هر چه بزرگ و غریب باشد در حاصل کردن آن نیز
 زحمت و رنج بسیار باشد و همتی عالی باید تا بدست آید پس
 چنانچه این خصلت خصلتی بزرگ است و غریب است مجاهد کردن
 در طلب او و بقیام نمودن در حق او نیز دشوار است که عظمت
 بر اندازد محنت باشد و لذت بر حسب مؤنت خدای تعالی
 میفرماید **وَالَّذِينَ جَاهِلُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا** یعنی هر که
 در راه ما مجاهد کند او را راه خود بنمایم پس بشنو و بیدار شو
 و فهم کن این خصلت را بعد از آن چیست شو تا بران عمل کنی
 و از خدای تعالی یاری خواه که کار در عمل کردن است و الله الموفق
 میگویم گوشدار بد آنکه اول تقوی در قول مشایخ مایاک کردن
 دل است از گناهی که مثل آن گناه آن تو در وجود نیامده است

تا حاصل شود و مرترا به قوت غم بر ترک آن و حجابی میان تو و میان
 گناهان و تقوی را در هر سه چیز اطلاق کرده اند یکی ترس و محبت
 خدای عز و جل قال الله تعالی وَاَيُّهَا النَّفُّونُ ^{یعنی تبرسید}
 نذر من و ^{و من} بمعنی طاعت و عبادت قال الله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ ^{ابن عباس رضی الله تعالی عنهما گفته}
 که ای مومنان فرمان برداری کنید خدای را عز و جل چنانکه
 حق آنست؛ سوم بمعنی پاک کردن دل است از گناهان و این است
 حقیقی تقوی نه آن دو نبینی که خدای تعالی گفته وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ
 وَ رَسُولَهُ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ مَخْرَجًا وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ
^{یعنی هر که فرمان برداری کند خدای را و رسول او را و تبرسد از گناهان}
 تعالی و تقوی کند او از جمله استغفار آن است؛ طاعت و خوف را
 ذکر کرد پس از آن تقوی را ذکر کرد پس معلوم شد که ^{حقیقت}
 تقوی چیز است سوای طاعت و خوف و آن پاک کردن دل است
 چنانکه گفتیم؛ و مشایخ گفته اند که منازل تقوی است تقوی از ترک
 بد و تقوی از بدعت بد و تقوی از معاصی فریبه؛ و این هر سه

خدا می تعالی در یک آیت ذکر کرده است قوله تعالی کَسِبَ عَلَى
 الَّذِينَ زَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا
 وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا
 أَحْسَنُوا وَاللَّهُ يَحِبُّ الْمُحْسِنِينَ یعنی نیست برب نیکه ایمان
 آورده اند و عمل صالح کرده اند بای که در چیزهای که پیشو رند چون
 تقوی کنند و ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند و تقوی
 کرده اند و ایمان آورده اند و تقوی کرده اند و نیکوئی کرده اند
 و خدا می تعالی دوست میدارد نیکوکاران را پس
 تقوی اول تقوی از شرک است و ایمان که به او ذکر کرده است
 توحید است و تقوی دوم تقوی از بدعت و ایمان که به
 او ذکر کرده است اقرار است بسنت و جماعت و تقوی
 سوم تقوی از معاصی فرعیه و چون استقامت بر دینوار
 مقابل کردن را به احسان و احسان طاعت و استقامت
 است بر تقوی از معاصی فرعیه پس درین یک آیت جمع کرده
 بر سه منزلت را منزلت ایمان و منزلت سنت و منزلت

استقامت بر طاعت این است آنچه علما در بیان معنی تقوی
گفته اند و میگویم که تقوی را بمعنی اجتناب کردن از فضول
حلال نیز می یابیم چنانچه در خبر مشهور است از پیغمبر صلی الله علیه
و سلم متقیان را که متقی گویند بسبب آنکه ترک بگیرند چیز را که
در و باکی نیست از خوف آنکه بیفتند در چیزی که در آن باکی است
پس چنان دوست میدارم که جمع کنم میان آنچه علما گفته اند
و میان آنچه در خبر است تا حدی باشد جامع و معنی باشد
بالغ پس میگویم تقوی پرور کردن است از هر چیزی که می ترس
از مضرت آن در دین خویش نه بینی که در نحو پرور کننده را
گویند که متقی است چون از هر چیزی که او را زیان دارد پرور کند
از طعام و شراب و میوه و غیر آن پس آنچه از مضرات آن
می ترسی در دین دو قسم است یکی محض حرام و محصیت
دوم فضول حلال از آنکه مشغولی بفضول حلال آدمی را
بحرام و محض عصیان می کشد پس هر که خواهد که از مضرت
دین ایمن باشد ازین خطر پرور کند و از فضول حلال

خود را باز دارد و پس تقوی مانع و جامع بر هتیر گردشت
 از هر چیزیکه در کار دین زیان دارد و آن معصیت است
 و فضول حلال این است تفصیل تقوی به و بدانکه تقوی از
 حرام فرض است بترک آن عذاب لازم آید و تقوی از
 فضول حلال کارشگرف است بترک آن جس و حساب و عیب
 کردن لازم گردد و هر که از حرام تقوی کند او در درجه
 فرود است از تقوی و هر که از فضول حلال تقوی کند او در
 درجه بلند باشد از تقوی و هر گاه که بنده جمع کند میان هر دو
 یعنی از معصیت و فضول برد و تقوی کند او تقوی برین
 کمال کرده باشد و چنانکه حق آنست بجا آورده باشد این است معنی
 تقوی و بیان آن نیکو فهم کن این را سوال اگر گوی که اکنون
 بیان کن که این معنی را چگونه بعمل آرم در نفس و چگونه لگام کشم
 او را به لگام تقوی بدین معنی که تفصیل آن گفتی و تقوی نام کردی
 جواب بدانکه تفصیل آن در نفس این است که بقوت تمام
 قیام کنی و نفس را از همه معصیتها باز داری و از همه فضولها

به پرهیزی چون این کردی در چشم و گوش و زبان و دل و
 و شکم و فرج و جمیع اعضا تقوی کردی و نفس را به گام
 تقوی گام شد اما آنچه چاره نیست ترا از دانستن آن نیست
 که میگویم هر که خواهد که تقوی کند این پنج عضو را که اصل است
 نگاهدارد و آن چشم و گوش و زبان و دل و شکم است
 پس نگاهدار این هر پنج را از چیزیکه می ترسی از زبان آن
 در کار دین از محبت و حرام و فضول حلام چون این
 چنین صیانتی حاصل شد امید است که جمیع اعضا مصون ماند
 و به تقوی جامع به جمیع بدان قیام نموده باشد پس در اینجا
 حاجت افتاد که پنج فصل در بیان این پنج عضو و تفصیل
 آنچه در هر یکی حرام است و فضول است بگویم بقدر آنکه لایق
 این کتاب باشد فصل اول در چشم بر تو باد به نگاهدانستن
 چشم که اوست سبب افتها و فتنها و نظر کن در کار
 چشم درین سه اصل کافی اصل اول خدای تعالی
 فرمود قُلْ لِلَّهِ عَيْنٌ يُعْضُوهَا بَصَادُهُمْ وَ يَحْفَظُهَا

فَرَجَهُمْ ذَٰلِكَ اِذْ كَانَتْ اِنَّ اللّٰهَ خَيْرٌ مَّا يَصْنَعُونَ
 یعنی گوهر مومنان را تا چشمها فرو خوابانند و فرجها بگشایند
 که آن پاک کننده ترست ایشانرا و خدای تعالی میداند آنچه
 میکند بدانکه من قائل کردم درین آیت با خبر و گی آیت
 سه یعنی بزرگ یافتن ادب کردن و بیدار کردن و تهدید کردن
 اما آداب قربان برداری کردن مولی است و الابی ادب باشد
 و بی ادب ما از محاسب بیرون کننده و لائق ان نباشد که در
 حضرت بایستد و نیکو فهم کن این نکته را به و قائل کن که در اینست
 و آبا بیدار کردن بدانکه گفته است ان پاک کننده ترست
 ایشانرا یعنی پاک کننده ترست دلهای ایشان را به و این
 ازان است که چون چشم نه بندی به و هر طرفی که خواهی بینی
 خالی نیست که چشم تو بر حرامی افتد به و اگر عذاب بینی خود گناه
 بگیرد باشد و بسیار باشد که دل تو بدان متعلق گردد به و بدان
 بلاء کشوی به و اگر بر میبای افتد بسیار باشد که دل تو بدان
 مشغول شود و دوشوئه مادر خاطر آید به و شاید که بدان ترسی

و پریشان دل بمانی و از خیر منقطع شوی و اگر چشم به بندی
 این همه بدناما بسود و بمانی و درین محض حضرت عیسی صلوٰۃ اللہ
 علی نبینا و علیہ گفته است: یہ پرہیز از نظر کہ شہوت را در دل
 میکار د و صاحب نظر را ہمین فتنہ بسندہ است: ذوالنون
 رحمۃ اللہ علیہ گفته است چشم بستن آرزو را اینکو حجابی است
 پس اکنون ہر گاہ کہ چشم را فرو خواہائی: و از نظر کردن
 بسوی مالا یعنی نگاہ اری فارغ دل و آسودہ از جملہ وسوسہ
 باشی: و اما تہدید آنکہ گفته است خدای تعالی میداند آنچه
 ایشان میکنند: و بسندہ است این سخن برای پرہیزیدن
 از گناہان مکرسی را کہ اذ ایستادن پیش خدای تعالی تہید
 این بود یک اصل از کتاب خدای تعالی اصل دوم آنکہ رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم گفته است کہ نظر کردن بسوی محاسن زن
 تہریت زہر الودہ از تیرنمای شیطان: ہر کہ ترک کنند آن
 خدای تعالی او را ذایقہ عبادت بچشاند کہ بدان خوش شود
 و یافتن خلوت عبادت و لذت مناجات کار بست بس خطیم

و این صحیح است و همچنان است که رسول الله صلی الله علیه و سلم
گفته است: و بدانند کسی که از موده است که بازداشتن
نظر از مال یعنی سبب یافتن لذت عبادت و عبادت دل
و صفای اوست؛ اصل سوم آنست که نظر کنند در عضو
از اعضای خویش؛ که هر یک را برای چه آفریده اند برای
آن چیز نگاهدارند که پای برای رفتن در باغها و قصرها
بهشت آفریده اند و دست برای گرفتن قلیح شراب
و بر گرفتن میوه های بهشت آفریده اند و همچنین جمیع اعضا
و همچنین چشم برای نظر کردن سوی پروردگار جهانیان
آفریده اند و در هر دو سراسر این هیچ کرامتی بزرگتر ازین
نیست پس واجب است نگاه داشتن چشم برای چنین
کرامتی این است سه اصل چون در و نیکو تامل کنی بسنده
باشد برای نگاه داشتن چشم **فصل دوم در کوشش**
بر توبه و نگاه داشتن گوش از محشر و حصول این سبب
دو چیز است یکی آنکه روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم

که شنوند و شریک است با گوینده دوم آنکه شنیدن دل
 خطر را برانگیزد و دوسوم ما افکند و از اینجا در دل و شنیدن
 پیدا شود و چنانکه برای عبادت چیزی در دل باقی نماند
 و بدانکه سخنی که در دل از گوش می افتد بمنزله طعام است
 که در شکم افتد؛ که بعضی از آن مضر است و بعضی نافع و بعضی
 غذا است و بعضی زهر است؛ و بقای سخنی در دل بیشتر است
 از طعام و در شکم؛ که طعام از معدة بخواب و غیر آن زائل شود
 و با باشد که اثر سخن در دل مدتی بماند بلکه همه عمر بماند؛
 پس چیزی ازین تباها تر چه باشد که همیشه او را در بخت
 و بلا میدارد؛ و بسبب آن در دل و سوم ما افتد
 و خطر آن باشد که او را در بلای افکند؛ و اگر گوش از شنیدن
 بالا یعنی بجا دارد و ازین همه بلاها ایمن باشد و الله الموفق
فصل سوم در زبان بر تو باد به نجات داشتن زبان
 و ضبط او؛ و قید او که او سخت ترین اعضا است در بی فساد
 و فساد او بسیار است؛ سفیان بن عبد الله رضی الله عنه

گفته است که گفتیم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم چه چیز است
انچه پیشتر بر من از ان می ترسی؟ رسول الله صلی الله علیه
وسلم زبان خود را گرفت و گفت این است؛ و یونس
ابن عبید الله رضی الله عنه گفته است که نفس من در گمراهی
به بصره روزه تواند داشت؛ و ترک یک کلمه مالا یعنی تواند
کرد؛ پس هرگاه که نفس در ان چنین باشد بر تو باد بجا داشتن
زبان با هر گونه جد و جهد که دانی و نظر کن درین پنج اصل اول
انکه ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت کرده است که ادمی
چون به صبح برخیزد و جمیع اعضا زبان را گویند که تیرا بگویند
بخدا اسی لغالی میدهمیم؛ و از تو میخواهیم که راست باشی؛
که چون تو راست نشدی ما همه راست شدیم؛ و اگر تو کفر
نشدی ما همه کفر شدیم یعنی سخن گفتن در جمیع اعضا آدمی را
شر میکنند به توفیق و خذلان و موبدانیم یعنی است قول مالک
بن دینار رحمه الله علیه که گفت چون در دل سختی بینی
و در تن سستی بینی و در زرق حرمانی بینی بدانکه کلمه مالا یعنی

گفته اصل دوم در نگاہ داشتن زبان نگاہ داشتن
 وقت هست از آنکه پیشتر چیزیکه آدمی بخورد که خدا تعالی
 بر زبان میراند لغو است که وقت بدان ضایع میشود
 حسان بن سنان رضی الله عنه بر غزو نو که بنا کرده بود
 بگذشت گفت که این غزو که بنا کرده است به نفس خود
 بازگشت و گفت که اسی نفس مغرور چه می پرسد
 از چیزیکه ترا بجا نیاید به روزهاییکه او را عقوبت
 کرد و می گویم خوشوقت کسانی که در دین این چنین ایستادند
 داشتند و واسه بزرگان که غنان نفس است
 گذشتند تا هر طرف که میخواهد می رود و برود اصل سوم
 در نگاہ داشتن زبان نگاہ داشتن عمل ضایع است
 از آنکه هر که زبان نگاہ دارد و سخن بسیار گوید لا محاله
 در غیبت مردمان افتد چنانکه گفته اند هر که سخن بسیار گوید
 خطا بسیار گوید و غیبت صاعقه آیت بلاء است و تباها کنند
 جمیع طاعات را چنانکه گفته اند مثل کسی که مردمان را

غیبت کند بکسی ماند که او منجیق بگیرد و نیکی مانده خود را بجانب
 شرق و غرب و زمین و شمال می اندازد و در روایت کرده اند
 که ابو سعید را گفتند که فلان ترا غیبت کرده او طبعی پراز خرد و
 فرستاد و گفت که شنیدم ام پنیکیهای خود را بمن بدید
 فرستادی تو بچیت مکافات آن این را بر تو فرستادم به
 و در مجلس این مبارک سخن در غیبت افتاد گفت اگر من
 کسی را غیبت کنم باری مادر و پدر خود را کنم چرا که او اولی
 تر است که نیکی من ستاند و گفته اند که حاتم اصم را شبی قیام
 شب فوت شد زن او تعزیتش کرد حاتم گفت طایفه شب
 قیام کرده چون بصبح برخاستند مرا غیبت کرده اند
 آن نماز ایشان روز قیامت در میران من خواهد بود
 اصل چهارم آنکه سفیان گفته است پس سخن بگو زبان که
 بشکند دندان و دیگری گفته است که زبان خود را کشاده
 مکن تا کار بر تو تنگ نگردد و در مثل میگویند بسیار کلام
 خود را بگوید مرا بگذارد اصل پنجم آنکه یاد کن آفات آخرت

و خرابی آن؛ در عاقبت؛ و بشنود در آن یک نکته؛ و آن آنست
 که از دو حال خالی نیست سخنی که خواهی گفت حرام است یا مقبول
 حلال اگر حرام است در آن عذابی است که طاقت آن نداری
 و در رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته است که در شب معراج
 طایفه را دیدم که درد و زخ مردار میخوردند؛ گفتم ای اخی
 جبریل ایشان کیانند گفت ایشان کسانی اند که گوشتها
 مردمان میخوردند یعنی غیبت میکردند؛ و آن سخن اگر بیاح است
 در آن چهار آفت است؛ یکی آنکه گراما کاتبین را مشغول کردی
 بخیریکه در آن فائده نیست؛ و واجب است آدمی را که اگر کلام
 کاتبین شرم دارد و ایشانرا نرنجانند؛ دوم آنکه سخن بسیار
 گفتن همچون اطلاق کردن نامه است بسوی خدای تعالی از لغو
 و نهزل؛ پس به پیمبر و پندیش که چه میکنی؛ و یکی از بزرگان
 مردی را دید که بخش میگفت گفتا که ای فلان نمی اندیشی
 که بسوی خدای تعالی چه نامه می نویسی متبرس و حذر کن
 که فردا اندامت و حسرت کنی؛ سوم آنکه هر چه میگوی و قیامت

پیش بادشاه جبار بحضور حمله عالم بخوانند: چهارم آنکه ملک
و عیب کردن باشد در قیامت: که چرا گفتم: و از برادر گاه
خود شرم نداشتی و حجت های او بریده شوند پس او را برب
بینند از نند بسنده است این اصل تا مر کسی را که در این
نیکو تا مسل کنند و الله الموفق

مصلح چهارم در دل

بر تو باد به نگاهد اشتن دل و اصلاح کردن او که کار
نگاهد اشتن او دشوار تر است از نگاهد اشتن اعضا
دیگر: و خطر او بزرگ تر و بیشتر و طریق نگاهد اشتن او
باریک تر و صعب تر است: و یاد کن درین کار پنج اصل
کافی اصل اول قول خدای تعالی که گفت **يَعْلَمُ خَائِنَةَ**
الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ یعنی میداند خیانت چشمها
و آنچه پنهان دارند سینه ها و دیگر آنکه گفت **وَاللَّهُ يَعْلَمُ**
مَا فِي قُلُوبِكُمْ یعنی خدای تعالی میداند آنچه در دل های شما
و دیگر آنکه گفت **إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ** و بدینستی

و انا ترست بچیزیکه در سینهاست: به بین که چند جا در قرآن
 ذکرش کرده و باز تکرار بیان نموده و سبده است برای
 پرین کردن تو نظر به علم و اطلاع خدای تعالی: از آنکه معامله
 با اوست بود و علام غیوب است و معامله با علام الغیوب
 امر خطیر است: پس نیکو مامل کن و در کار خود بیندیش
 که از دل تو چیز است که می بیند و چه احوال است که میداند
 و اصل دوم آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته است
 که خدای تعالی نظر نکند بسوی صورتها و علیهاست شما
 ولیکن نظر کند بسوی دلها و بینهای شما: پس چون
 نظرگاه پروردگار در دل است عجب است از کسی که روی
 و تن را نشوید و از بلندپایا پاک داند که نظرگاه خلق است
 و بیاراید بد آنچه می تواند با مخلوق بر عیسی مطلع نشود و بگوید
 ندارد و دل را که نظرگاه پروردگار است از حرص و هوا
 پلید نگذارد و بی پاک کردن و آراستن او نه پروردگار
 که خدای تعالی بر تباهی ما و معیوبی او مطلع شود و اگر بر یکی

نباهی از ان خلق مطلع شوند همه بیزار شوند و از میان خود
 برانند اصل سوم آنکه دل پادشاه است و جمیع اعضا تابع
 اوست: چون پادشاه نیکو باشد رعیت نیز نیکو باشد چنانکه
 رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت که در تن بنی آدم گوشت
 پاره ایست اگر آن نیکو شود همه تن نیکو شود و اگر آن بد شود
 همه تن بد شود و آن گوشت پاره دل است: پس چون صلاح همه
 اعضا در صلاحیت دل است واجب است که با صلاح آن جهد کنند
 اصل چهارم آنکه دل خزینه ایست جوابر نفس را که اول آن عقل است
 و بزرگترین نفایس معرفت خدای تعالی است که آن سبب سعادت
 هر دو سه است بعد از ان بصیرتی است که بزرگی نزدیک خدا
 بدان حاصل شود: بعد از ان نیت خالص در طاعت که ثواب
 ابد بدان متعلق است: بعد از ان انواع علوم و حکمتها که معرفت
 بنده بدان است: پس واجب باشد که همه خزینه را از آفات دردا
 و رانهرنان نگاهدارد تا این جوابر غریز را آفتی نرسد و دشمنی
 بر آن طفر نیابد اصل پنجم آنکه من قائل گردم در حال دل پنج چیز

در روی یافتیم که در اعصابی دیگر نیست؛ یکی آنکه دشمن قصد
 او میکند و مراد او را ملازم است؛ و دل منزل الهام و وسوسه
 و این برد و او را بخیر و شر منبجوانند که آن ملک است و شیطان
 دوم آنکه کار دل بیشتر است که هوا و عقل هر دو در روی اند
 و او میگوید که گاه و لشکر است یکی هوا و لشکر او؛ و دوم عقل و لشکر او
 پس دل دایما میان محاربه و مقاتله و تناقض ایستادن است
 و واجب است که نگذارند به و غافل نشوند از جایی که اینجا
 بجای باشد سوم آنکه عوارض مراد او را بیشتر است از آنکه خواطر
 بسان تیر تاست که دایما چون باران در دل میریزد
 و تو بر منع آن قادر نیستی از آن که دل مانند چشم نیست
 که میان دو چلک است که به بند پی و یاد در جای خالی و تاریک
 نشینی؛ و ایمین شوی؛ و همچون زبان نیست که درون و در
 لب و دندان است بلکه دل بدون خواطر است و تیرا بر بار
 آن قدرت نیست و او را به هیچ حال نگاه نتوانی داشت و باینهمه
 نفس تناب کننده در پس روی آن خاطر تاست پس امتناع

از ان کار سبب دشواریست و محنتی عظیم است چهارم آنکه
 علاج کردن دل بر تو دشوار است از آنکه او از تو غایب است
 بنا باشد که ندانی و در آخرتی بیفتی پنجم آنکه آفات بسوی
 او شتابنده تر است و او به گردیدن حال نزدیک تر است
 و گفته اند که دل شتاب کننده تر است از دیگر درختان ^{و نیز از حیوانات}
 و نیز اگر نغمه بانه منهدل ملجئ و ابتدای کار او سیاهی
 و میل است بسوی غیر خدای تعالی و نهایت کار او مهر است
 پس کار دل در خطر عظیم است و نیز ادنی کار او قسا و
 است و نهایت کار او کبر است و بخدای تعالی پشتیده
 قول خدای تعالی آبی و استکبر و کان من الکافرین
 و کبر که در دل بود کفر بار آورد و بسبب این معنی مذکور
 خاص برد لهبای خود ترسان و لرزان بوده اند و گریان
 مانده اند و همه عنایت در آن صرف کرده اند خدای تعالی
 در وصف ایشان گفته است يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ
 فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ یعنی می ترسند از روزی که

بگوید در آن دلهای چشمها سوال اگر گوی که چون کار
 دل چنین سخت و مهم گفتی بیان کن ما را آن معانی که دل
 را اصلاح کند از آفات که او را پیش آید و تیار کند
 تا باشد که توفیق یابیم بر آن عمل کنیم جواب بد آنکه تفصیل
 آن معانی در از دست این مختصر گنجایش آن ندارد
 و علمای آخرت درین باب کتابها تصنیف کرده اند
 و قریب هفتاد و خصلت ستوده و بدین قدر بنامستوده
 بیان کرده اند و کسی را که کار دین مهم باشد و از خوا
 غفلت بیدار شود و از خدای تعالی توفیق یابد حاصل
 کردن آن همه کتابها و عمل کردن بر آن مراد او را دشوار
 نباشد و ما درین کتاب اصلی چند که از آن در علاج
 دل چاره نیست ذکر کنیم و آن چهار است طول امل
 و عجلت و حسد و کبر و چهار در مقابل او ستوده
 است کوتاهی امل و آهستگی در کار و نصیحت خلق
 و تواضع اینست این اصلها که در احادیث و کتب

چاره نیست یا اکنون گوشش دارد و بشنود که در پیری
 چه آفتهاست به و چست شود و چه کند برای از آله و دفع
 هر یک از این آفات اما طول امل بدانکه او مانع است از همه
 خیرها و طاعتها و باعث است بر همه شرها و بقیها و در وقت
 سخت که خلق را در بلاها و آفتهای گوناگون می افکنند
 و همه خرابها و تباهی ها از وی می خیزد و بدانکه چون
 امل خود را در از گنی از و چهار آفت پیدا شوند یکی ترک
 طاعت و کاپلی کردن در آن به که بگوئی نخواهم کرد در روز
 پیش من است به یحیی این معاذ را از می گفته است که طول
 امل قاطع است از همه خیرات به دوم ترک توبه و تاخیر از آن
 که بگوئی توبه خواهم کرد در روز ما بسیار است و من جوانم
 و عمر من اندک است و من قادرم به هر گاه که خواهم توبه کنم
 و نباشد که مرگ در آید و پیش از اصلاح عمل مرا
 بر باید و بگوئی که به پیری برسیم توبه کنم بسیار جوانم
 و به پیری نرسیدند به سوم حرص بر جمع کردن مال و مشغول

شدن بدینا و ترک استغذا و آخرت؛ که بگوید از فقر
 در حالت پیری می ترسم که از کسب کردن ضعیف و عاجز
 شوم مرا از قوت فاضل چاره نیست؛ تا در حالت جوانی
 و جوانی مرا کار آید؛ اینها و دیگر مانند این اندیشهها
 رغبته را در دنیا بجنباند؛ و حرص ترا بر روی زیاده
 کند؛ تا بگوید چه خواهم کرد و چه خواهم پوشید در رستمان
 و چه خواهم خورد و در تابستان باشد که عمر دراز شود و
 محتاج مردمان شوم؛ و احتیاج در پیری سخت دشوار است
 چهارم سختی دل و فراوانی آخرت؛ از آنکه چون عمل
 در از کردی مرگ را و گور را یاد کنی؛ و نرمی دل صفاتی
 او بیاد کردن مرگ و گور است و بزرگ ثواب و عقاب
 و احوال آخرت حاصل آید و در دلی که از اینها نگذرد او را
 از کجا صفا و رقت باشد **قوله تعالی فطال علیکم الهمم**
فحسب قلوبهم چون اهل دراز کنی طاعت توانند که شود
 و توبه در ناخبر افتد و معصیت بسیار کنی و حرص تو فراخ

و غفلت تو قوی گردد؛ بلکه بیم آن باشد که آخرت را نیز ببرد
 و بیاید که ام حال ازین تباها تر باشد و کدام آفت ازین
 عظیم تر؟ و این همه بسبب طول امل است اما اگر امل کوتاه
 کنی و مرگ خود را نزدیک دانی؛ و یاد کنی حال برادران
 و یاران که مرگ ایشان را ناگاه فرو گرفت؛ در وقتی که
 گمان نداشتند؛ شاید که حال تو نیز مثل حال ایشان شود
 پس بیدار شو ای مغرور غافل و یاد کن آنچه عوف بن
 عبداللہ رضی اللہ عنہ گفته است بنیامیدوار روزی
 که آن روز را بشتب نرسانیدی؛ و بسا منتظر فردا که فردا را
 در نیافت اگر شما اجل و آمدن او به بینید امل را
 دشمن دارید؛ عیسی ابن مریم صلوٰۃ اللہ علیہ و علیہ
 گفته است که دنیا سه روز است و بی که گذشت از آن
 بدست تو چیزی نمانده و فردا متنی دانی که بیانی یا نیابی
 روز سوم که تو درانی در دست تو بجان روزی نیست از غنیمت
 دار؛ ابوهریرہ رضی اللہ عنہ گفته است که دنیا سه ساعت

پیش از آنکه ساعتی که گذشت از آن چیزی بدست نیت
 و ساعت آینده نمیدانی که بیانی یا نیابی و ساعت سوم آنست
 که در وهستی پس از روی حقیقت از دنیا مالک هستی
 مگر یک ساعت راه و ششیم من گفته که دنیا سه نفس است
 نفسی که گذشت؛ کردی در آنچه کردی و نفس دیگر نمیدانی
 که بیانی یا نیابی از آنکه بس از نفسی تا نفسی دیگر رسیده
 اند نفس سوم آنست که تو درانی و پس مالک نیستی حقیقت
 مگر یک نفس را پس شباب ^{شبی} از آن بسوی توبه و طاعت
 شاید که در نفس دوم بمیری و برای زرق اند و یکس مسکن
 شاید که نماند آن زمان که بقوت محتاج شوی زنده نمایی و چه
 تنهایی و نادانی باشد که آدمی غم یک روز و یک ساعت خورد
 و او در نفس دوم بخوابد مرد؛ یاد کن آنچه رسول الله صلی الله
 علیه و سلم به صحابه گفته است در حق اسامه که تعجب نمیکند از طول
 که بمهلت یک ماه کنیز که خدیجه است اسامه قوی و در از اهل است
 خوانند که تنهادهم قدمی مگر گمان بردم که خواهم برداشت

و پرنده آشته لقمه را لقمه که گمان بردم که فرو خواهم برد یانه پس ای
 طالب هرگاه که این چیزها که گفته ام یاد کنی و درین مویست
 نمای و شب و روز تکرار کنی و برانته اهل تو کوتاه گرد و عجب
 خدا تعالی و نفس خورایه بینی شتاب کننده در طاعت
 و تعجیل کننده در توبه و زهد کننده در دنیا و دل ربابی
 خائف از خدای تعالی و امیدوار بآنکه در آخرت
 سعادت برسی و این همه بعد فضل خدای تعالی
 بسبب این یک خصالت است که آن کوتاهی اهل است
 حکایت کرده اند که زراره بن ابی اوفی را بعد مردن او
 در خواب دیدند گفتند که که ام عمل فاضل ترست نزدیک
 شما گفت رضا بکم خدا و کوتاهی اهل پس نظر کن
 در خود ای برادر من و بدل کن چه خود درین اصل
 بزرگ که اهم است و مؤثر ترست به اصلاح دل و نفس اندل موفق

اِمَّا حَسَدٌ

بدانکه خسد مفسد طاعت است و باعث است برگزانیان

و این در ویت که پیشتری از عابدان و عالمان بدین مناسبت
 خاصه عامیان و جاهلان تا آنکه بسبب این درد و زح رو
 نشنیده قول رسول الله صلی الله علیه و سلم را که شش
 کس در دوزخ در آیند بسبب شش چیز عریب عداوت
 عصبیت و ان پستی قوم خود است بر ظلم و امر بسبب
 جور و ظلم و دهمقانیان بسبب کبر و بار از گاهان بسبب
 خیانت و رستایان بسبب جهل و علمای بسبب حسد
 پس بلائی که علما را در دوزخ افکند و ارجیت که از وی
 به پرهیزند و بدانکه از حسد پنج چیز میخرد: یکی تباه شدن
 طاعتها که رسول فرمود صلی الله علیه و سلم که حسد بخورد
 نیکی مارا چنانکه بخورد آتش میبرد و او دم مترزد
 افعال تباه چنانکه و هب گفت رحمة الله علیه که حاسد را
 سه علامت است چالپوسی کند چون حاضر شود غیبت
 کند چون غائب شود و خوش نشود چون معیبتی برسد
 میگوید سبند هیت متراد در مذمت حسد امر کردن

خدای تعالیٰ بہ پناہ طلبیدن از شر حاسد بہ چنانکہ گفت
 وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ اِذَا حَسَدًا چنانکہ امر کرده است ما را
 بہ پناہ طلبیدن از شر شیطان و ساحر و همچنین فرمودہ
 است ما را بہ پناہ جستن از شر حاسد بہ ہر روز و ہر
 و پنج روزی فائدہ یابری بسیار بہ چنانکہ ابن سہاک
 گفت ندیدم ظالمی را متشبہ تر بمظلومی از حاسد برنجی
 و ایم بہ و عافانی نایم بہ و غمی لازم بہ چہ آرام کورشی دل
 تا نتواند کہ حکمی را از احکام خدای تعالیٰ فہم کند ہر فیضان
 ثبوتی رحمتہ اللہ علیہ گفتہ است بر تو یاد بخاموشی و بر از
 تا مالک تقوی متوی بہ و مباحثش حریص بر دنیا تا ہر چہ
 شبنوی تر یاد ماندی و کسی را طعنہ مزن تا از زبان
 مردمان خلاص یابی بہ و حد مکن بر کسی تا سریع الفہم
 باشی بہ پنج حرمان و خذلان تا آنکہ بر مرادی طعنہ
 نیاید بہ و بر دشمن کسی اورا یاری نہ نماید چنانچہ حاجتم
 اہم گفتہ است بہ آنکہ اورا کینہ باشد بی دین است بہ و آنکہ

کسی را غیبت کند عابد نیست؛ و آنکه غازی کند این نیست
 و آنکه حسد کند کسی او را یاری نکند میگویم که حسود چگونه
 بر مراد ظفر یابد؛ که مراد او زوال نعمت خداوند است
 از بنده مسلم؛ و چگونه او را بر دشمنانش یاری دهند
 که ایشان مسلمانان بنده گان خداوند و چه نیکو گفتار است
 ابو یعقوب رحمه الله علیه **اللَّهُمَّ صِدِّقْ مَا عَلَى أَمْرِ النَّبِيِّ**
عَلَى عِبَادِكَ وَحَرِّصْ أَخَوَانَهُمْ وَبَدْرَ سِتِي که
 حسد در دلبست که تباہ کند طاعتهاے ترا و بسیار کند
 شر گناه ترا پس منع کند ترا از راحت نفس و فهم
 قلب؛ و نصرت یافتن بر اعدا و برادر رسیدن از مقصود
 پس که امرد با از دین و ناک تر و پشتر تو باد به علاج کردن نفس خود خرسد
أَمَّا عَجَلَت

بدانکه عجلت خصلتی است که مقصود ما را فوت می سازد؛ و در میان
 در گنا مان می اندازد؛ و درین خصلت چهار آفت است
 یکی آنکه عابد را قصد منترقی باشد در پیروی و دران حدیث کند

پس بیا باشد که در یافتن آن تعجیل کند و هنوز وقت آن نرسیده است
 پس بسبب عجلت نوسید شود و ترک طاعت طلبد و از آن
 منزلت محروم ماند و یا چنان غلو کند در طلب و رنج دادن نفس
 که بجای از آن منقطع گردد بسبب عجلت پس او میان افراط
 و تفريط است و غلو و تقصیر و هر دو مذموم است روایت کرده اند
 از رسول الله صلی الله علیه و سلم که گفت بدرستی که دین بحکم
 پس و رای در دین مایه نرمی و استیلاست و در مثل است
 اِنْ كُنْتَ تَسْتَعْجِلُ تَصِلُ اِغْرَثَانِي نَكْنِي بِرَسِي بِهِ دَوْمَ اَنْكَمْ عَابِدًا
 حاجتی باشد و از خدای تعالی نخواهد بود و غالباً کند بجد
 و جهد تمام بیا باشد که در اجابت شدن تعجیل کند و پیش از وقت
 نیاید بدان سبب رغبتش کم شود و دعا ترک گیرد و از حاجت
 و مقصود محروم ماند سوّم آنکه کسی بروی ظلم سازد و او در دعا
 بدتعجیل کند که مسلمانی بسبب او هلاک شود و بیا باشد که در دعا
 بدکردن از حد بگذرد و این خود معصیتی باشد چه ارم آنکه
 اصل عبادت تقوی است و اصل تقوی نظر کردن بهت در چیزها

به احتیاط و بخت تمام پس چون کسی در کارها عجل باشد
 نتواند که در اکل و شرب و لباس و کلام و فعل تا عمل کند
 و قشر کند پس شتابی بفرماید و در ضلالت افتد
 و اگر این خصلت مهلک است

اما کبر

شنیده که خدای تعالی فرموده است ای و استغفر و کان
 میز الکافی هیت یعنی بی فرانی کرد و کبر نمود و از جمله کافران
 شد بد آنکه این خصلت همچو خصلتهای دیگر نیست که زیان
 آن در اعمال ظاهر و در فروغ باشد بلکه منفرت این خصلت
 در اصل ایمان است و چون مستحکم گردد و غالب شود نفوذ باشد
 منها قابل تدارک نماند و کمترین چیز تا که از این خصلت خیزد
 چهار آفت است یکی حرمان از حق و کوری دل از معرفت آیات خدای تعالی
 و نه احاطه و چنانکه خدا تعالی گفت سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ
 يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ یعنی کبر و انعام از آیات خویش گشتی
 که بر روی زمین بکبر میکنند بناحق و دوم خشم و بغض از خدای تعالی
 چنانکه گفت إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُتَكَبِّرِينَ یعنی خدای

دوست ندارد و متکبران را به و زوایت کرده اند که موسی صلوات الله
 علی نبینا وعلیه گفت یارب کیست دشمن ترین خلق نزد یک تو گفت هر که در دل
 او بکیر باشد و زبان او درشت باشد و چشم او بسته باشد از حق
 و دست او بخیل باشد و خلق او بد باشد و سوم خواری و عشقیت
 در دنیا و آخرت به حاکم گفته است رحمة الله علیه بهر پسر از مردن ما
 بر سه حالت بر کبر و حرص و خرام به از آنکه متکبر در دنیا بیرون نرود
 تا خواری خود از خواری ترین مردمان در دنیا نبیند و حرصی از دنیا
 نرود تا محتاج پاروئمان و شربت آبی نشود و خرامنده از دنیا نرود
 تا ببول و نجاست خود آلوده نشود به چهارم نار و عذاب در عقبی چنانکه
 روایت کرده اند که خدای تعالی فرموده است کبر پادای من است
 و عظمت آن از من است هر که در دنیا با من نزاع کند او را در آتش و دوزخ
 در آرم پس خصلتی که فوت کرده اند معرفت حق و فهم آیات احکام او که
 اصل کار است پس بار آورده خشم خدای تعالی و خواری در دنیا و نار و آخرت
 نباید مر عاقل را که از آن عاقل ماند و نفس خود را به از آن اصلاح
 نکند این است بعضی از انبیا این چهار خصلت که بسیار کردیم

هو الله الموفق بقضه سوال اگر گویی چون درین خصلتها چندیست
 اوقات است و واجب است خود را از آن نگاه داشتن پس چاره چیست از دست
 حقیقت و محذوری و بیان کن تا بدانیم که طریق نگاه داشتن هر یک چگونه است
 جواب بدانکه در هر یک سخن بسیار است در کتاب احیاء علوم
 سیراب کرده گفته ایم؛ و اینجا آن مقدار که دانستن آن چاره
 نیست در چهار اصل بیان کنیم اصل اول در اهل اکثر علما
 مآلقت اند که اهل ارادت زندگانی است در زمان استقبال بر سبیل
 حکم و قطع؛ و کوتاهی اهل ترک حکم و قطع است در ان بقید کردن
 به استثناء بهیئت خدای تعالی و علم ادوار اوت او یا بسط
 خیر و صلاح باشد پس اگر صورت بندی حیات خود را بعد از
 نفس دوم یا ساعت دوم یا روز دوم بحکم قطع صنایع یا
 از آنکه این حکم کردند در غیب اما اگر فیدی کنی بخوابی و علم خدا
 و بگوئی که نیریم تا فردا اگر خدا خواسته است به یاد حکم خدای تعالی
 است از حکم اهل بیرون آئی و همچنان اگر تصور کنی حیات خود را
 تا وقت دوم بر سبیل دوم صاحب اهل باشی؛ و اگر سفید کنی

از دین خود را بشرط صلاح از حکم اهل بیرون استی و بگو تا بهی
 اهل موصوف باشتی به سبب آنکه ترک حکم و قطع کردی پس بر تو باد ترک
 کردن حکم و قطع کردن در ذکر بقای خود و مراد ازین ذکر ذکر دل است
 نه ذکر زبان و مراد ثبات دل است بران به به آنکه اهل بر بد و نفع است
 اهل عود است و اهل خواص است اهل عوام آنست که حیات و بقا برای
 جمع کردن دنیا و تمتع بدان خواهند و این بمعصیت محض است و کوتاهی
 اهل ضد این است و اهل خواص آنست که حیات و بقا برای اتمام عمل
 خیر خواهند و عملی که دران صلاح متیقن نیست از آنکه بسیار باشد که دران عمل اگر چه در
 نفس خود خیر است خیر آن بنده دران نباشد بد آنچه بسبب آن در آفتی افتد چون
 چنین است شاید مرند و از چون در نمازی یار و زود شروع کند حکم
 کند که انرا تمام خواهم کرد از آنکه آن غیب است و این نیز شاید که نخواهد
 که البته آن را تمام کنم از آنکه شاید که صلاح او دران نباشد بلکه باید که
 که به استناد شرع صلاح خواهد تا از عیب اهل خلاص باید چنانکه خدای
 گفت بر منی خود را صلی الله علیه و سلم و لا تقولن شیء فی فی فاعل
 ذلک خدا ایا ان یسأ الله یعنی مگو هر چیز را که من فردا انرا

جوابم کردیم که خدای تعالی خواسته باشند و عند این امل یعنی این خواست
 نیست محمود است و اینکه نیت محمود را عند امل گفته اند بر طریقت
 می باشد زیرا که صاحب نیت محمود از امل بازمانده است پس
 معنی نیت محمود خواستن عمل است در ابتدا بجزم و قطع یا خوان
 اتمام وی به استثناء و تفویض سوال اگر گویی چرا جایز است
 حکم کردن در ابتدا و واجب است تفویض و استثناء در اتمام
 جواب بدانکه این سبب آنست که در ابتدا خطر نیست و در اتمام
 خطر است و آن خطر دوست یکی خطر وصول از آنکه نمی داند که بداند
 رسد یا نرسد؛ دوم خطر فساد از آنکه نمی داند که در آن صلاح
 او است یا نیست؛ پس بدین سبب واجب است استثناء کردن از جهت
 خطر وصول؛ و تفویض کردن بخدای تعالی از جهت خطر فساد
 و بدانکه علاج کوتاه کردن امل یا در کردن مرگ است؛ و قوی تر
 علاج او یا در کردن مرگ مخافات است و الله الموفق اصل دوم
 در حسد بدانکه حسد ادا و تامل شدن نعمت خدای تعالی
 است از برادر مسلمان نعمتی که در آن خیر و صلاح او است اما اگر

کسی را ارادت زوال لغت نباشد بلکه مثل این لغت خواهد که او را
نیز باشد آن حسدیت او را غبط گویند یعنی آرزو بردن و آن
رواست و ضد حسد نصیحت است و آن ارادت بقای لغت
خدای است بر برادر مسلم لغتی که در آن خیر و صلاح اوست
سوال اگر گوئی که چگونه دانیم که در آن صلاح است و یا فساد
یا نصیحت کنیم یا حسد جواب بدانکه ما را غالب ظن بهتر است علم است
در مثل این کار و اگر بر تو مشتبیه شود زوال لغت مسلمانان محروم
مگر مقید بقبول فیض و شرط صلاح تا از حکم حسد خلاص بمانی و فایده
نصیحت مری را حاصل آید و اما علاج نصیحتی که مانع است از حسد ذکر
وعدهای است که خدای تعالی وعده کرده است در دوست داشتن
مسلمانان و قوی ترین علاج ذکر خیر است که خدای تعالی
در حق مومن ذکر کرده است از بلندی قدر و منزلت او و از کرامات
بزرگ که او را است نزد یک خدای تعالی و ربی و فایده های
که فراموشی راست از دوستان در دنیا از جمود جماعت
و یاری دادن در کارها و امید شفاعت در آخرت پس ذکر این و مثل

این باعث است بر بصیرت کردن مسلمانان و مانع است بر حسد کردن
 را در نسبتی که خدای تعالی ایشان را داده است اصل سوم
 در عجلت بدانکه عجلت معنی است ثابت و در دل باعث است اقدام
 کردن بر کار ثابته اول خطر دینی توقف و استطلاع در آن ملک
 به تعجیل کردن در اتباع و عمل کردن بدان به و صند او استیلا
 است و این معنی است ثابت و در دل و باعث است بر احتیاط در کار ثابته
 و نظر کردن در آن و تامل کردن در اتباع و عمل کردن بدان
 اما توقف صند آن تعریف است به و شیخ من گفته است به رحمة الله
 که فرق میان توقف و استیلا آنست که توقف پیش از در آمدن
 باشد در کار ثابته اما که پیدا شود مرا و در وقت صلاح آن کار
 و استیلا بعد از دخول باشد در کار ثابته اما که حق هر چیزی
 از آن کار چنانکه حق ادا کردن است و اما علاج استیلا ذکر
 خطر ثابته است که در کار ثابته پیش می آید به تعجیل کردن در آن ذکر
 سلامتی ثابته است که در کار ثابته پیش آید که آن به استیلا است ذکر این
 و امثال این باعث است مرا و می را و در توقف و تامل در کار ثابته

از تعجیل کردن در آن دانند الموفق اصل چهارم در
کسب بدانکه کبر خاطری است که در دل آدمی میگردد و در بلند ی
و عظمت نفس خود و خوار داشتن دیگران و تکبر اتباع دوست و
خاطرست در کم زدن نفس خود و خوار داشتن آن و تواضع اتباع
دوست و هر یک را از عوام و خواص تواضعی است و تکبری است
تواضع عامی سبده کردن است بکترین لباس و طعام و خانه و مرکب
و کبر او آنست که بهترین لباس و طعام و خانه و مرکب طلب کند
و هر چه طلب کند خوب تر طلب کند و تواضع خاص قبول کردن
سخن حق است از هر که باشد کوچک یا بزرگ و ضیع یا شریف
و تکبری آنست که سخن حق نشنود و آن معصیتی بزرگ است گناهی
عظیم و اما علاج تواضع عامی آنست که اول حال خود و میان
حال خود و آخر حال خود بیندیشد که اول او آب منی است
و میان او آن است که حال نجاست است و پای و آخر او مژه وازی است
کنده و اما علاج تواضع خواص آنست که کردن عقوبت خدای است غرض
مرکسانی را که ترک حق گیرند و بیاطل مشغول شوند قضیل

در شکم و مخا به اشتن آن بر تو باد ای طالب عبادت که بدین
 شکم و اصلاح آن بد آنکه اصلاح شکم دشوار است و مهم ترین کار است
 بر مرد و ضرر او بیشتر است و اثر او قوی تر از آنکه منبج و ممدن جمله
 معصیت است و در جمیع اعضا قوت و ضعف و عصمت و معصیت
 از شکم می خیزد پس بر تو باد به مخا به اشتن شکم اول از حرام و حرام
 پس از آن از فضول حلال اگر در عبادت کردن بهی در ری
 و پیریز کردن از حرام و شبهه سبب چیز واجب است اول آنکه
 خدای تعالی گفته است الَّذِينَ يَكْفُرُونَ أَمْوَالُ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا
 إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا
 یعنی کسانی که منجورند مال یتیمان بظلم بد رستی که می خورند در شکمهای خود
 آتش و عاقبت کاره رآیند در دوزخ و رسول الله صلی الله علیه و آله
 فرموده است هر گوستی که از حرام روید آتش بد آن اولی تر است و دوم
 آنکه خوردن حرام و شبهه از جمله رانندگان است که توفیق در طاعت
 نیابد از آنکه لائق خدمت خدای تعالی نباشد مگر آنکه با شکم شکم
 نه آنکه خدای تعالی از در آمدن خانه خود جنت بر آبی کرده و محدث را

از گرفتن کتاب خود منع کرده است؛ بآنکه جنابت و حدث اثر بر سراج
 است؛ پس چگونه خوانند کسی را بخدمت خدای تعالی؛ که در نجاست
 حرام غرق باشد؛ و چگونه توفیق دهند زبانی را به ذکر کردن خدای تعالی
 که به نجاست حرام و شبهه ملوث باشد؛ بخی این معاذ را از میضی الهی
 گرفته است که طاعت در اندرون خزینه خدای تعالی است و کلید آن خزینه
 دعاست؛ و دندانه های آن کلید خوردن حلال است؛ و چون کلید را دندان
 نباشد و زنگش آید؛ و چون در خزینه نکشاید عبادتی که در خزینه است
 چگونه بدست آید؛ سوم آنکه خورنده حرام و شبهه از فعلهای خیر
 محروم است و اگر ناگاه خیری بکند آن قبول نیست باز برود و کنند
 پس از آن فعل حاصل نباشد مگر رحمتی؛ چنانچه رسول الله صلی الله علیه
 وسلم گفت؛ بسیار قایمی است که او را فائده نیست از آن قیام شب
 بگریزاری؛ و بسیار صائمی که او را فائده نیست از آن روزه؛ مگر
 اگر سنگی و تشنگی؛ و این عباس رضی الله عنهما گفته است که قبول نکند خدا
 نماز کسی که در شکم او حرام است این است حال حرام؛ اما مقبول حلال
 بدانکه مقبول حلال آفت عابدان است و بلای مجاهدان؛ و دشمن سیر

خوردن مضمول از طعام حلال تا بل کردم و وقت یا نیت که هر یکی اصل است
 در کار عبادت اول آنکه در بسیار خوردن حلال سختی دل است و فرقت
 نور او رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت که دلها را به بسیار خوردن
 و آشامیدن نمیزند که دل چون زراعت است که به آب بسیار بمیرد
 و هم آنکه بسیار خوردن فتنه جملة اعضاست و باعث است بر فضول و
 از آنکه چون آدمی سیر شود چشمتش از روی دیدن مال یعنی کند و او
 از روی شنیدن کلام مال یعنی کند و زبانش از روی گفتن مال یعنی
 کند و پنجین فرج و دست و پای و غیر آن اما اگر گرسنه باشد
 جمیع اعضای او ساکن باشند او ستاد ابو جعفر رضی الله عنه
 گفته است که نسیم عضوی است که اگر گرسنه باشد همه اعضا سیر باشند از معصیت
 و اگر سیر باشد همه اعضا او گرسنه گردند به معصیت حاصل سخن آنکه اقوال
 و افعال آدمی بر حسب طعام و شراب است؛ اگر در نسیم حرام در رود اقوال
 و افعال حرام بیرون آید و اگر مضمول حلال در رود اقوال و افعال
 مضمول بیرون آید پس گوئی که طعام نخب اقوال و افعال است و افعال
 و افعال نباتی است که از روی روید به سوم آنکه در بسیار خوردن کم نمیدانند

عقل و فهم است که بر بی شکم بر کی طبیعت را به برده ابو سلیمان دارا بن صفی
 تعالی گفته است: اگر خواهی که بجای از دین یاد دنیا مشغول شوی طعام
 نخور تا آن زمان که از روی فارغ شوی که اکل مبطل عقل است و این
 بهمچنین است که گفته است بدانند کسی که از موده است چهارم آنکه در بسیار
 خوردن کم شدن عبادت است از آنکه چون آدمی بسیار خورد و اندک
 گران شود و خوابش غلبه کند و هر چند چیزی کند نتواند که عبادت
 کند بگر خواب که بهیچ مرداری افتاده باشد و اگر نادیده عبادت
 کند حلاوت و لذت نیابد بزرگی گفته است آدمی از زمان که شکمش
 پر شود و خود را جای مانده پندارد و بچکی صلوة الله علی نبیا و علی
 ابلیس را دید بروست او معالیه بپرسید که این چیست گفت این
 که بدان آدمیان را صید کنم بحی علی السلام گفت درین چیزی هست
 که مراد بدان صید کنی گفت فی بکار آنکه شبی سیر خورده بودی و گران
 شده بودی ترا از نماز باز داشتیم بحی علی السلام گفت بعد ازین هرگز
 سیر نخورم با ابلیس گفت من نیز بعد ازین کسی را نصیحت نکنم پس این حال
 کسی است که در جمیع عمر یک شب سیر خورده و چگونه باشد حال کسی که در همه

عمر باین شب گرسنه نباشد و در عبادت کردن طمع کند با سقیان
 ثورانی رحمة الله علیه گفته است که عبادت حرفت است. و دکان آنکه
 است. و دوست فخر از او گرسنگی است پنجم آنکه در بسیار خوردن فتنه جلا
 عبادت است. ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفته است از آن روز که مسلمان
 شده ام طعام میر نخورده ام اما حلاوت عبادت بیایم و آب میر
 نخورده ام که از سبب اشتیاق که سوی پروردگار خود دارم
 و ابوسلیمان دارانی رحمه الله علیه گفته است که نزدیک من عبادت
 با حلاوت آن ساعت است که شکم من به پشت متصل باشد
 ششم آنکه در بسیار خوردن خطر آن است دشمنه و حرام. از آنکه
 حلال حاصل نشود مگر مقدار قوتی. رسول الله صلی الله علیه
 و سلم فرموده است که حلال نیایی مگر مقدار قوتی و حرام بسیار
 هفتم آنکه در بسیار خوردن مشغولی تن و دل است. اول در حاصل
 کردن بعد از آن در بختیب کردن بعد از آن در خوردن بعد از آن در خیرات
 مالک دنیا رحمه الله علیه از آن خود را گفتی که ای پادشاهان جهان منم که از شما
 شرم می آید. هشتم آنکه سختی سکران موت بر قدر لذت خیانت

هرگز لذت در ایام حیات بسیارست بر و سگرات مومن سخت تر
 هم آنکه در کثرت اکل نقصان ثواب است در عقبی چنانکه خدای تعالی
 اذْهَبْتُمْ طِبَابَكُمْ فِي حَوَائِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَجْتُمْ بِهَا قَالِقُكُمْ
 بِحَزُونٍ عَذَابِ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ
 فِي الْأَرْضِ بَعْضُهُمْ أَلْحَقَّ بِبِئْسَ مَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ
 یعنی ببردید شما خوشیهای خود را در حیات دنیا و بر خور واری کردید
 بدان پس امروز جزا و ده شوید عذابانی خوار کننده با آنچه تکبر میکردید
 در زمین بغیر حق و بدانچه بی فرمانی میکردید و ازین است که چون
 دنیا را بر رسول الله صلی الله علیه و سلم عرضه کردند و گفتند بپایند
 شرط قبول کن که از اخرت چیزی کم نه شود پس وی اختیار کرد و فقر را
 این سخن دلیل است بر غیره او را که بسبب دنیا و اخرت وی نقصان
 باشد و روایت کرده اند از عمر رضی الله عنه که تشنه شد آب طلبید
 مردی او ند خود که در آن خرما انداخته بود و بدو داد چون عمر
 رضی الله عنه پشید مرد و شیرین یافت از دهان دور کرد و او را بر
 آن مرد گفت یا ایها المومنین آب من و شیرین است عمر رضی الله

عنه گفت که همین از خوردن مراباز داشت ای نمیک بخت اگر تیرس
 آخرت نبود ی مانینه در خوردن و پوشیدن با شما شریک بودی
 دهم آنکه در بسیار خوردن حبس و حساب و ملامت و عیب کردن
 تبرک ادب در گرفتن فضول و طلب شهوات است از آنکه دنیا ^{جلال}
 او حساب است و حرام او عذاب. این است آن ده چیز که در خوردن
 بسیار از حلال است. و یکی ازین بنده است مگر کسی را که درین
 اطمینانی داشته باشد سوال اگر گویی که بیان ما را حکم حرام
 و شبه و حد هر یکی ازینها جواب بد آنکه بعضی علما گفته که آنچه
 به یقین دانی که آن ملک دیگر است در شرع از گرفتن آن نهی
 کرده شده است. آن حرام محض است اما اگر یقین ندانی و بگویند
 عن غالب آن باشد که ملک دیگر است آن شبه است و آن
 از حرام محض واجب است و از شبهه تقوی و ورع است سوال
 اگر گویی که چیست حال صله که پادشاهان میدهند در زمان
 جواب بد آنکه علما درین اختلاف کرده اند. پس تقوی
 گفته اند هر چیزیکه یقین ندانی که آن حرام است رواست که

انرا بهستانی و بعضی گفته اند که حلال نیست گرفتن چیزی مگر که بیقین
 بدانی که حلال است از آنکه غالب در زمان ممال بادشاهان حرام است
 و حلال در دست ایشان غیر است یا مسدوم و بعضی گفته اند که
 صله سلاطین حلال است مرغنی و فقیر را چون به یقین نمیداند
 که حرام است و نیز همکاری برده شده است و تمسک کردن به اینکه
 رسول الله صلی الله علیه و سلم در یہ مقوفش بادشاه اسکندریه
 قبول کرده اند و از یہود و ام گرفته با آنکه خدای تعالی در حق
 یہودان گفته **اَکَالُوا لَشَعِیْرَتِیْ** یعنی خورندگان اند مر حرام
 و بدین نیز تمسک کرده اند که جماعتی اصحاب به رضوان الله
 تعالی علیه بادشاه ظالم را در پیافه اند و صله از ایشان قبول
 کرده اند چنانچه ابو هریره رضی الله عنه ابن عباس و ابن
 عمر و بعضی دیگر گفته اند که مال بادشاهان اصلاً حلال نیست
 نه غنی را و نه فقیر را از آنکه ایشان ظالم اند و غالب بدیشان
 سخت و حرام است و حکم مر غالب را است پس واجب است اجتناب
 کردن از مال ایشان و بعضی از متأخرین گفته اند که آنچه

یقین نیست که آن حرام است گرفتن آن حلال است فقیرانه غنی را
مگر آنکه فقیر یقین داند که عین غصب است انگاه روان باشد
مگر آنکه مالک مال رو کند و پاکی نیست مرفقیرا که مال ^{طین}
بگیرد از آنکه اگر بلیک ^{در دوی} سلطانین ^{در دوی} است خود مالک فقیر ادا پس
بی شک بگیرد. و اگر از غنیمت یا خراج یا عسکر است خود فقیر
در آن حق است و همچنین مرا اهل علم را. امیر المؤمنین علی صلی
الله تعالی علیه گفته است هر که در اسلام بطوع در آید
و قرآن ظاهر بخواند مرا و ادبیت المال مسلمان حق
است هر سال دو بیت درم و بیک روایت دو بیت و نیم
و اگر در دنیا بگیرد و از آخرت بگیرد چون حال چنین است گوی که فقیر و عالم حق
خود می رستایند. و این مسئله های است که فتوی حرد و ممکن نیست
مگر به تحقیق و بحث و دراز. و اگر تمام بگویم از مقصود باز مانده
خواهی که ملحق است این مسایل بکمال حاصل کنی کتاب احبار علوم
مطالعه کن و در کتاب حلال حرام به بین سوال اگر گوی که
حکم صله اهل بازار و غیره ایشان که رد کردن و بحث کردن

در آن نیز واجب است یا نه و حال بازار بیان و کذب ایشان و قلت
 اهتمام ایشان در معاملات معلوم است و همچنین چه گوئی در رد
 و قبول صله بر او را آن جواب بدانکه چون ظاهر آدمی شر و صلاح
 باشد یا کی نیست بر تو قبول کردن صله و صدقه ایشان و واجب
 نیست بر تو بحث کردن و گفتن که زمانه تباه شده است که این گمان
 پذیردن است بر مسلمانان و اما ما موریم به گمان نیک بردن
 به مسلمانان پس ازین بدانکه اصل درین باب آنست که بدانست
 که ایجاد و چیز است یکی حکم شرع و ظاهر او و دوم حکم تقوی و حق او
 و حکم شرع آنست که هرگاه کسی که ظاهر او صلاح است ترا چیزی بد
 ستانی و سوال نکنی که از کجاست مگر آنکه به یقین بدانی که این
 چیز از غضب بعینه است یا از حرام محض است و حکم تقوی آنست
 که از کسی چیزی نگیری مگر آنکه در آن غایت بحث نکنی پس چون
 یقین شود که در آن شبهه نیست بگیری و الا رد کنی و رد این
 کرده اند که ابو بکر صدیق رضی الله عنه را غلامی بود برای
 او شیر آورد چون بنیاشامید غلام گفت اگر بر تو چیزی شیر

ازین می آورد می کیفیت آن از من می پرسیدی. این چگونه
 هست که از حال شیر بر سیدی ابو بکر رخ گفت که قصه او چیست
 گفت افسون کردم قومی را به افسون جاهلیت و آن شیر
 در یافتن صدیق رخ انگشت در گلو انداخته می کرد پس گفت باز
 همین بود مقدور من و آنچه در رگ و پی و پوست باقی مانده
 هست از اقا تو بنده سوال اگر گویی که ازین قصه خبر چنان
 معلوم میشود که گویی تقوی مخالف شریع است جواب بدانکه
 وضع شریع بر آسانی است و وضع تقوی بر دشواری چنانکه
 گفته اند کار بر منتهی تنگ تر است از عقد نو و با این همه تقوی
 مخالف شریع نیست و هر دو در اصل یکی اند ولیکن بدانکه
 شریع را دو حکم است یکی حکم جوانه و دوم حکم افضل. باینکه
 حکم شریع گویند و افضل را حکم تقوی گویند پس این هر دو
 اصل یکی اند بآنکه اندر وی ظاهر مخالف یکدیگر اند و سوال
 اگر گویی چون بحث و احتیاط غایت خواهم کرد در هر خبر کار
 بیکبارگی دشوار خواهد شد و در این زمانه به عقد از تقوی

هم صلال نخواهم یافت چو اب بد آنکه طریق تقوی دشوار است
و هر که خواهد که تقوی کند شرط او آنست که بر تحمل کردن دشواریها
دل پهنند. و الا تقوی میسر نشود. و بسبب این معنی بیشتری از
عابدان در کوه لبنان و غیر آن سکونت کرده اند و بخوبی
گیاه ها و خشکیش میوه ها که در آن بیج حال شبهتی نیست قنات
کرده اند. پس هر که بلند همت باشد. و در تقوی مقام بلند
طلبید. چاره نیست که سختیها را تحمل کند. و بر آن صبر نماید.
و طریق متقیان سلوک کند. تا مرتبه و منزلت ایشان میا
و اما اگر خواهد که میان مردمان ساکن شود. و از آنجا که
میخورند بخورد باید که خوردن او چون مردار باشد که است
فرار نکند مگر وقت ضرورت. و نخورد آن مگر آن مقدار که
بدان طاعت تواند کرد. و بدین مقدار معذور است و
زیان ندارد. اگر چه در اصل او شبیهی باشد و ازین
است که حسن بصری گفت رضی الله عنه فَنَسَدَ السُّوقَ
فَعَلَيْكُمْ نَالُ الْقُوَّةِ یعنی باز ایها سب باطلان پس بر شما باد

به پسند کردن بقوت و روایت کرده اند از سبب بن و رو
 رحمة الله علیه که یک روز دژ و در شطرنج روز گیسنه بودی
 پس تانی پسندی و آب تر کردی و بخوردی. و گفتی که یا
 نویسد ای اگر نخورم عبادت نتوانم کرد. و الا نخورم می خورم
 اگر این حرام است و شبیه بدان مرا نگیزی. میگوینم که این
 دو طریق هر کسائی را است که در تقوی مرتبه باشد طلبند
 و اما هر که جزایشان است او را نیز از تقوی بقدر بحث و
 احتیاط او نصیب است سوال اگر گویی که این بیان حرام
 بود خیر کن ما را از جانب حلال و حیثیت حد فضول که از گرسنگی
 ان جس و حساب لازم آید. و چه مقداری است آنکه چون بنده
 بگیرد او را از ادب نود و فضول نباشد که به سبب آن برود
 جس و حساب لازم نیاید جواب بده آنکه حلال جمله بر قسم است
 یکی آنکه بنده حلال بگیرد و نیت او در گرفتن مفاخرت میباشد
 و یا و کثرت مال باشد. این چنین گرفتن فعلی است منکر و
 جس و حساب و ملاست و عیب کردن بایستد. بزرگای هر فعل خود

و مستوجب عذاب و درج است بر باطن فعل خود یعنی نیت برافراشتن
و بسیاری مال قسم دوم آنکه حلال بگیرد برای آرزوهای نفس
خود. و آن شتر است و موجب حس و حساب چنانکه پیغمبر خدا صلی
الله علیه و سلم گفته است **حَلَالٌ لِّمَا خِصَّابٌ** قسم سوم آنکه از
حلال بگیرد و در حال عذر آن مقدار یکایک او را بر عبادت معین و زیاده از آن
نگیرد این چنین گرفتن خیر و حسن است و بر او بی عیب است **سوال** اگر کسی
شتر را گرفتن حلال تا خیر و حسن باشد جواب بد آنکه درین دو شرط
است یکی حال. دوم قصد. اما حال واجب است در حالی که
گیرد که اگر نگیرد بگیردش و تفسیرش آنست که در حالتی باشد
که اگر در آن حال نگیرد بسبب آن از فرض و یا سستی و یا نقلی
بازماند. که آن فرض و سنت و نقل افضل باشد از ترک
مباح. از آنکه ترک مباح دنیا از جمله فضیلتهاست. چون
حال چنین باشد آن حال عذر است. اما قصد آن است که مقصود
او از گرفتن تقویت باشد در عبادت خدای تعالی. و آن
بدان باشد که در دل بگذراند. تا اگر مقصود تقویت نبود

من این را اگر فتنی چون بدین دو شرط بگیرد آن گرفتار خیر و حسن
 و ادب باشد. اما اگر یکی ازین دو شرط نباشد آن گرفتار فتنه
 و بد اخلاق باشد. سوال اگر گوی که درین حال میگیرد برای هر
 را آن محبت باشد یا نه جواب بدانکه گرفتار فتنه در حالت غلبه
 نصیحت است. و نام آن خیر و حسن است و گرفتار فتنه برای فتنه
 است نه محبت و در آن حبس حساب و ملامت کردن است
 نه عذاب آتش سوال اگر گوی که چیست این حبس و حساب
 جواب بدانکه حساب آنست که پرسیده شوی بر و بقیامت
 که از کجا کسب کردی. و کجا صرف کردی. و چه مقصود میشد
 در کسب کردن و صرف کردن. و اما محبس باز و اشد است
 مدتی ازینست در عرصات قیامت میان آنگنان هولها
 و سختیها که تشنه و برهنه باشند سوال اگر گوی که چون خدای
 تعالی حلال گردانیده است ملامت و عیب کردن چیست
 جواب بدانکه ملامت و عیب کردنست بسبب ترک ادب و خجالت
 کسی را بر مائده بادشاهی نباشند و او ادب نگاهدارد و هر

این دو شرط
 محبت و ادب
 است

مستحق بلاست و عیب کردن باشد اگر چه طعام و اورامباح گردانیده اند و جاهل
 درین باب آنست که بدانی که خدای تعالی بندگان را برای عبادت خود
 آفریده است پس واجب است بنده را که از همه وجه او را عبادت کند
 و همه افعال خود چنان کند که با عبادت باشد بهر وجه که ممکن بود
 و اگر چنین نکند و اتباع شهوت و نفس کند و به سبب آن از عبادت
 پیرو دگاری باز ماند هر آینه مستحق بلاست و عیب کردن باشد از آن
 که دنیا سرای خدمت است سرای تنعم و زین اصل نیکو تا مل کرن
 این بود جمله که خواستیم بیان کردن آن در اصلاح کردن نفس
 و گام کردن او به گام تقوی نیکو فهم کن و بر این عمل کن تا خیر بسیار
 در دنیا و آخرت حاصل آید ان شاء الله تعالی و الله الموفق

فصل در معالجت دنیا و خلق و شیطان و نفس
 بر توبه و ای طالب عبادت علاج بجز وجه تمام در قطع این
 عقبت بزرگ و در آنکه این است بزرگترین و سخت ترین عقبات
 و مؤنث آن سخت بسیار است و فتنه او بزرگ است از آنکه
 هر که هلاک شد و بجزای نرسید یا بسبب دنیا بود یا بخلق

با شیطان یا نفس و حجاب در راه حق همین چهار است: پس در هر
 یکی نکته متقنه بشنود اما دنیا واجب است متر که از وی حذر کنی و در راه
 نه بد کنی. از آنکه کل از سه حالت خالی نیست که یاد عبادت از اهل
 بصیرتی نه و یا از اهل تهی نه و یا از اهل غفلتی نه اگر از اهل بصیرتی بسته
 متر که بدانی که دنیا دشمن خداست غر و جل به و خدا ای تعالی دوست
 تو پس دشمن دوست تو باشد و دنیا عقل ترا نقصان میکند
 و عقل قیمت تست نه و اگر از اهل تهی بسته است متر که بدانی که نشو
 دنیا نا به این حد است که ترا از عبادت بکلی باز میدارد و اگر از اهل
 غفلتی بسته است متر که بدانی که دنیا باقی نیست یا توان از آن جدا
 خواهی شد. و یا او از تو جدا خواهد شد. پس چه فایده باشد
 در طلب اورد مگر ضایع کردن عمر عزیز با اما شیطان بسته
 متر او را که چه هنر بدین از شیطان از آنجه خدا ای تعالی فرستاده
 است مری خود را صلی الله علیه و سلم قل رب اعوذ بك
 من جَهَنَّمَ و الشَّيْطَانِ و اَعُوْذُ بِكَ رَبِّ اَنْ يَّخْتَصِمَ
 بعنه بگوئی محمد که ای پروردگار من پناه می طلبم بنواز و سوسه

شیاطین و بتو پناه می طلبم ای پروردگار من که حاضر شوند شیاطین همین
 پس هرگاه که بهترین عالمیان و عاقلترین و فاضلترین و عالمترین
 را این حال باشد و محتاج باشد که بخدای تعالی از شیاطین پناه طلبند
 توان دانست که حال دیگران با کمال جهل و نقصان عقل و غفلت
 چگونه باشد و اما خلق بسنده است متراد در کار خلق که بدانی که
 اگر با ایشان مخالفت کنی و در هوا با ایشان موافقت نمایی بیکبار
 شوی به و کار آخرت بر تو باطل شود و اگر با ایشان مخالفت کنی
 ترا برنجانند و کار دنیا و دین بر تو مکرر کنند و تو نیز در عداوت
 ایشان افتی و اگر ترا بدیج کنند و تعظیم نمایند خوف فتنه و عجب
 باشد و نیز یاد کن حال خود با ایشان بعد از آنکه در گورت نهند
 بعد از سه روز چگونه ترا فراموش کنند و ذکر تو بر زبان نماند
 گوی که هرگز ترا ندیده بودند و تو ایشان را ندیده بودی و
 در گور نباشد با تو مگر خدای تعالی پس این زیان بزرگ باشد
 که روزگار غریب با این خلق بی وفا ضایع کنی و ترک خدمت
 خدای تعالی کنی که باز گشتت تو در آخرت که زنده هستی تا مل کنی

سکین در این سخن که گفتم که شاید راه را است نموده شوی به و اما
 نفس بسته است متر تر نموند در کار نفس آنچه مشاهد میکنی از حالت
 های او. و خواسته های تباها او که در حالت شهوت بهیمه است
 و در حالت غضب درنده است. و در حالت محبت طفل است
 و در حالت نعمت فرعون است و در حالت گرسنگی دیوانه است
 و در حالت سبزی خرامنده است: اگر سیرش کنی بی فربانی ^{کنند}
 و اگر گرسنه داری فربا ^{فوری} کند و خیزد و قیام کند. همچو در از گوش
 که اگر جو باید مردمان را بزند: و اگر گرسنه داری فربا کند. یکی
 از صلی گفته است رحمة الله علیه که تباها و چهل نفس بنشاید
 ایست که چون خواهد که محبت کند یا به آرزوی برسد. اگر
 شفیق از خدا بی بس سوال و از جمیع کتب انبیاء و جمیع سلف صالح
 در ضحک کنی برو مرگ و گور. و قیامت و بهشت و دوزخ را از یک
 عناد نگردد. و از آن محبت و شهوت باز نماند. و چون نان
 از وی باز دادی شرک شهوت گیرد. این چنین است خست ^{چهل}
 او. پس بر تو باد که از وی غافل نباشی و حال همانست که بر ^{دکار}

او گفته است **إِنَّ النَّفْسَ كَأَمَّارٍ إِلَى السُّوءِ** و بسته است این جنبه
 بر تئیه نفس بسیار فریاد می زند ^{بسیار فریاد می زند}
 کسی را که عقل دارد و روایت کرده اند از بعضی صالحان که او را احسن
 تمیزی می گفتند که او گفت نفس من با من نزاع کرد برای پیروان آن
 عیسوی غر گفتم سبحان الله خدای گفته است **إِنَّ النَّفْسَ كَأَمَّارٍ**
إِلَى السُّوءِ و این مرا خیر میفرماید این هرگز نباشد نفس اگر گفتم که تو را
 تنهایی تنگ آمده بدین بهانه میخواهی که ملاقات مردمان کنی
 یا مردمان ترا انزیم کنند پس گفتم من در آبادانی با قهر و خواهم
 قبول کرد باز بدگمان شدم. گفتم خدای تعالی راست گوئی است
 با نفس خود گفتم من با دشمن بی سلاح جنگ خواهم کرد تا اول
 کسی که کشته شود من با شمشیر قبول کرده و همچنین بسیار چیزها بر سر
 نفس من نهاده قبول کرد. در آخر گفتم یا رب مرا بر سر او مطلع گردان
 میدانم که تو راست گفته و او دروغ میگوید. پس در کشفیات
 خود دیدم. گویا مرا نفس میگوید که ای احمد هر روز مرا بتاز
 سنجشی به منع کردن آرزوهای من و هر یکس بر من مطلع نیست
 اما اگر با دشمن جنگ کنم و کشته شوم این عذاب ^{هر روز} خلاص یابم

و اینها را در هر روز و هر وقت که بخواهد بخواند و هر کس که بخواند از هر چه بدتر شود و از هر چه بدتر شود از هر چه بدتر شود

و میان مردمان مرا با همی حاصل شود بگویند که الحمد لله میباشند
پس ششم و نهم و اگر در آن سال پس نیکو نظر کن ای طالب
عبادت در مکر نفس و غیره او که بعد از مردن جاه می طلبد بداند
اینجا اصلی است بزرگ و آن آنست که بدانی که عبادت و و نیمه دارد
یک نیمه کسب کردن و دوم نیمه پر میریدن یعنی کسب کردن طاعت
و پر میریدن از معاصی و شبهات و این است تقوی و نیمه پر
افضل است و این است مرند به را از نیمه کسب کردن و این
است که بتدیان اهل عبادت که در اول درجه باشند به
تیمه اکتساب مشغول شوند و همه بهمت ایشان آن باشد که در
روزه دارند و شب قیام کنند و همچنین در دیگر طاعات نیمه
و اما کمالان و خداوندان بصیرت که اهل عبادت اند به نیمه
از معاصی مشغول شوند و همه بهمت ایشان آن باشد که در
از میل کردن سوی غیر خدا ای تعالی نگاه دارند و چشم را از
نظر کردن سوی مالا یعنی نگاه دارند و ازین معنی گفت عبادت
از عبادت و سجده و روضه را که ای یونس بعضی از مردمان میگویند

دارند. و بعضی روزه را دوست دارند. و بعضی صدقه را دوست
 دارند و تو روزه گیر سخن گفتن. و صدقه ده از برهمنه کردن از برای
 که هیچ صدقه در روزه فاضله و انجیده و از تر ازین نیست. پس چون
 و انستی که نیمه برهمنه بدین اولی است اگر هر دو نیمه تراید مست آید
 کاری تمام و کمال حاصل گردد. و مگر اسلامت و غنیمت بسیار
 آمده باشند؛ و اگر هر دو نتوانی باید که جانب برهمنه بدین رعایت
 کنی تا سلامتی حاصل آید؛ اگر چه غنیمت نیست. و الا هر دو نیمه را
 زیان کرده باشی. از آنکه چه نفع کند مراقبام شب و صیام روز
 و این بیک کلمه باطل شود. از این عباس رضی الله عنهما
 پرسیدند که چه گوی در دو مردی که یکی از ایشان خیر بسیار
 دارد و دوشم بسیار دارد. و دوم خیر اندک دارد و دوشم کم اندک
 دارد و گفت هیچ خیر بسیاری برابر نشود. و نظیر آنچه گفتم حال هر مرض
 است از آنکه علاج کردن مریض دو نیمه دارد و نیمی دارد و خوردن
 و نیمی برهمنه بدین پس اگر میان هر دو جمع کند خود صحت یابد و اگر
 هر دو نتواند برهمنه بدین اولی تر از آنکه به ترک برهمنه هیچ دارد و نفع نکند

و این است که گفته اند هیچ چیز مستحق تر از زبان نیست بند درار سوم
 شکم و بسته است مترادف کار شکم آنکه بدانی که مقصود تو عبادت
 است و آب و طعام تخم است که عمل از وی برود پس چون تخم نیکو
 باشد زراعت نیکو باشد و نیکو برود و گرنه تباه کند بر تو زمین ترا که
 برگزیده اصلاح نیاید معروف گرتی رحمة الله علیه گفته است که چون
 روزه دار بنگرد به چه چیز افطار میکند و نزدیک که افطار میکند و طعام
 که میخوردی که بسیار خوردنی باشد که دل را از آنچه بود بگرداند چنانکه برگز
 بحال خود باز نیاید و بس خوردنی که از قیام شب محروم کند و بس نظر
 کردنی که از خواندن سوره قرآن باز دارد و بس باشد که بنده طعام
 بخورد که بسبب آن از روزه یکساله محروم ماند پس بر تو بادای مرد بنظر
 دقیق و احتیاط قوی در قوت اگر سستی داری در عبادت پروردگار
 خود و این در اصل قوت است تا از وجه حلال باشد چون حلال حاصل
 گردی پس از آن بر تو باد که به ادب گیری چنانکه گفته ام و الا حلال
 باشی و طعام را و ضائع کننده اوقات و ایام را از آنکه یقین داشته
 بلکه چشم خود دیدم که چون شکم پر شد اصلا از عبادت نیاز پیدا

و اگر به همراه کردن نفس عبادی کنی در آن لذتی و حلاوتی نباشد
 و ازین است که گفته اند طمع بهند در حلاوت عبادت بآسپا خوردن
 چه نور باشد در نفس به عبادت و در عبادت بی لذت و بسبب این معنی
 ابراهیم ادبیم رحمه الله علیه گفته است که پیشتر از مردان خدا در کوه لبنان
 دیدم و هم مراد صیست کردند که چون به اینای دنیا باز گردی چهار
 نصیحت ایشانرا کن: یکی آنکه هر که بسیار خورد لذت عبادت نیابد
 دوم آنکه هر که بسیار خسید در غیر برکت نیابد سوم آنکه هر که رضای مردمان
 طلبد رضای خدا ایضا نتواند چهارم هر که سخن بسیار گوید در لایحه
 و غیبت افتد و از دنیا بر دین مسکن نرود و بهیستری رحمة الله
 گفته است که جمیع خیرات درین چهار خصلت است: و ابدالان که ابدال
 شده اند بدین چهار خصلت شده اند: کم خوردن، کم گفتن، کم گفتار
 کم با خلق مخالفت کردن و یکی از عارفان گفته است که کسی که
 سر مایه ماست یعنی عارای فراموشی و سلامتی و عبادت و حلاوت و علم
 عمل که حاصل میشود بسبب جمیع حاصل میشود چهارم دل و بسند است
 مرترا در کار دل که بدانی که حاصل نهی اعضا دل است: اگر او فاسد

جمیع اعضا فاسد شوند: و اگر او صالح شد جمیع اعضا صالح شوند:
 از آنکه او بمنزله درخت است و جمیع اعضا بمنزله شاخهاست: و
 و شاخها آب از درخت میخورند و صلاح و فساد شاخها بصلاح و فساد
 درخت میباشد: و او بمنزله پادشاهی است، و سایر اعضا بمنزله
 رعیت او: چون پادشاه صالح باشد رعیت نیز صالح باشد: و اگر
 پادشاه فاسد باشد رعیت نیز فاسد باشد: پس صلاح چشم و زبان
 و شکم و غیر آن دلیل است بر صلاح دل: چون درین اعضا خلل
 و فساد می بینی بدانکه از خلل و فساد دل است: بلکه فساد در و سه
 بیشتر است: پس صرف کن عنایت خود سوی او و به اصلاح آن
 او را تا اصلاح جمله سپارگی حاصل شود و راحت ^{بهر نفس} گیری: پس بدانکه
 کار دل دشوار است از آنکه بنای کار او بر خواطر است: و خواطر
 مقدور نیست: پس واجب است بر تو امتناع کردن از آن بقد
 طاقت و بسبب این معنی است که اصلاح دل بر اهل اجتهاد و دشوار
 ترین کارهاست: چنانکه ابو نرید رحمه الله علیه گفته که علاج کردم
 دل خود را ده سال: و نفس خود را ده سال: و دشوارترین این شی

دل با غیرم پس بر تو باد به اهتمام تمام چهار خصلتی که ذکر کردم از اهل
 و شتاب کردن در کارها و حسد و کبر و اگر از چهار خصلتهای دل این
 چهار ذکر کردم به بنابر آنکه اکثر عالمان و عابدان بدین مبتلا اند بسیار
 عابدان را بینی که اهل خود را دراز کرده اند و اثر انبیا و خیرین پاشته اند
 و بسبب آن در کارهای خیر کاهلی میکنند و بسبب اینی که در حاصل
 کردن خیر تعجیل میکنند و بسبب عجلت از آن منقطع مانند یاد
 مستجاب شدن دعا تعجیل کنند و از مقصود محروم مانند یاد دعا
 بد کردن کسی را تعجیل کنند و بران اشیان شوند چنانچه از هر توح
 صلوات الله علی نبینا وعلیه رسالت کرده اند بسیار پیشی که بر اقران
 خود حسد کنند و ترک نصیحت ایشان گیرند و بسبب این معنی سفیان گوید
 رحمة الله علیه گفته است که ترمیم بر خون خویش مگر از عالمان و عابدان
 این سخن را از وی مستنکر داشته گفت من نگفتم ابراهیم نخعی گفته است
 و عطای گفته است که سفیان ثوری مرگفته است بهر پسر از عالمان
 که هر که دوست تراست از ایشان مرز را اگر با تو در ناری مخالفت کند
 تو گوی این دشمن است و او آنرا ترش گوید این میباش که نزدیک

سلطان خاتم نبون توسعی کند : و مالک دنیا گفته است رح
 دمن گواهی عالمان و عابدان بر همه خلق بشنوم اما گواهی ایشان
 بر یکدیگر نشنوم : از آنکه ایشان جاسد یکدیگر اند : و فضیل گفته است
 رحمه الله علیه مرسله خود را که برای من خانه بخرد و دراز عالمان و
 عابدان : چه نزدیکی مرا با قوسه که اگر از من زلتی بینند خوار کنند
 و اگر در من نعمتی بینند حسد کنند و به نظر حقارت سوی انسان نگردند
 و بسا عابدان را بینی که بر مردمان کبر میکنند بدان دور کعبه شبانه
 که گذارده است : همچنین گوی بر مردمان منت می نهند : یا گوی که
 از خدای تعالی شایسته رسیده است به بهشت یا آزادی از آتش
 و فرخ : یا گوی که یقین کرده است بسعادت خود و شقاوت جمیع
 مردمان : و باین همه لباس مردویشان و متواضعان از صوف
 و غیران پوشیده : و بر آن لباس پارسای خود نمایند : روایت
 قدس سبحی رحمه الله علیه بر حسن بصری در آمد کلیم پوشیده
 پوشیده بود و فرقد حله حسن را مسکس کردن گرفت
 یعنی جامه من جامه اهل بهشت است و جامه نوجوان

اهل روضه هست : مرار سیده است که پیشتری اهل روضه است بحساب
 باشند حسن گفت که زید در جامها نهاده اند و دیگر در سینهها : بخدا
 ذکر شما بالباس کلیم پیشتر است از کسی که پوشش از نرم است با قلم
 حذر کن ای طالب عبادت ازین چهار آفت خاصه که از آنکه اول
 آدمی را در محبت انگذند : فکر آدمی را در کفر انگذند : فراموشی کن حقایق
 ابلیس و فتنه او در کفر او از کبر بوده : و رجوع کن بخدای تعالی که ترا ازین همه
 نگاهدار و بفضل خویش فصل در دفع عوائق اربعه حاصل کار آنکه
 چون نظر کنی بعقل خود بدانی که دنیا را بقای نیست و مضرت او پیش
 از نفع او است و تبعات او از بخت تن و مشغولی دل است در دنیا و
 عذاب در زمان و حساب در انداخت : پس زید کن در حصول
 دنیا : و بگری از آن مگر مقداری که از آن چاره نیست در عبادت خدا
 و تنعم و لذت را ترک گیری برای بهشت : و بدانی که در خلق و فای
 نیست پس ترک محاطت مردمان کنی : مگر در چیزیکه چاره نیست صحبت
 با کسی کنی که از صحبت او زیان نشود و بدانی که شیطان چیست است
 و بپوسته در عداوت است پناه طلبی : بر و در کار قاصد خود از آن مسک

این کتاب
 در بیان
 و بیان
 و بیان

العین و از حیله های او غافل نباشی پس بر آن اورا به ذکر خدا این دعا
 و پاک ازان مدار پس آن آسان است چون غریمت مردان ظاهر
 شود چنانچه خدای تعالی گفته است إِنَّكَ لَيَكُنْ لَهُ سُلْطَانٌ
 عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ بدستیکر نیست
 هر شیطان را بران کس یکه ایمان دارند و بران کسانی که بر خدا
 توکل کنند و کار خود بدو تفویض نمایند راست گفت ابو حازم
 رحمه الله علیه که چیست دنیا و چیست شیطان اما دنیا آنچه گذشته
 خوابی بود و آنچه باقی مانده است آرزو و بایست و با شیطان
 پس داند اگر مطیع شود نفع کند و اگر عاصی شود زیان بکند
 و بدانی جهل این نفس را و طلب کردن او هر چیزی را که مضر
 و مہلک است پس نگرانی از روی شفقت در کار او نگر نیستن
 عقلا و علما که در عواقب امور می نگرند نه نگر نیستن جهلا
 و کودکان که نظر ایشان در اوائل امور است نه و غایت
 ضرر و زحمت ناپسند و بسبب تمنی و ابرو ترک میکنند پس گام
 نمی اورا به گام تقوی و باز داری اورا از جمیع آنچه بداند

در حدیث دیگر
ممنوع است از
این احتیاج
مستحق است

محتاج نیست از فضل و کلام و لباس و یخچین از جمله فضولها
اما که در گرفتن فضل ضرورتی نیست که خدای تعالی بر بندگان
خود همه بایسته های ایشان را فراخ کرده است و هر چه ایشان را
در کار دین مضر است از آن مستغنی کرده است پس چه حاجت
است به گرفتن فضل و بد آنکه هرگاه که تو ترک دنیا کردی و ترا
نام نراند شده گوی ترا نیز این نام ستوده شده و از جمله منقطع
شده ای بسوی خدای تعالی و از جمله کسانی بشدی که ایشان از
اهل النور اند بخدای تعالی و هرگاه که تو با شیطان محاربه کردی
از جمله مجاهدان بشدی در راه خدای تعالی و از جمله کسانی شدی
که خدای تعالی در باب ایشان شیطان را گفته است إِنَّ
عِبَادِي لَيَنسَلِكَنَّ عَلَيْهِنَّ سُلْطَانًا يَعْنِي نِسْتِ ترا بر بندگان
من قوت و چون تقوی کردی از جمله متقیان شدی که مرا
ایشانرا است سعادت دنیا و آخرت : و از پیشتری از
ملایک مقرب فاضل شدی چون این همه کردی
این طبقه در از و سخت را بریدی

و چیزهای در این مانع مقصود و توبه و پس افتند و بداند

این عقبه سخت دشوار است تا بداند

نشوی و دسترسی که باطن

خدای تعالی نیکان

است پس این بود

انچه

خواستیم که در شرح چهار موانع عبادت بگویم و

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ

الْعَظِيمِ

عقب چهارم عوارض است و عارض

آن باشد که پیش آید پس هر نوع باو می طالب عبادت
بدفع کردن عوارض که مانع اند مرترا از عبادت : و گفته ایم که
عوارض چهارم اند : یکی از آن مطالبه نفس است به رزق :
و دفع کردن آن به توکل است بخدای تعالی : و دومی طلب
سبب به و چیز است یکی آنکه تا فراغ حاصل شود مرترا بر
عبادت کردن : از آنکه اگر متوکل نباشی عبادت نتوانی کرد پس
مشغولی ظاهر تر به طلب و کسب و مشغولی دل بچهار است و اما
و فراغ دل به عبادت شرط است : و این حاصل نیست مگر
متوکلان را : بلکه من میگویم هر که او ضعیف دل باشد تا چیزی
موجود نباشد و دلش قرار نگیرد : کم باشد این چنین کسی کار
بزرگ دنیاوی یا اخروی بدست آید : از شیخ خود این سخن
بسیار شنیده ام که کار ما بمراد خاطر در عالم میسر نشود مگر دو کس
یکی مردی که متوکل باشد : دوم آنکه بهور معنی بی باک باشد : میگویم
این کلام جامع است در معنی خود : از آنکه بهور چون خواهد که کار

شروع کند بقوت تمام شروع کند و به هیچ چیز نگذارد و از ان کار
 مانع شود، التفات نکند پس برائیه کار او بمراد او شود و مقصود
 خود برسد و آنکه متوکل است چون خواهد که دیکاری شروع کند
 بقوت تمام و به یقینی کمال بوعده خدای تعالی شروع کند،
 و او را بمضمان خداست عاقبت تمام باشد و التفات نکند به آن
 انسانی که او را تبرئه ^{تقریباً} و بشیطانی که او را وسوسه کند پس
 برائیه بر مقصود و مطلوب خود ظفر باید و آقا این بیچاره که گسست
 دل است و ناتوان دایما در تردد و تحیر مانده و پیچور از گوش در جا
 علف خوردن و مانند مرغ در قفس دایما منتظر آنکه ^{بهمین} خصمش بیاید
 و خورشش بیارد که کم باشد این چنین کسی که قصد کاری بزرگ کند
 و اگر قصد کند کم باشد که بر آن ظفر باید نه پنی اصحاب بیت را از آنها
 دنیا که مرتبه بلند نیافتند مگر که از سر جان و مال برخاستند و ملوک
 برای گرفتن مملکت از جان و مال می خیزند و به خصم تیغ میزنند
 برین قصد که یا مملکت حاصل کنند یا بملک شوند گفته اند که ^{ای از مملکتها} معا
 رضی الله عنه روز جنگ با علی مرتضی رضی الله عنه چون هر دو لشکر را

دید گفت چو کازمی بلند طلبدار سرجان بر خیزد و بازار گمان
 برای حاصل کردن مال در دیر یا سوار شوند و سفر کج و بر اختیار
 کنند و جان و مال خود در خطر افکنند اما این بیچاره بازاری که
 دل او ضعیف و غریبت او مست است و علاقه دل از نفس و دل
 و مال قطع نمیتواند کرد و اما از خانه بدکان و از دکان بخانه است
 نمیباشد که بمرتبه شریف برسد مثل ملوک و بازار گمان بملک
 درین دکان و دمی حاصل شود یا دانی باید این نزدیک او کار
 عظیم باشد این است حال طالبان دنیا و اما طالبان آخرت
 بدانکه سزای ایشان این خصلت است که او را توکل گویند و قطع
 کردن دل از جمیع ملایق از آنکه چون توکل کردند توانستند که
 بفرایغ یا طین بعبادت خدای تعالی برسند و بهر خطایین الله
 نمکنند و بی باکانه بروی زمین سفر بکنند و لاجرم مردان دین
 شدند و در میان مردمان حریص و حرمت یافتند و حقیقت
 پادشاهان روی زمین ایشانند اما از آنکه هر جا که خواهند بروند
 و هر جا که خوش آید فرود آیند و هر گاه که بزرگترین کار است از علم

و عبادت قصد آن کنند: ایشانرا مانعی و حاجزی نیست که همه
 جایها نزدیک ایشان یکسان است: و همه زمان نزدیک
 ایشان یکزمان است و قول رسول الله صلی الله علیه و سلم
 مَنْ سَرَّهٗ اَنْ يَكُوْنَ اَكْرَمَ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ: وَمَنْ
 سَرَّهٗ اَنْ يَكُوْنَ اَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ: وَمَنْ
 سَرَّهٗ اَنْ يَكُوْنَ اَعْنَى النَّاسِ فَلْيَكُنْ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ
 اَوْلَى مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ یعنی هر که را خوش آید که او برترین
 مردمان باشد گوئد قوی کن و هر که را خوش آید که او قوی ترین مردمان
 باشد گوید بر خدای تعالی توکل کن: و هر که را خوش آید که او
 توانگر ترین باشد گوید اعتماد کن بدانچه نزدیک خداست از آنچه
 در دست اوست: و سلیمان خواص رحمة الله علیه گفته است
 اگر مردی بر خداستعالی بصدق توکل کند: باو شایان
 هر که جز ایشان باشند بوی محتاج باشند و او بر کسی محتاج نگردد
 و چگونه محتاج گردد آن کسی که مولای او غنی و مبدء است: و بار خدایم
 خواص رحمة الله علیه گفته است که در میان جوانی سراسر هم

گوئی سبک بعلوه است: بگفتم کی خواهی رفت گفت بکده گفتم بی زاد و
 راحله گفت ای گشت یقین بگو کسی که آسمانها و زمین را با قدرت
 خویش نگاهدارد مرا بی زاد و راحله بکده رسانده ابراهیم میگویی چون
 رسیدم آنجوان را دیدم که در طواف هست چون مرا دید گفت ای
 شیخ هنوز یقین تو همچنان نیست است لا و ابو مطیع حاتم اصرم گفت
 شنیده ام سیاهانها قطع میکنند توکل بی زاد و راحله گفت زاد من چهار
 چیز است گفت آن چیست حاتم گفت دنیا و آخرت را مملکت خدا
 میدانم: و همه خلق را بندگان خدای تعالی میدانم: و همه روزیها
 و سبب بدست خدای تعالی میدانم و حکم خدای تعالی در همه روز
 زمین نافذ می باشد: اما سبب دوم که موجب توکل است آنست که در
 ترک او خطری عظیم است میگویم که خدای سبحان تعالی رزق و آفرینش
 را بجا ذکر کرده است وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ ذَرٰكُمْ مِنْهُ پس معلوم شد که
 رزق از خدای تعالی است همچون آفریدن تو: پس وعده رزق
 کرده است إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِّينِ پس
 رزق راضا من شده و حاله دایم در فی الارض اولا علی الله

زین قضا پس برسانیدن رزق سوکند خورده قوربت السماء والارض
 ان الله الحق پس نه توکل نمودن امر کرده و توکل علی النبی الذی کایموت
 پس کسی قول او را اعتبار نکند و پویوده او پسند نکند و بضانت
 او و پیش قرار گیرد و به قسم اوقاف نشود و فرمان او پاک ندارد
 بنگر که حالش چگونه باشد و چه محنت نامر او را پیش آید و بخدای که
 مصیبتی سخت تر ازین نیست و اما از ان در غفلت عظیم و در اول
 الله صلی الله علیه وسلم مر ابن عمر رضی الله عنهما را گفت چه بکنی
 اگر باقی مانی تا آنکه قومی پیدا شوند که بضعت ایمان یکساله رزق
 ذخیره خواهند کرد گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم معاذ الله
 من روی خلق خدا تا ترسان به بنیم و حسن بصری رحمه الله علیه
 گفته است که لعنت خدا بر قومی باد که پروردگار ایشان برسانیدن
 رزق ایشان سوکند خورده و ایشان استوارش ندارند و چون
 آیت و فی السماء و زینکم و ما لوعدون قوربت السماء
 و آنکه از ضرب الله الحق و فرود آمد ملائکه گفتند که بنی آدم هلاک شدند
 پروردگار خویش را در خشم آوردند و قولش استوار ندارند

تا سوگند خورد بر ساندن رزق : و او پس قرنی رحمة الله علیه
 گفته است : اگر عبادت کنی خدای را بپنج عبادت همه اهل آسمان
 و زمین قبول کنند از تو تا استوارنداری او را در رسانیدن رزق
 گفتند چگونه او را استوار داریم : گفت به انکه امین باشید از رسیدن
 رزق : هر دم این جهان را و نسیس را گفت که کجا سکونت کنیم گفت
 در شام هر دم گفت که حال عبس در شام چیست : او پس گفت وای
 برین دلهای که پراز شکست است : پس چه نفع دهد و عظمت : در روایت
 کرده اند که گفتن و زودی بروست ابو بزید بسطامی رحمه الله علیه تو که
 ابو بزید او را از حال او پرسید : گفت هزار کور کشادم پس بطرف قبل
 ندیدم مگر دو کس را ابو بزید گفت برگردانیدین روی ایشان از پشت
 ایشان خدا را در کار رزق استوارنداشتند سوال اگر گوئی که خبر
 کن ما را از حقیقت توکل و حکم آن و آنچه واجب است بر بنده از توکل
 در کار رزق جواب بدانکه این ترابه و انستق چهار فصل معلوم شود
 بیان لفظ توکل : و بیان موضع توکل : و بیان حد توکل : و بیان
 علاج توکل : اما لفظ توکل بدانکه این لفظ مشتق است از و کالت پس توکل

گردن بر کسی این باشد که او را بمنزله وکیل کار خود و ضامن صلاح
 خود دانی ؛ و بی تکلف برو بسنده کنی ؛ و اما موضع توکل ؛ بدانکه
 توکل درست جای باشد ؛ یکی در موضع قسمت ؛ و آن آنست که
 بر خدای تعالی اعتماد کنی که آنچه قسمت تو کرده است ؛ آن از تو فوت
 شدنی نیست ؛ از آنکه حکم او بدل نشود ؛ دوم در موضع یار طلبیدن
 و آن اعتماد کردن است بر یاری کردن خدای تعالی ؛ چون در راه
 او مجاهده کرده باشی ؛ سوم در موضع رزق و حاجت و این سوم
 فرض و لازم است مرنبه را بدلیل عقلی و نقلی ؛ و مقصود ما اینجا
 از توکل معرفت این توکل است ؛ پس موضع توکل رزق منقسم
 است یعنی رزقیکه خدا باینجا ضامن آن شده است ؛ و بدانکه رزق
 چهار قسم است ؛ مضمون و مقسوم و مملوک و موعود ؛ اما رزق
 مضمون آنست که قوت و غذای آدمی است ؛ و بدان قوام بنیاد
 نه سایر اسباب ؛ و خدای تعالی عزوجل که ضامن شده است
 این رزق را شده است و لو توکل کردن درین واجب است بر بنده
 بدلیل عقلی و نقلی ؛ از آنکه خدا باینجا ما را تکلیف کرده است ؛ و خداست

و طاعت خود پس چاره نیست مگر آنکه بدان قوام بنیاد باشد تا
 عبادت مشغول توانیم شد و یکی از مشایخ کرامیه بر اصرار و توبه
 خود سخن خوب گفته است - و آن آنست که گفت برخدای عزوجل
 واجب است رسانیدن رزق بندگان به سبب چیزی که آنرا
 سید است و بندگان او و بر رسیدن واجب است نفقه بنده و چنانچه
 بر بنده واجب است خدمت سیده دوم آنکه خدای تعالی بندگان
 را محتاج رزق آفریده است و راه طلب او ایشان را نموده و از آن
 نمی دانند که رزق ایشان چیست و از کجا است و کی خواهد رسید
 تا بعینه در اینجا و در آن وقت طلب کنند چون چنین باشد واجب
 است بروی که مؤمنان آن از ایشان کفایت کنند و رزق
 ایشان را بایشان رسانند سوم آنکه ایشان را به خدمت
 و طاعت فرموده است و طلب رزق مانع عبادت است و
 پس واجب است بروی که مؤمنان را به کفایت رسانند تا به فراغ
 از خدمت توانند کرد و این سخن کسی است که سر اسرار را دوست
 مطلع باشد از آنکه کسی که برخدای تعالی جبری واجب گویند خطا

گفته باشند و در فضا را این سخن در فن علم کلام بیان کرده ایم
 و اما رزق مقسوم آنست که خدای تعالی قسمت کرده است
 هر یک را از بندگان آنچه خورند و آشامند و پوشند هر یک
 مقداری و وقتی مخصوص و معین که از آن زیادت و نقصان
 نپذیرد و مقدم و موخر نگردد چنانکه گفت رسول الله صلی الله
 علیه و سلم که رزق قسمت کرده شده است و از آن فراغ حاصل
 آید نه بتقوای متقی زیاده شود و نه بتباهی تباه کار نقصان گیرد
 و اما رزق مملوک که هر یک در ملک او میکنند از مالهای دنیا
 چنانکه خداست هر یک را تقدیر و قسمت کرده است و اما رزق
 موعود آنست که خدای تعالی متقیان را وعده کرده است بشرط
 تقوی از وجه حلال بزرجمتی برساند چنانچه گفت و من
 یتق الله یجعل له مخرجاً و رزقاً من حیث لا یحسب
 این بود اقسام رزق و توکل که واجب است در رزق مضمون
 واجب است و اما حد توکل بدانکه بعضی از علما گفته اند که توکل اعتقاد
 کردن دل است بر خدای تعالی بر هر چیزی دنیا آیند شدن از غیر

خدای تعالی: و بعضی گفته اند که توکل ترک تعلیق است: و تعلیق
 ذکر قوام بنیه است بخیری بجز خداست: و نزدیک من بود و قول یک
 اصل باز میگردد: و ان اعتماد کردن دل نیست: بدانکه آنچه قوام بنیه
 بدو است: ان از خدای تعالی است نه کسی دیگر جز او نه بجز قوام بنیه
 و بسبب این اسباب: و خدای تعالی اگر خواهد بسبب قوام بنیه بخت
 خواه بغیر سبب: چون این را در دل بگذرانی و بدان ثابت باشی
 و دل از مردمان و اسباب بکلی برگینی: ترا توکل خیا که حق آنست
 حاصل شود: و اما چیزهای که بر توکل باعث میشوند این است که همان
 خدای را برزق یاد کنی: و قوی ترین علاج ذکر جمال خدای تعالی
 و کمال او در علم و قدرت: و پاکی او از خلف و عده: و سهو کردن
 و بجز و نقصان: چون بنده برین اذکار مواظبت کند: باعث شود
 او را به توکل کردن بر خدای تعالی در کار رزق سوال لکر کوی روا باشد
 بنده را طلب رزق بجالی یا نه جواب بدانکه رزق مضمون که
 غذا و قوام بنیه است و از آن چاره نیست ممکن نیست که از طلب
 کنیم: از آنکه آن از فعل خدای تعالی است بر بنده همچون حیات و موت

که بنده نه بر تحصیل آن قادر است و نه بر دفع آن و اما رزق مقسم
 خود طلب آن بنده را حاجت نیست از آنکه لابدی رزق مضمون
 است و آنرا خود خدای تعالی ضامن شده است ^{مستزاد} سوال اگر گوی
 چون رزق مضمون از سبب نامست روا باشد که با طلب آن سبب
 کنیم یا نه جواب بدانکه لازم نیست بر تو طلب که چون اسباب از آنکه
 خدای تعالی اگر خواهد بسبب رساند و اگر خواهد بغير سبب پس چگونه
 لازم باشد بر ما طلب سبب و نیز خدا بیضا ضامن مطلق شده است
 بی شرط طلب و کسب و نیز چگونه روا باشد که بنده را طلب کردن
 چیزی فرماید که جای آن نداند از آنکه معلوم نیست که کدام
 چیز سبب رزق است و کدام چیز نیست که غذای او خواهد شد
 سوال اگر گویی که رزق به طلب زیاده میشود و به ترک طلب نقص
 میگردد بانی جواب بدانکه به طلب و ترک طلب کم و بیش
 نگردد و که رزق هر یکی را در هر وقت مقدر و موقت نوشته اند و حکم
 خدای تعالی سهل نشود و قسمت او متغیر نگردد و ازین است که رسول
 الله صلی الله علیه و سلم چون در ویشی را پاره نان برادر گفت

هَاكَ لَوْلَمْ تَأْتِنَا لَا تَبْلُغْ عَنِي بِهَذَا رَأْيِي أَمَّا كَيْفَ أَمَدِي أَيْنَ
 مِي أَمَدِي سَمَوَالِ اَلْكَوْنِ كَيْفَ ثَوَابٍ وَعِقَابٍ دَرِ لَوْحِ مَحْفُوظِ نُوْشْتِ
 اَنْدِ بَا اَيْنِ هَمْدِ بَرطو اَجَبِ اِهْتِ طَلَبِ كَرْدَنِ اَنِّ : اَمَّا زِيَادَةُ مِشْوَرِ
 بِطَلَبِ . وَنَقْصَانِ مِي بِنْدِ بَر و بِتَرْكِ طَلَبِ بِجَوَابِ بَدَائِكِ
 طَلَبِ ثَوَابِ اَزَانِ وَاجِبِ اِهْتِ كَيْفَ خُدَايِ تَعَالٰي طَلَبِ اَنِّ بِرِطَوِاجِبِ
 مَكْرُوْدِ اَيْنِدِه اِهْتِ : وَبِتَرْكِ اَنِّ وَعَيْدِ كَرُوْدِه : وَبِثَوَابِ بِي اَكْثَلِ
 صَالِحِ كَيْفَ ضَامِنِ نَشُدِه اِهْتِ : وَفَرْقِ مِيَانِ كَارِ رِزْقِ وَبِيَانِ ثَوَابِ
 وَعِقَابِ دَرِ يَكِ تَكْتِه اِهْتِ : وَاَنِّ اَنْتِ كَيْفَ عِلْمَا كَيْفَتِه اَنْدِ كَيْفِ دَرِ لَوْحِ
 مَحْفُوظِ نُوْشْتِه اَنْدِ وَفَرْقِ سَمْتِ يَكِي قِسْمِ مَطْلُوقِ بِي شَرْطِي وَمَعْلُوقِ فِعْلِ
 بِنْدِه اِهْتِ : وَاَنِّ رِزْقَهَا ، وَاجْلَهَا اِهْتِ : نَهْ پِنِي كَيْفَ خُدَايِ تَعَالٰي
 اَيْنِ بَر و رَا حِ شَكْلِ دَرِ قُرْآنِ مَطْلُوقِ ذِكْرِ كَرُوْدِه اِهْتِ چُنَا بِنْدِه كَيْفَتِ
 وَمَا وَنَ دَا اَبْلَهْ فِي اَكْثَرِ اَمْضِ اَكْلَا عَلٰى اَللّٰهِ رِزْقَهَا اَيْنِ اِهْتِ
 بِنْدِه چُنْبِنْدِه بَر و رُوِي زَمِيْنِ مَكْرَا اَنْدِ رِزْقِ او بَر خُدَايِ اِهْتِ چُنَا بِنْدِه كَيْفَتِ
 فَازْدَا اَجَاءَ اَجَلُهُمْ لَا يَسْتَخْرُوْنَ سَاعَةً وَّ لَا يَسْتَقْدِرُوْنَ
 اَيْنِ چُونِ اَجَلِهَا سَهْرِي مَشُوْدِ پَسِ دِيْشِ نَشُوْدِ مِرَانِ اَجَلِ سَاعَتِي

و صاحب شریعت صلی الله علیه و سلم گفته است که چهار چیز است که
 از آن فرایغ حاصل شده است یکی صورت ظاهری که آنرا خلق گویند
 و دوم سیرت باطن که آنرا خلق گویند و سوم نزل چهارم اصل
 قسم دوم معلوق است و مشروط به فعل بنده و آن ثواب و عقاب است
 نه بینی که خدای تعالی این چه مثل در قرآن معلوق به فعل بنده ذکر
 کرده است **كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مَا أَكَلَتْ الْغُلَامُ الْكَافِرُ** و **أَمَّا الْفُلُ الْكَافِرُ** و **أَمَّا الْفُلُ الْكَافِرُ**
بَعَثْنَاهُمْ نَبِيًّا فَهُمْ كَذَّبُوا و **وَلَا يَخْلَعُ عَنْهُمْ إِحْصَاتِ النَّعِيمِ** ای اگر
 این کتاب ایمان آورند و تقوی کنند هر آینه گنایان ایشانرا
 بسیار میزنم و در آیم ایشان را در بهشت سوال اگر کوی که ما
 طالبانرا می بینیم تو نگردد و حالدار و تارکان را می بینیم فقیر و طاهر
 جواب بدان که گویی که طالبی فقیر و محروم نمی بینی و تارکی
 عزیز و غنی نه بلکه این بسیار است سوال اگر گویی که درو
 و بسیاران بی نوشته در رویم و اینجا سکونت گیریم بانه جواب
 بدانکه اگر قوت داری و بر وعده خداست اعتماد تمام داری در رفو
 و الا سچو عوام بچاره بعلایق مشغول می باشی و من از امام

ابوالمخالی رحمه الله علیه شنیده ام که هر که با خدای تعالی معامله کند
 بر عبادت و فرمان خدای تعالی با او معامله کند بر عبادت
 مردمان در کفایت موثرها و این شخص نیک خوشت و دوزخ
 این فواید بسیار است مگر کسی را که عامل کند به سوال اگر گوی که خدا
 تعالی گفته است وَتَزِدْهُمْ مِمَّا كَانَتْ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى
 جواب بدینکه درین دو قول هست یکی آنکه مراد نوشته آخر
 است و لهذا گفت ان خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى و گفت این
 خَيْرَ الزَّادِ حُطَامُ الدُّنْيَا وَاسْبَاقُهَا وَفَوْقُهَا التَّقْوَى
 در راجع نوشته نمی برود و از مردمان میخواهند و این را میدارند
 اگر کرده شده بنوشته برگزین بر سبیل تنبیه یعنی نوشته برگزین
 از مال خود بهتر است از سوال کردن از مردمان و نیک کردن بر
 ایشان سوال اگر گوی که متوکل بر او باشد که در سفر نوشته
 برگزین جواب بدانکه باشد که در سفر متوکل نوشته برگزین
 ولیکن دل او بدان متعلق نباشد بلکه متعلق دل او بجزایست
 باشد و نه او و او بر روی خود و بسیار بود که شیت مسلمانان برگزین

و کار در گرفتن توشه و شرک آن نیست ؛ بلکه کار به دل است
 باید که دل متعلق نباشد ؛ مگر بوجه خداى تعالى وضاحت
 او ؛ از آنکه بسا کس که در سفر توشه برگرفته است ؛ و دل او با خدا
 نه با توشه و بسا کس که توشه برگرفته است ؛ و دل او با توشه است
 نه با خداى تعالى سوال اگر گوئى که رسول الله صلى الله عليه وسلم
 و اصحاب او و سلف صالح ؛ رضی الله عنهم توشه برگرفته اند
 جواب گوئیم من ترا لاجرم توشه برگرفتن مباح است مخدوم
 بلکه حرام متعلق شدن دل است به توشه ؛ و شرک توکل بر خدا
 عروج ؛ و نیز چه گمان برى بر رسول الله صلى الله عليه وسلم
 و شش متعلق طعام و شراب و درم و دینار بود ؛ خاشا و کلا که
 اینچنین باشد ؛ بلکه دل او با خداى تعالى بود و توکل او بر خدا
 تعالى بود و او است که جمله دنیا بر او عرض کردند ؛ و کلید خزان
 زمین بر او آوردند قبول نکرد ؛ و این که توشه برگرفتن به نیست
 خیزی برگرفتن ؛ نه بسبب میل دل به توشه ؛ و معتبر نیست است
 سوال اگر گوئى که بهتر چیست در سفر توشه برگرفتن یا ترک آن

جواب بد آنکه این حکم مختلف میشود به اختلاف حال اگر
 کسی است که او مقتداست و میخواهد که بیان کند که برگرفتن
 توشه مباح است و یا خود بدین نیت خیری کند اینچنین کس را
 توشه برگرفتن اولی تر است و اگر تنها است و قوی دل است
 به خدای تعالی و توشه او را مانع است از عبادت خدای عزوجل
 اینچنین کس از ترک توشه افضل است اینکوفهم کن والله الموفق
 عارض دوم و آن خطر عاقبت کار است و دفع آن
 در تفویض است بخدای تعالی پس بر تو باد و به تفویض کردن
 همه کارها به خدای عزوجل و این بسبب دو چیز است یکی آنکه
 ساکن شدن دل در حال از آنکه چون صلاح و فساد عاقبت کارها
 غالی و پرائینه پریشان دل باشی و چون کار بخدای تعالی
 تفویض کردی و دانستی که او ترا فرماید مگر صلاح و خیر ائمن
 شدی از خطر و دست ساکن شد در حال و این امن و سکونت
 و راحت دل نعمتی و غنیمتی عظیم است و شیخ من در مجالس
 این سخن بسیار گفتی که فرج التذاریع الی من خلقک لست بمرحم

یعنی بگذارند بر راه کسی ترا یا فریده است و راحت بگیر
 سبب دوم آنکه حاصل شدن صلاح و خیر در استقبالی است
 از آنکه عاقبت کار نامعلوم نیست و بسا شر باشد که بصورت
 خیر نماید و بسا زیان در صورت نفع باشد و بسا زهر و صورت
 شبنم باشد و تو جابلی عاقبت و اسرار کار را پس اگر کار
 را قطع کرده خواهی که آن نزدیک تو نیست و نزدیک است که
 در هلاکت افتی و ندانی حکایت کرده اند که یکی از عابدان
 از خدای تعالی بخواست که ابلیس را بدو نماید و او را گفتند که از
 خدای تعالی عاقبت خیر بخواه و نشنید و همان خواست چون
 خدای تعالی شیطان را بر او ظاهر کرد و عابد قصد آن کرد که ویرا
 بزند و ابلیس گفت اگر عمر تو صد ساله نبودی من ترا هلاک کرده ام
 عابد به قول او مغرور شده و با خود گفت که هنوز عمر من دراز است
 چند گاه دیگر سر چه خواهم بکنم و پس تعب بکنم به فتنه مشغول شده
 و ترک عبادت کرد و هلاک شد و بدو پس این حکایت بیدار
 کننده است بر ترک حکم در خواست دلچای کردن و در مطلوب

و اما اگر کاری را بخدای تعالی تفویض کنی ؛ و از و بخواهی که آنچه خیر
 صلاح است آن کند پس بینی که خیر و صلاح سوال اگر گوی که خیر
 کن ما را از معنی تفویض و حکم آن جواب بدانی که اینجا دو فصل است
 که بدان مقصود روشن شود ؛ یکی موضع تفویض ؛ دوم معنی او ؛
 و خدا او ؛ و صد او ؛ و اما موضع تفویض بدانکه مراد با بر قسم است
 یکی مراد است که یقین میدانی که شرف و دست در عمل مثل شرف
 و عذاب ؛ و همچون کفر و بدعت و معصیت ؛ پس اینچنین مرادی
 اصلا طلبیدن نشاید ؛ دوم مراد است که میدانی قطعا در آن
 صلاح است ؛ چنانکه بهشت و ایمان ؛ و فرض ؛ و سنت ؛ بدانکه
 رواست ترا خواستن اینچنین مرادی بحکم و قطع و این جا تفویض
 نیست ؛ از آنکه در طلب او هیچ نوع خطری نیست ؛ و بی شک خیر
 صلاح است ؛ سوم مرادی است که نمیدانی قطعا که در آن صلاح
 و یا فساد و آن همچون نوافل و مباحات است ؛ و این موضع تفویض
 است ؛ و روا نیست مگر آنکه آنرا بر سهیل قطع و حکم بخواهی ؛
 بلکه به استثناء و شرط خیر و صلاح ؛ پس چون ارادت خود را

به استثنای قید کنی ؛ آن تفویض باشد ؛ پس اگر استثنا
 نکنی و به قطع و حکم بخوابی آن طمعهاست ناستوده منهی ؛
 پس موضع تفویض بر مراد نیست که در آن خطر است ؛ و آن
 آنست که صلاح خویش در آن به یقین ندانی ؛ و بها معنی تفویض
 شیخ من گفته است که تفویض ترک اختیار خیری نیست که در آن
 بیم خطر است ؛ البسی مدبر مختار علیم ؛ به مصلحت خلق ؛ و من میگویم
 حد تفویض که تفویض خواستن صلاح است از خدای تعالی در
 چیزی که از خطر او ایمن نه ؛ و ضد تفویض طمع است ؛ و طمع بر دو نوع
 است یکی در معنی رجاست و آن خواستن چیزیست ؛ که در آن
 خطر نیست ؛ و یا خواستن چیزی که با خطر است به استثناء ؛ داین طمع
 ستوده است ؛ چنانکه ابراهیم صلوات الله علی بنیما و علیه گفت
 وَالَّذِي اَطْعَمُ اَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ؛ یعنی آن
 خدای که طمع میدارم از وی که بیا مرزدگنان من مرار و زبانه اش
 و دوم طمع مذموم است که رسول الله صلی الله علیه سلم فرموده است
 بهر چیز که از طمع که آن فقری حاضر است ؛ و شیخ من گفته است که طمع

مذموم و دو چیز است یکی ساقن شدن دل به منفعتی که در آن شک
 است ؛ دوم خواستن چیزی با خطر سبیل قطع و حکم ؛ و این
 ارادت است که مقابل توفیق است و اما علاج توفیق آنست که خطر
 عاقبت کار را یاد کنی و امکان هلاک و فساد در آن تصور کنی و
 قوی ترین علاج او آنست که عجز خود را از امتناع به افتادن در خطر
 یاد کنی ؛ چون برین دو فکر مواظبت کنی ترا بدان آرد که همه کارها
 بخدای تعالی توفیق کنی ؛ و طلب نکنی ؛ هیچ کاری را بگریز صلح
 و خیر سوال اگر گوی که چیست آن خطر که بسبب آن توفیق ده کار
 واجب که جواب بدانکه خطر در جمله دو خطر است ؛ یکی خطر شک
 باشد یا نباشد ؛ و بدان سی یا نرسی ؛ و اینچنین چیز محتاج است
 به استثنا ؛ دوم خطر فساد از آنکه یقین نمیدانی که در آن صلاح
 نفس است یا فساد ؛ و درین محتاج هستی به توفیق کردن و بدین
 عبارت اسم مختلف است در بیان خطر ؛ بعضی گفته اند که خطر در
 فعل آنست که فعلی باشد که بی او نجات ممکن نیست ؛ و ممکن است که
 جمع شود به آن گناهی ؛ پس مدایمان و سنت و استقامت خطر

نیست؛ از آنکه ممکن نیست که بی ایمان و سنت نجات شود؛ و حج
 نشود به استقامت گناهی؛ پس روا باشد خواستن ایمان و
 استقامت بر سبیل قطع و حکم؛ شیخ من گفته است که خطر در فعل
 آنست که ممکن باشد که در آن چیزی پیش آید که مشغول شدن
 بدان پیش آمده اولی تر باشد از اقدام کردن بر آن فعل؛ و این
 مباحات و سنن و فرائض افتد نه بینی کسی را که بر وقت نماز
 تنگ شود؛ و قصد او کند؛ پس بنید کسی که در آتش می افتد؛
 یا در آب غرق میشود؛ و خلاص دادن او را ممکن است؛ پس
 مشغول شدن بخلاص دادن او اولی تر باشد از نماز کردن؛ پس
 روایت خواستن مباحات و لوافل و پیشگیری از فرائض حکم و قطع؛
 سوال اگر گوی که چگونه روا باشد که خدای تعالی بر بندگان چیزی
 فرض کند و بر ترک آن وعید کند؛ و در کردن آن صلاح نبند
 نباشد جواب بدانکه شیخ ما گفته است رحمة الله علیه که
 خدای تعالی نفرماید بنده را چیزی مگر آنکه در آن صلاح او باشد
 چون مجروح شده باشد از عوارض و علائق؛ و تنگ نگرداند بر او

فعل فرض بجای که تواند از آن عدول کردن و مگر اگر بدان صلاح
باشد و بسا باشد که خدای تعالی بسبب پیدا آورد که بدان سبب
عدول کردن؛

به یکی از دو چیز اولی

باشد از مشغول شدن به دیگری؛ و بنده بدان چیز معذور باشد
بلکه ما چو در تبرک این فرض؛ بلکه به فعل فرض که اولی تر بود
از امام ابو القاسم قشیری رحمه الله علیه شنیده ام مدین مسلم که
گفت چیزی ای که خدای تعالی بر بندگان فرضیه کرده است از نماز
و روزه و مثل آن که در آن صلاح است مرنبده را لا محاله؛ و صحیح است
خواستن آن به حکم؛ و من نیز در آن متفق شدم؛ پس باقیانند میانما
و نوافل این را نیکو فهم کن که از اعلام های باریک است سوال اگر گوی
بر که در کارها تفویض کنند از بیکار گفت فساد این کرد و بانه و این بر
محنت است جواب بدانکه غالب آنست که با منقوض نکند مگر
آنچه صلاح اوست؛ و بعضی گفته اند که ممکن نیست که با منقوض
چیزی کند و آن صلاح او نباشد در کاری؛ که آن بخدای تعالی

تفویض کرده است بمسئول اگر گوی که واجب است بامضون
 چیزی کند که ان افضل است جواب بدانکه ایجاب
 واجب گردانیدن باشد؛ و این در حق خداوند سبحانه و حق
 محال و مستحیل است و مریدگان او را بر و چیزی واجب نیست؛
 و روا باشد که باینده چیزی کند که ان اصلح است نه افضل؛
 نه بنی که رسول الله صلی الله علیه و سلم و اصحاب او را رضی الله
 عنهم در سفری تمام شب خفته داشت تا طلوع آفتاب؛ تا نماز
 بامداد از ایشان فوت شد و نماز افضل است از خواب و بیا
 باشد که بنده را تو انگری و لغت در دنیا بدید؛ اگر چه درویشی
 او را افضل است؛ و بزرگ و فرزندان مشغول کند اگر چه مجرب و برون
 برای عبادت خدای تعالی افضل است؛ و اوست دانای
 بندگان خود؛ و این بدان ماند که طیب حافق و ناصح مصلح را
 ماء الشیر خوردن فرماید اگر چه شرب افضل باشد از آنکه نداند
 صلاح او در ماء الشیر است؛ و مقصود بنده نجات اوست از
 سلاکت؛ نه فضل و شرف با فساد و بلاء؛ بمسئول اگر گوی

که روا باشد مفوض را چیری اختیار کردن یا نه جواب
 بد آنکه صحیح نزد یک علمای مازهم السنه است که مفوض مختار باشد
 و این اختیار در تفویض اوقاج نیست؛ از آنکه معنی اختیار آنست که
 مراد از صلاح است در مفضل و افضل؛ و از خدای تعالی بخواهد که
 او را افضل دهد؛ چنانکه مریض طبیب را گوید که داروی من از شربت
 کن نه از ماء الشیر چون مراد بر دو صلاح است؛ تا حاصل شود مراد
 بر دو چیز؛ فضل و صلاح همچنین بنده را رواست که بخواهد از خدا
 تعالی که صلاح او در چیری گرداند؛ که آن افضل است تا حاصل شود
 مراد از فضل و صلاح بر دو؛ لیکن بدین شرط که اگر خدای تعالی
 صلاح او در غیر فضل نهد بر آن راضی باشد سوال اگر گوئی که چرا
 رواست بنده را که افضل را اختیار کند که روا نیست مراد از صلاح
 را اختیار کند جواب بدانکه فرق میان این بر دو آنست که
 بنده افضل را از مفضل شناسد اما صلاح را از فساد نداند
 و نیز معنی آنکه رواست خواستن افضل آنست که از خدای تعالی
 بخواهد که صلاح او را افضل نهد؛ نه آنکه بنده را حکم هست بر

خدای تعالی در چرخ ایزان به این مانی که فهم کن که این از جمله علوم
 و قیوس است و از جمله اسرار است؛ اگر حاجت تنبیه بنودی و ذکر نکردی
 از آنکه بعلیم مکاشفه آسپ میزند و البه الموفق

عارض سوم قضا است و و و و انواع آن پس بر تو
 باد برضاد اول بقضای خدای تعالی و آن بسبب دو چیز است
 یکی آنکه تا ترافع برای عبادت کردن حاصل نشود؛ از آنکه اگر به
 قضا راضی نباشی و ایمانگین مانی؛ و عمر دین بگذرانی؛ که چرا
 این شده و چرا این نشد؛ و چرا این باشد و چرا این نباشد؛ پس
 دل تو بدینها مشغول باشد؛ چگونه عبادت توانی کرد از آنکه
 یک دل پیش نذاری؛ و این خود پراز اندوه تا کردی؛ پس
 نمائند در دل تو جانی برای ذکر عبادت؛ و فکر آخرت؛ و دوم آنکه
 خطری است در نارضا و اول به قضای خدای تعالی روایت
 کرده اند که پیغمبری از پیغمبران صلوات الله علی نبینا و علیهم
 مکر و بی که بدور رسیده بود پیش خدای تعالی شکایت کرده و
 آنکه مرا خدائی می آموزی؛ که از من شکایت میکنی؛ و من آن

اهل ذم و شکایت نبستم؛ این چنین بود اول کار تو در غلام غیب
 پس تو جزا بقضای من راضی نمیشوی؛ میخواهی که دنیا را بسبب
 تو بگردانم؛ یا لوح محفوظ را بسبب تو بتبدیل کنم؛ تا آن شود که تو خواهی
 و نشود آنچه ما خواهیم؛ و آن شود که تو دوست داری؛ نه آنکه من
 دوست دارم؛ به عزت من که اگر بار دیگر این در خاطر تو بگذرد خلوت
 پیگیری از تو بستانم و در روز و باک ندارم؛ میگویم که
 ای خائف دین است عظیم و وعید بیل یک نظر کن؛ که با انبیا
 و اصفیاء بگواه که این چنین حال باشد با دیگری چه حال باشد که
 کند سوا آن اگر گوئی که چیست معنی رضا به قضا و حقیقت آن و حکم
 آن جواب بده آنکه علمای مازنه الله علیهم گفته اند که رضای تو
 خشم است و خشم آنست که غیر آنچه خدای تعالی قضا کرده است
 اولی تر و اصلح و اندازی آنکه صلاح و فساد او به یقین بود پس سوال اگر
 گوئی که کسر و معاصی بقضای خدای است عز و جل پس چگونه
 راضی شود بنده بشر و معاصی جواب بده آنکه رضای تو
 واجب است به قضا است؛ و قضا شرع نیست بلکه قضا

بدان قضا کرده اند پس رضا بقضا شرعاً نباشد و مستباح
 ما رحمه الله عليهم گفته اند که بر چه بدان قضا کرده اند چهار نوع
 است نعمت ؛ و سختی ؛ و خیر ؛ و شر ؛ اما نعمت
 واجب است در آن رضا حکم کننده و حکم بدین حکم کرده اند و واجب است
 بر آن شکر ازین رو که نعمت است ؛ و اما سختی واجب است
 در آن رضا حکم کننده ؛ و حکم ؛ و حکم کرده شده ؛ و واجب است
 در آن صبر کردن ازین رو که شدت است ؛ و اما خیر واجب است
 در آن رضا به حکم کننده ؛ و حکم ؛ و حکم کرده شده ؛ و واجب است
 در آن ذکر منت ازین رو که خیر است ؛ و بر آن خیر توفیقش داده
 اند ؛ و اما شر واجب است در آن رضا حکم کننده و حکم ؛ و حکم
 کرده شده ازین رو که آن خیر حکم کرده شده است ؛ و آن
 اخیر شر است ؛ و واجب است از آن استعاذه سوال اگر گوی
 راضی طلب زیاده کن یا نه جواب ^{تقضا} بداند طلب زیادت
 زود است بشرط خیر و صلاح نه بهر سبیل قطع و حکم ؛ و چون بشرط
 خیر و صلاح بخواند از مقام رضا بیرون نیاید ؛ بلکه ان دلیل

است بر رضاء از آنکه بر گرا خیر می خوش آید و بدان راضی باشد
 بر اینیه از آن چیز بیشتر طلبیده چون شیرینیش رسول الله صلی الله
 علیه وسلم آوردندی میگفتی یارب درین برکت ده مایه و زیاده
 گردان این مایه و دیگر شیر گفتمی روزی کن مایه خیری بهتر از این
 و در هر دو جای خیری بر عدم رضاء به قضا دلیل نمیکند رسول
 اگر گوئی که از رسول الله صلی الله علیه وسلم استثناء و شرط بخیر
 صلاح روایت نموده اند جواب بد آنکه این کار با تعلق بدلیل
 دارد و زبان عبارت پیش نیست و چون در دل حاصل شد
 عبارت را اعتباری نیست و این را نیکو بدان و الله اعلم
 و عارض چهارم سخن پیرا و مصیبت است و
 کفایت آن به صبر است پس بر تو باد به صبر کردن درین موافق
 و آن بسبب و خیر است یکی آنکه چون صبر کنی بعبادت توانی
 رسید از آنکه بنای کار همه عباد و تها بر صبر و تحمل مشقت است پس
 هر که صبور نباشد از روی حقیقت هیچ عبادت از او نیاید و هر که
 قصد عبادت خدای تعالی کند و برای آن مجبور شود و او را محنت

و مصیبت تا از چهار وجوه پیش خواهد آمد یکی اگر هیچ عبادتی
 نیست که در آن مشقت نیست و ازین بسبب است این جمله
 ترغیبات و وعده های ثوابی که در کار عبادت می بینی از آنکه
 عبادت نتوان کرد مگر بخالف نفس و از آنکه نفس از خیرات
 مانع است و مخالف نفس کردن سخت ترین کار است بر آدمی
 دوم آنکه چون بنده خیری بکند به مشقت واجب است او را احتیاط
 کردن تا آن فاسد نشود و صبر کردن بر گناه داشتن عمل سخت
 تر است از صبر کردن بر عمل سوم آنکه دنیا دار محنت است پس
 هر که درو باشد چاره نیست مراد از ابتلا به سختیها و مصیبتها و این
 بر انواع است مصیبت در اهل و قریب میان و برادران و یاران باشد
 بردن و رفتن و در نفس باشد به انواع مرض و درد و در عرض
 باشد به بدگفتن مردمان او را و خوردن و داشتن و غیبت کردن و تنه
 نهادن و در مال باشد بردن و نقصان شدن و هریک از این
 مصیبت ها پیشی است و عذاب است نوعی دیگر و بنده محتاج است
 بصبر کردن بدین همه و الا جرع و فزع و تاسف او را از عبادت

باز دارد؛ چهارم آنکه طالب آخرت را البته بلا و محنت بیشتر باشد
 و هر که بخواهد ای تعالی نزدیک تر؛ مصیبت نام راورد و در دنیا بیشتر
 و بلا نام برد و محنت تر؛ نشیند؛ که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت
 سخت ترین بلا؛ بر پیغمبران باشد؛ پس از آن بر اولیا؛ پس از آن
 بر شهیدان؛ پس از آن هر که بعد از ایشان باشد؛ پس هر که قصد
 خیر و برای سلوک راه آخرت مجروح شود؛ او را این محنت؛ پیش خواهد آمد
 اگر بر این صبر نکند؛ و بر این التفات نماید از راه بریده گردد؛ و از این
 محروم ماند؛ از فضیلت عیاض رحمة الله روایت کرده اند که گفت؛ هر
 خواهد که در راه آخرت قدم زند چهار گونه مرکب قبول کند؛ اول
 سپید؛ و سیاه؛ و سرخ؛ و سبز؛ و مرکب سفید؛ گرسنگی است؛
 و مرکب سیاه؛ بدگفتن مردمان است؛ و مرکب سرخ؛ مخالفت کردن
 با شیطان است؛ و مرکب سبز؛ واقعات که از ترس افتد؛ و دوم
 چیزی که بسبب آن جبری باید کرد آن است که خبر دنیا و آخرت در
 نهاده اند از آن جمله یکی نجات است چنانکه خدای تعالی گفت و همین
 لَا تَقْرَأُ الْقُرْآنَ يُجْعَلُ لَكَ مَخْرَجًا وَ يَزِيدَ مِنْ خَيْرِ مَا كُنْتَ فِيهِ

یعنی هر که بر صبر گامی کند بچهره گردن خدای تعالی و از سختیها بیرون
 شدن بخشد و از آن جمله کلمه طفر یافتن است بر دشمنان چنانکه
 خدای تعالی گفت فَأَصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ یعنی صبر
 کن که عاقبت مرتقبان راست است و از آن جمله طفر یافتن است
 بر مراد چنانکه گفت وَ مَثَّ كَلِمَةً رَبِّكَ الْحَسَنَى عَلَى بَنِي
 إِسْرَءِيلَ بِمَا صَبَرُوا یعنی حکم پروردگار تو بر بنی اسرائیل تمام شد
 به پشت بسبب صبر کردن ایشان و از آن جمله تقدم و امانت است
 چنانکه گفت وَ جَعَلْنَاهُمْ أَشِدَّةَ يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا صَبَرُوا
 یعنی بگردانیدم ایشان را پیش روان خلق تا هدایت دهند به امر حق
 صبر کرده اند و از آن جمله مدح و ثنائی است از خدای تعالی چنانکه گفت
 إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نَغْمُ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ یعنی ای یوسف را
 بنده صابر یافتیم نیکو بنده ایست یوسف باز گردنده است به او از آن
 جمله بشارت است چنانکه گفت وَ كَثُرَ الصَّابِرِينَ و از آن جمله محبت
 است از خدای تعالی چنانکه گفت إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ
 یعنی خداوند تعالی صابران را دوست دارد و از آن جمله یافتن در حق

بلند و بیست چنانکه گفت اُولَئِكَ يَجْزُونَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا
 ایشان را جزا داده شود و بلند می آید آنچه صبر کردند و از آن جمله که گشت
 بزرگ است چنانکه گفت سَلَامٌ عَلَيْكُمْ يَا صَابِرِينَ تَعْنِي سَلَامِي بِرَأْسِهَا
 باد بد آنچه صبر کردند و از آن جمله ثوابی بی غایت و بی نهایت است
 چنانکه گفت إِنَّمَا لَوْفَى الصَّابِرُونَ أَجْرُهُمْ يُغَايِرُ حَسَابِهَا
 یعنی داده شود صابران را بجزی بی حساب پس چه بزرگ است آن
 خدائی که چندین کرامات دنیاوی و اخروی بنده خود را بر صبر یکست
 بد بد چون و الهستی که خیر دنیا و آخرت بر صبر است پس بر اولاد
 غنیست داشتن این خصلت شریفه و جهد نمودن در تحصیل
 آن و الله الموفق بفضل سوال اگر گویی که چیست حقیقت صبر و حکم
 آن چو اسپد بدانکه لفظ صبر از روی لغت حبس است قال الله
 وَالصَّابِرِينَ لَفْظُهُ إِخْبَاسُ نَفْسِكَ وَمَرَادُهَا إِخْبَاسُ
 کردن نفس است از جریع کردن و فرغ نمودن نفس بقول علامه
 ما رحمه الله عليهم ذکر عجز خویش است از سخن و بعضی گفته اند که خبر از او
 قتل است از سخن بر سبیل قطع حکم و صبر کردن ترک انجمن است

اما علاج صبر آنست که بدانی که شدت مقدر چه چیز است کردن تو زیاده
و نقصان و پس پیش شدنی نیست پس در جوع کردن چه
فایده و دقوی ترین علاج یاد کردن ثواب خدای تعالی است
که در وقت بلا سختی یاد کرده است **فصل** بر تو با و بقطع کردن
این عقبه سخت و دشوار دفع کردن این چهار عارض و اول این
عوارض ترا نگذارند که بمقصود رسی بلکه بگذارند که در عبادت
تظرف کنی از آنکه در بر یکی از این چهار مشغولی دیگر است و بداند که سخت
ترین این چهار و دشوارترین آن کار رزق است و تدبیر آن
از آنکه این است آن برای بزرگ که همه خلق را در رنج داشته است
و دلهای ایشان را مشغول کرده است و عمرهای ایشان را ضائع
نموده و بزرگکاری های ایشان بسپارد کرده و از درگاه
خدای تعالی خدمت او باز داشته و بخدمت دنیا و
خدمت مخلوقات مشغول گردانیده و تا در دنیا به غفلت و غلام
رنج و ذلت عمر بگذرانیده اند و در آخرت نادم و مفلس افتند
و حساب و عذاب پیش ایشان آمده و نظر کن که چنان

آیت خدای تعالی در کار رزق فرو فرستاده است :
 و چند جای بران وعده کرده است : و ضامن شده و بگویند
 خورده : و همیشه اثبیا و ادلیا و علما مردمان را این نصیحت
 کرده اند : که در کار رزق پر خدای تعالی توکل می باید کرد :
 و خلق با این همه ازین مخی پر نیند : و دل خود را بوعده خدای تعالی
 ساکن نمیکند : و اهل این همه آنست که در نیات و صلاح خدا
 تعالی و در کلام او و در کلام رسول او اندیشه نمیکند بک گوش بسجین ^{ای و هر یک از}
 جا بملان میدارند تا شیطان بر ایشان دست یافته است
 و رسوم و عادات احمقان در دل ایشان محکم شده و ضعیف دل
 است یقین مانده : اما انانکه خداوندان بصیرت اند و اصحاب
 جد و اجتهاد اند : چون اسباب سماوی و طریق مشاهد
 کرده اند : با اسباب ارضی بیج التفات ننمودند : و چنگ
 بر خدای تعالی زدند : و بوسواس شیطان : و خلق : و نفس
 التفات نگرفتند : و اگر شیطان یا نفس یا آدمی ایشان را وسوسه
 کردند : برفع و به مخالفت آن بهشت تمام قیام نمودند : تا شیطان

از ایشان ناامید شد و خلق از ایشان روی گردایندند
 و نفس فرمان بردار شد و حال ایشان مستقیم گردید و چنانکه
 آورده اند که ابراهیم اوهم رحمته الله علیه خوابست که در بیابانی
 بی زراعت و راهی رفیق رود و شیطانش بفرسایند و گفت
 این بیابانی هست مهلبک و با تو توشه نیست و ابراهیم
 اوهم غم کرد بر نفس خود که البته اینهمه بیابان را بچنین بی زراعت
 قطع خواهم کرد و در زیر هر میلی هزار رکعت نماز گذارم بچنان
 کرد که غم کرده بود و دوازده سال در بیابان ماند تا گفته اند
 که مارون رشید در آن سال در راه حج بود ابراهیم را دیده و گفت
 میلی نماز میگزارد و نزدیک آمد و گفت چوئی یا ابا اسحاق
 ابراهیم این ایست بر خواند و تَرْقِعُ دُنْيَانَا بِمَزْنٍ وَبِثَنَاءٍ
 فَلَمْ يَبْقَ دُنْيَانَا وَلَا مَا تَرْقِعُ فَطَوَّلِي لِعَبْدٍ اَتَى اللَّهَ
 رَبَّهُ وَوَجَّادٍ يَدُنِيَا هَلْ مَا يَتَوَقَّعُ

یعنی خدایم که دین را پاره میکنم و دنیا را پیوند میکنم و پس دنیا
 باقی ماند ما را و نه دینی که بدان پیوند میکردم و پس شادی بود

بنده را که بر گزید پروردگار خود را و بخشید دنیای خود را
 از هر خیریکه امید میداشت از پروردگار خود یکی از صلی گو
 است که در پیایان بودم شیطان مرا وسوسه کرد و گفت
 که تو مجرودی توشه هستی و این پیایانی هست مهلک و واصل
 اینجا آبادانی نیست بونه مردمان اند بر نفس خود خرم که کم
 همچنین پیایان قطع کنم و ترک راه گیرم تا نام یکی نبیند
 خدای تعالی و چیری نه دهد و چیری نخورم تا در دین من شهد
 و روغن نکنند و از راه بی رانم تا همچنین میرفتم تا در دین
 قافله را که راه گم کرده بودند خود را بر زمین انداختم تا در دین
 خدای تعالی ایشان را بر سر من آورده تا مرا بیدارند و من چشم
 فروبستم و به نزدیک من آهنگ گفتند که این سکن را که گم کرده
 است و از گرسنگی و تشنگی میموش شده و با یکدیگر گفتند که در دین
 و شهد بیاورید و روغن و شهد بیاورند و خواستند که در
 دین کنند و لب و دندان بربستم و یکس رمی طلبیدند تا این
 من بکشتم و بخندیدم و دین بکشادم و گفتند که تو مجبوری

گفتم ای الحمد لله و خبر کردم ایشان را به بعضی از قصه خود و یکی از
 مشایخ ما گفته است رحمة الله علیه که در سفری بودم از سفرهای
 خود به ایام تقسم در مسجدی فرو آوردم و بجزوی تو شدم بودم
 بر عادت اولیا شیطان آمد و او سوخته کرد و گفت که
 این مسجد است و در از مردمان برخیز و در مسجدی رو که میان
 مردمان است تا ترا بینند و بر کفایت تو قیام نمایند
 گفتم بخدای که من خشم گیر اینجا و بخورم مگر حلوائی خبیص و بخورم
 مگر آنکه در دهن من نهند لقمه لقمه نماز حقا بگراروم و دور بستم
 چون قدری از شب بگذشت و در مسجد کسی کوفتن گرفت
 جوابش نگفتم چون کوفتن بسیار شد و در یکش دم زالی درآمد
 در یکدیست او طبعی و در دست دوم چراغی و با او پس
 طبع حلوائی پیش من نهاد و گفت این حلوائی خبیص را برای
 من بخور و مهیا کردم چنان خواست که بخورد و میان ما سخن رفت
 سوگند خورد که این حلوائی خورم مگر با مردی غریب پس یک لقمه
 در دهن من بگرداند و یک لقمه در دهن فرزند خود و این کارگاه که

دین اشغال اینجایده کردن صالحان با نفس و مخالفت
 کردن با شیطان نظر کنی تراست فایده حاصل آید یکی آنکه
 ترا معلوم شود که رزقی که ترا مقدر کرده اند به هیچ حال از تو فوت
 نشود و دوم آنکه ترا معلوم شود که توکل کردن در کار رزق از جهت
 مهم است و از آنکه شیطان را در کار رزق وسوسه مینماید
 عظیم و تا بحدیکه مثل این بزرگان را ازین خلاص نبوده و با چندان
 ریاضات و مجاهدت شیطان از ایشان دین کار نموده نشود
 تا محتاج شدند به دفع او بدین مناقضات و بعد آنکه اگر کسی
 نفس و شیطان هفتاد سال مجاهده کرده باشد از وسوسه
 شیطان و نفس ایمن نتواند شد و از آنکه چون فرصت یابد او را
 به چنان در عبادت وسوسه کنند چنانکه عتبدی را به بلک
 چنانکه غافل را که یک ساعت بر ریاضت و مجاهده مشغول نبوده
 باشد و اگر نوعی بر او طغریا به فحش و هلاکش کنند چنانکه غافلان
 و مغروران را کنند سوم آنکه معلوم شود ترا که کار تمام نشود مگر بحدی
 تمام از آنکه مشایخ سلف ما رحمه الله ایشان نیز گوشت و خون

دین و روح بوده اند چنانکه تویی؛ بلکه از تو ضعیف تر بوده اند
 درین؛ و باز یک تر بوده اند در استخوان؛ ولیکن ایشان را
 قوت علم و تدبیر یقین؛ و همت بزرگ بوده؛ در کار دین؛ تا بر
 این مجاهدت قدرت یافتند؛ و به حق آن مقامات چنانکه
 باید قیام نموده؛ و تو نیز نفس خود را بنگردانین در دشمنان
 و اکن؛ تا رستگاری یابی **الشیء الدکاء فصل و زکتهما**
 که متعلق است به دفع عوارض و در آخر او ذکر توفیق و رضاست
 بعد ازین جمله بدان که من در هر یکی ازین چهار چیز نیکتهای مقصود
 خواهم گفت نیکو گوش دار؛ و بشنود و بران عمل کن **والله الموفق**
بفضلہ اما تو کل بشنود ان چهار نیکته مقصود مکته اول
 آنست که بدانی که خدای تعالی زرق ترا قبول کرده است
 و ضامن شده در کتاب خود؛ چه گویی اگر ملک از ملک و نیا
 ترا وعده کند که امشب ترا مهیاں خواهم داشت؛ یا افطار
 خواهم کنایند و ترا بروی گمان آنست که او صادق است
 در وعده نکوید؛ و وعده خلاف نکند یا خود ترا بازاری یا خود

یا انصرانی : یا مجوسی : یا کسی دیگر وعده کند که اگر برو عده او
 انعام دکنی : و بقول ساکن دل باشی : و برای نان آتش
 غم نخوری : پس چیست مرتبر که برو عده خدای تعالی انعام
 نمیکنی : و بقول او ساکن دل نمی باشی : و سوگند او را استوار
 میداری : بلکه برای رسیدن رزق پریشان خاطر
 می باشی : زهی فضیحت و مصیبت : و بد آنکه شک در کار رزق
 رفتن ایمان بار آرد : و ازین است که خدای تعالی گفت
 وَعَلَى اللَّهِ قَوْلُوا لَازِلُنَّكُمْ مَوْضِعِينَ یعنی بر خدای
 توکل کنید اگر شما مومن اید ننگه دوم آنست که بدانی که رزق
 را قسمت کرده اند : و قسم خدای تعالی متغیر نشود : پس در
 اهتمام و طلب چه فائده بجز خواری و شدت : و در دنیا و شدت
 و زیان در آخرت : و ازین است که رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فرموده بر پشت دانه خسته خرما نوشته اند که این فلان بن فلان
 است پس حرص را در حرص کردن زیاده نکشود مگر زحمتی
 و شیخ من گفته است رحمه الله علیه که آنچه تقدیر کرده اند که

انرا بدینان تو خایید و بگیری نتواند خایید پس رزق خود را
 بعزت بخور و بی فائده خود را خوار کن و تا زیانکار دنیا و آخرت
 نگردی و این نکته بجا نیست خوب و مقنن است مردمان را
 نکته سوم آنست که شیخ من گفته است رحمة الله علیه مرا که
 در کار تو کل نفع کرد این بوده که با خود گفتی رزق مرزندگان را
 بکار آید و مرده رزق را چه بکشد پس چون زندگانی بند
 در خیرین خدای است و بدست اوست اگر خواهد بدید پس
 سعی مرا چه فائده و این نکته لطیف است و مقنن است مرا پس
 نکته چهارم آنست که درین فصل گفته ایم که خدای تعالی
 بنده را ضامن شده است و این رزق مضنون است که
 غذا و سبب قوام اوست و اما اسباب از شراب و طعام
 اگر باشد و پاشا شد بران التفات نیست و از آنکه خدای تعالی
 لا محاله او را قوت دادنی هست و تا آنکه زنده هست برای عباد
 را و مقصود از رزق همین قوام پیش نیست و خدای تعالی قادر
 اگر خواهد بدین بنده خود را بطعام و شراب قایم دارد و اگر خواهد

بگل و خاک قیام دارد و اگر خواهد به تنهیل و تسبیح قیام دارد چنانکه مایه
 و اگر خواهد بی اینهمه قائم دارد و مطلوب بنده قوام و قوت است
 برای عبادت و نه اکل و شرب و بسبب این معنی است که زاهدان
 و عابدان بقوت تمام سفرها کرده اند و روزها و شبها بی هیچ نخوردن
 اند و نیاشته اند و تا بعضی از ایشان ده روز چیزی نخوردند و
 بعضی از ایشان یک روز نخوردند و چنانکه از سفیان ثوری رحمه الله
 علیه روایت کرده اند که در راه که نفقه او با خر رسید پانزده روز
 یک روز نخورد و ابو محابیه اسود گفته است که ابراهیم ادوم را دیدم که
 بست روزی که نخورد و میگویم که این سخن تعجب کن که خدای تعالی
 قادر است بدینچه خواهد بکند و نه بینی که بسیار رنجور باشد که یک ماه چیزی
 نخورد و زنده ماند و رنجور را حال ضعیف تر از صبح است و اما آنکه از گرسنگی
 میرود آن از آن است که عمر او تمام شده باشد و همچون کسی که از بسیار
 خوردن بمیرد و ابو سعید خدری گفت که حال من با خدای تعالی
 آن بود که مرا بعد از هر سه روزی طعام دادی و وقتی در پیاهانی بودم
 سه روز نگذشت که طعام نیافتم و ضعیف شدم و در جای شستم

آواز یافتنی شنیدم که گفت یا ابا سعید چه پروست داری سبب
 قوت یا قوت ؟ اندیشه کردم که قوت برای قوت باشد چون قوت
 باشد قوت چه کار آید ؟ گفتم قوت می خواهم پس نه حال برخاستم
 و دروازه روز و گریه طعمام پاندم ؛ که در من سستی نبود ؛ پس این
 بنده پیچید که خدای تعالی اسباب رزق بروی حبس کرده است
 و او متوکل است ؛ یقین بدانند که خدای تعالی می خواهد کبھی او را
 قوت دهد ؛ چنانکه ملائک او داده است ؛ پس باید که ازین تنگ
 نیاید ملائک شکر بسیار گوید ؛ که آنچه اصل و مقصود است او را روزی
 کرده است و رحمت و کرمی واسطه از میان دور کرده ؛ و علایق
 عادت از او باز داشته ؛ و راه قدرت او را بنموده ؛ و حال او
 مانند حال ملائک کرده و بخیان گرفتاریها او را از شرکت حال بریایم
 و عام مردمان برداشته ؛ پس نیکی و نامل کن درین اصل که این اصل
 بزرگ است که سود عظیم یابی ؛ میگویم من شاید بگوئی که دیگر توکل
 سخن بسیار گفتی برخلاف شرط این کتاب ؛ بدانکه آنچه من در توکل
 گفته ام هنوز از آن است ؛ و از آنکه مهم ترین کار نادر عبادت توکل است

بلك مدار كار دين و دنيا پروست پس بر كر را بخت عبادت
 باشد چاره نيت مرا و را از توكل دين كار پس كوتسك كن
 برو حق او نگاهداره والا بگرز مقصود رسيدن دست نهد و الله
 اما تفويض تامل كن دران دو اصل اصل اول آنكه ميداني كه
 اختيار كردن در كار نيتايد بگر كسي را كه علاما باشد بكارا از جمعه
 جبري ظاهر و باطن و در حال و تامل والا عاقبت كار نيتم آن باشد كه
 در نيت و هلاكت افتد نه نيتي اگر ديشاري بدستقاني و هي تا تر اسره
 كند و دران نيتم آن باشد كه تر از زبان رسد بگر اگر صراحتي را دهي كه
 او دانا باشد به سره كردن و اين چنين علم محيط بكارا از جمعه و جو
 نيت بگر خدای تعالی را پس بچا پس نيت كه كاري اختيار
 كند بگر خدای تعالی حكایت كرده اند كه يكی از صالحان را خدای تعالی
 بخواه ناداده شوی گفت تو بهر چه چيز عالمی و من بهر چه چيز جاهل چه دانم
 كه مراجعه می بایند خواست آنچه مرا شاید آن بده اصل دوم
 آنكه اگر كسي ترا بگوید كه تدبیر كار نای تو من خواهم كرده و چنانكه حق آن
 نیت قیام خواهم نمود كار نای خود را من خواهم كند و تو بكار كه

ترا همست مسئول شو و او نزدیک تو عالمترین و مشفق ترین
 و راست گوترین و وفادارترین مردمان باشد و نه آنکه قول
 او را اعتبار کنی و او را نعمتی بزرگ دانی و همه کارهای خود بدو
 حواله کنی و همه وقت شکر او گوئی و اگر برای تو چیزی اختیار
 کند و که آن مخالف نفس است از آن تنگ نیامی بلکه گویی که
 او بر من از من توانا ترست از من قادر تر پیران خبری هست که از
 خبر و جهانانی من که او اختیار کرده است پس چیست مگر آنکه
 حواله نمیکنی که او تدبیر کننده است و آنها و من باست و عالم
 تراست از همه عالمان و قادر ترست از همه قادران و رحیم
 ترست از همه رحمان تا بسکال تدبیر خود برای تو آنچه خیرست
 اختیار کند و اگر چیزی باشد که تو حکمت آن ندانی بدان را
 باسئالتی که آن غیر و صلاح است و الله الموفق
 اما رضا به قضایات تل کن و از آن دو اصل مقنع که بر اینها
 زائد نیست اصل اول آنکه بدانی در رضا فائده حال و آمل
 است اما فائده حال فریغ دل است و کم شدن اندوه

این فائده چنانچه پیغمبر گفت **قُلِ السَّلَامَةُ عَلَیْهِ وَسَلَامٌ مَّرَاسٍ مَسْجُورٍ**
 یعنی السلام تعالیٰ آنها که کم کن اندوه خود را آنچه معتد کرده منتهی است
 بیاید و آنچه رزق تو نیست بنویساید اما مال تو است ای تعالیٰ
 و رضای او است چنانکه گفت **قُلْ لَّعَلَّی رَضِیَ اللّٰهُ عَنْکُمْ وَرَضَیَ**
عَنْکُمْ یعنی راضی شد خدای تعالیٰ از ایشان و راضی شدند ایشان
 از وی اصل دوم آنکه بدانی که در مین خط خط عظیم و بزم ضرر و کفر و
 نفاق است تا مل کن در سخن خدای تعالیٰ که گفت **اَیُّهَا فَکَاوُ**
وَرَبَّکَ لَا یُؤْمِنُونَ حَتّٰی یُجَاهِدُوا فِیْ سَبِیْلِیْ و نه حرکت
یُحَدِّثُوا فِیْ اَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیْتُ وَیُسَلِّمُوا اَسْلَامًا
 نمی گردایان را بسوزند از کسی که او بقضای رسول الله صلی الله علیه
 و سلم راضی نبود پس چگونه باشد حال کسی که بقضای خدای تعالیٰ
 راضی نباشد و روایت کرده اند که خدای تعالیٰ گفت هر که را
 نشود بقضای من و وجه نهند بر پای من و دشمن کنند بر نعمتهای
 من پس گو که بگوید خدای بزمین گویند که این راضی نیست که باید
 او بایستد اندک بقضای ما راضی نیست پس باید که خدای دیگر

بگردان که بدان راضی باشد و این غایت و عید و تهدید است و اند
 کسی که بداند و اما صبر بدانکه صبر و آروی تلخ است و آشامیدن
 او ناخوش آئیده و شیرینی است بر نفس مکروه و مبارک است
 و کشنده جمله نفع است و دافع جمله مضرتها است و چون دارد
 بدین صفت باشد واجب است مرعاه قائل را که نفس را گمراه کند بر
 آشامیدن آن و صبر کند بر تلخی آن که تلخی یکساعت است و راست
 یکسال بیک شتر اما نفع های که در صبر است بدانکه صبر چهار نوع است
 صبر است بر طاعت و صبر از معصیت و صبر است از فضل دنیا
 و صبر است بر سختیها و مصیبتها و چون تلخی صبر درین چهار موضع محمل
 کند حاصل شود و مراور طاعت و استقامت و ثواب بسیار
 در عاقبت و ایمن باشد از افتادن در معاصی و از برای آن
 در دنیا و از عقوبت آن در آخرت و اما دفع مضرتها که در صبر است
 بدانکه اول فایده او دفع مضرت جوع و فرغ و سختیهای او در دنیا
 پس از آن خلاص است از عقوبت او و عیبی و بدانکه هر که از صبر کردن
 عاجز باشد و جوع کند و همه منفعتها از وفوت شوند و همه مضرتها بماند

ناحق گرداند؛ از آنکه هر که بر مشقت طاعت صبر نکند؛ طاعت نتواند کرد؛
 و هر که بر نیکبختی عبادت صبر نکند؛ طاعت او ضبط شود؛ و هر که
 بر مواظبت کردن بر عبادت صبر نکند؛ به منزله تنی شریف در رفع مراد
 و در جه استقامت نیابد؛ و هر که از مصیبت احتراز نکند؛ به مصیبت
 افتد؛ و هر که از فضول دنیا صبر نکند؛ به او مشغول شود؛ و هر که بر مصیبت
 صبر نکند؛ ثواب صبر نیابد؛ پس او را دو مصیبت باشد یکی فوت
 شدن آن چیز دوم فوت شدن اجر صبر؛ و گفته اند که محروم شدن
 از ثواب صبر سخت تر است از مصیبت؛ امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
 مردی را تعزیت کرده و گفت ایچه تقدیر بود آن شده اگر صبر کنی اجر
 یابی و اگر خیر کنی بزه یابی؛ پس ازین بشنو حاصل سخن؛ بدانکه بریدن
 از علایق و چیزهای که بدان دل بستگی شده باشد؛ و ترک عادت
 بتوکل کردن بر خدای تعالی؛ و ترک تدبیر در کارها؛ و تفویض کردن
 بخدای تعالی و رضا دادن به قضاء؛ و صبر کردن بر بلا؛ و باز داشتن
 نفس از سخط علایجی است سخت؛ و کاری است دشوار و باری است
 ولیکن راضی است مستقیم؛ و عاقبتش ستوده؛ و چه گوی در پند مشفق

غنی که چون منج کند و باز دارد و فرزند عزیز خود را از خوردن خربا
 و یاسپی در آن حالت که در چشم دارد و تسلیم کند به محبت و شفقت
 و به بردارد و احجام تا او احجامت کند آیا این همه از بخل است
 فی فی چگونه از بخل باشد که او بیگانه گمان را میدهد و فرزند عزیز خود
 چگونه باز دارد و یکس چون صلاح او در آن دیده و دانست که بدین
 رحمت اندک بخیر بسیار و نفع عظیم خواهد رسید بسبب آن
 باز داشته چون ترا بسخی مبتلا کرده است یقین بدان که او از
 امتحان تو می نیازست و او بر تو مشفق و رحیم است و ترا بدین
 سختیها مبتلا نکرده است ^{و رحمت انداختن} مگر بسبب صلاح که ترا در آن است
 و تو از امیدانی و چون خدای تعالی از تو کرده مان و یاد تو
 باز دارد یقین بدان که او مالک است هر چه را خواهی و قادر
 است بر سائیدن آن به تو و حال تو میداند و عاجز و خجل
 نیست به حقیقت باز نداشته است از تو مگر بسبب
 خیر و صلاح که ترا در آن است و ازین است که اینها و اولیا
 و اصفیاء را بلا بیشتر خواجه رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت

چون قومی را خدای تعالی دوست گیرد و ایشان را به بلا مبتلا
 گرداند پس چون به پستی که خدای تعالی دنیا را از تو باز داشت
 و ترا به تنهایی و بلائی بسیار مبتلا ساخت بدانکه نزدیک او هستی
 داری و بدانکه معامله که با دوستان خود کرده است بخوابد
 بتوان معامله کند **فصل فی الجمله چنانچه بقین دانستی که خدای**
تعالی به زرق تو ضامن شده است و برو توکل کن و از علایق
 دست بردار از آنکه علایق نیست رساننده زرق خدای هست
 و همین ترک تدبیر کن دیگر کار و حواله کن بخداوند مدبر آسمان
 و زمین تا به و همچنین راضی باش بدانچه خدای تعالی قضا
 کرده است مرترا به و همچنین چون مصیبتی بتو رسد صبر
 کن بر آن اگر گمانی داری در کار عبادت و چون اینهمه
 که گفته ام کردی به چهار عوارض از نفس خود دفع کرده
 و از جمله متوکلان و صابران و موفیان و راضیان
 شده و حاصل شد مرفس ترا راحت دل و جان
 در دنیا و ثواب بزرگ و فراوان در عقبه و حاصل

شد مرزا خیر دنیا و آخرت

و سستی هم شد مرزا طرب

عبادت و طرب

عقده کو محنت

دشوار است

قتل کردی

والله

الوفی

فَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

عقده محض و باعث و باعث برانگیزنده را گویند
 پس این نیز توانا و ای برادر سرفتن در راه عبادت
 چون مستقیم شد ترا راه و عوالمی مرتفع شد و عوارض
 زایل و مسیر نشود و متر سرفتن در راه عبادت مگر خوف و رجا
 و اما وجوب خوف به سبب دو چیز است سبب اول آنکه تا ترا
 خوف از عاصی باز دارد که این نفس فرمایند است بهیما
 و میل کننده است بقتل تا و باز نماید این مگر ترسانیدن
 قوی و تهدید عظیم و تدبیر در کار او آن است که در ایما تبار
 خوش میزده باشی قولاً و فعلاً و فکر و چنانچه بعضی صالحان
 روایت کرده اند که نفس او را به معصیتی خوانند و او برفت جامه کشید
 و در میان در یک گرم غلطید و نفس خود را گفت که این را
 بجوش آتش و زنج ازین گرم تر است ای مردار در شب
 و ای بد کردار در روز و سبب دوم آنکه تا لطافت و عبادت
 عجب نه کنی که در عجب هلاک شوی بلکه باید که و ایما خدمت
 و عیش کنی و چنانچه از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت

کرده اند که گفت اگر بگیرند مرا و برادریم عیسی را بدینچه این دو
 گیسب کرده اند و اشارت بدو انگشت خود کردند و عذاب
 کنند ما را که هیچکس را مثل آن عذاب نکرده اند از حسن رحمة
 الهی علیه روایت کرده اند که گفتی چگونه این باشد از آنکس
 از آنکه احتمال دارد که گناهی کرده باشد و بسبب آن در امر
 بروی بسته شده و او نداند و او بی حاجت عملی میکند
 و رحمت می بیند و این سماک رحمة الهی علیه نفس خود را عذاب
 کردی و گفتی و ای نفس سخن میگوئی زاهدانه و عمل میکنی منافقانه
 و بهشت طمع داری و بهیسات مر بهشت را قومی دیگر اند و ایشان
 را اعمالهای است جز این عمل که تو میکنی پس این و امثال این
 واجب است بنده را که با نفس خود بگوید و بار بار بگوید که تا طاعت
 عجب نکند و در معصیت نیفتد و اما وجوب رجا نیز
 بسبب دو چیز است: سبب اول آنکه تا توبه باعث شود
 بر طاعت از آنکه طاعت کردن دشوار است نفس را و شیطان
 از کردن آن مانع است و هوای نفس بصد آن داعی است و

و توانی که بدان و عده کرده شده است از چشم غائب است و
 و وقت رسیدن بدان ثواب در میان بنده بعید است با پس چو
 حال بدین صفت باشد لغزش را برای طاعت کردن جنبه می باشد
 و بدان رغبت نکند مگر بخیری که بر او آن موانع باشد بلکه بر آن
 زیادت و آن نیست مگر امید در رحمت خدای تعالی و در ثواب
 حسن ثواب او و پیش من گفته است رحمه الله علیه که اندوه از
 طعام باز دارد و شرس از گناه کردن باز دارد و امید بر
 طاعت کردن تقویت دهد و یاد کردن مرگ در فضول دنیا
 نه بداند سبب دوم آنکه تا بر تو نخل کردن سختیها و شقتها
 آسان شود از آنکه هر که بشناسد قدر آن چیز را که می طلبد
 آسان باشد بروی هر چیزی را که برای او میدهد و هر چیزی که
 کسی را خوش آید برای او سختیها نخل کند و به شقتهاهایی که در راه
 او پیش آید پاک ندارد و هر که کسی را دوست دارد محنت او
 تحمل کند بلکه از محنت اولدت گیرد نه بینی مشاق شهید که
 هیچ بر کشش بنور الثقات ندارد و بسبب سیرت می شهید و همچنین

مرد و بیالارفتن و فرو آمدن از تردبان التفات نکند و
 بابر گران در روز دراز گریه سبب آن و دوری که شبانگاه
 خواب یافت و همچنین مزایع تحمل گریه و سختیها میکند بسبب
 غم که حاصل خواب شد همچنین ای برادر عابدانی که ایشان اهل
 اجتهاد اند چون بهشت و انواع نعیم او از جور و قصور و طعام
 و شراب و حل و پیرایه و جمیع آنچه که خدای تعالی آنجا وعده
 کرده است یاد کنند آسان شود بر ایشان جمله زحمتهای که در
 عبادت می بینند و جمله مشقتها که از فوت شدن لذت
 دنیاوی بدیشان میرسند حکایت کرده اند که اصحاب
 سفیان ثوری رحمه الله علیه مراد گفتند که با استاد این خوف
 و مجاهده و مشقتها که تحمل میکنی اگر خیری کمتر کنی بهم امید نیست که مراد
 خود بیامی سفیان گفت رحمه الله علیه چگونه اجتهاد کنیم شنید
 ام که این بهشت در منازل خود باشند نوری چنان بدرخشد که
 بهشت بهشت را روشن کند بدانند که آن نور خدای است
 غرض جل و سجده کنند و ندانند که مراد کرده شنید که مراد برادرید و آنچه شما

آنگاه می بپردازد آن نیست ؛ این نورند آن کینزکی هست که با شوم
 خود خندیده است ؛ این و اشال هیچ شمره مجاهده است ؛ هیچ گویم
 که چون مدار کار عبادت هر دو چیز است یکی قیام کردن ایستادن
 دوم باز بپوشیدن از معصیت ؛ و این هر دو در تبادله ازین نفس
 فرماید به بدی ما ؛ مگر به ترسانیدن و امیدوار کردن ؛
 از آنکه واپس حرون محتاج باشد بکشنده که او را بکشد ؛ و بپراشند که
 او را بپرازند ؛ و چون در راهی تنگ افتی ؛ بسا باشد که بتاریان
 بزرگی از یک جانب ؛ و پشمی او را جوار جانب دیگر ؛ تا برود
 و بچند از انجای و خلاص یابی از آن تنگی ؛ پس همچنین نفس واپس
 است حرون و در هوا ^{۷۸۹} دنیا و بلاد افتاده است ؛ و خوف
 تا زمانه در آتشده اوست ؛ و امید چو کوشنده اوست ؛ پس ذکر
 ناز و عذاب ترساننده اوست ؛ و ذکر جنبت و ثواب آن
 امیدوار کننده اوست و ازین هست که واجب است بر بنده
 که او طالع عبادت هست که نفس خود را از دوزخ برساند ؛
 و بر بهشت امیدوار گرداند ؛ و الا نفس لعبادت موافقت

بکنند و ازین است که خدای تعالی در قرآن مجید برود را ذکر کرده
 است : و وعده و وعید و ترغیب و ترهیب و در هر یکی مبالغه نموده
 تا از ثواب چندان کرده است که از آن صبر ممکن نیست : و از
 عقاب چندان کرده است که بر آن صبر ممکن نیست : پس
 باید به لازم گرفتن این دو معنی : تا حاصل شود ترا سراد تو از
 عبادت و آسان شود احتمال مشقت : **وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ**
 سوال اگر گوئی که چیست حقیقت رجا و خوف و چیست حکم
 این برود و جواب بدانکه خوف در جان نزدیک است با
 رحمة الله علیهم از قبیل خواطر اند : و مقدم و رنبد و مقدمات
 خوف و رجا است : و در حد خوف گفته اند که خوف لرزه
 ایست که در دل بنده حادث شود بکمان رسیدن مکر و عی
 و مقدمات خوف چهار است اول باید کردن گناهان
 گذشته : و بسیاری خصمان که فردا بر کی طلب حق خود خواهند
 کرد و دوم باید کردن بختی عقوبت خدای تعالی که بدان طاعت
 نداری سوم باید کردن ضعیفی و نفس جو را از تحمل آن چهارم

یاد کردن قدرت خدای تعالی بر تو هر وقت که خواهد و هر چه خواهد
 و اما رجای پس آن خوش شدن دل بهت بمعرفت فضل
 خدای در راحت یافتن او بسبب فراخی رحمت خدای تعالی
 و این همه نیز از جمله خواطر است و مقدر و برنده نیست و رجائی دیگر
 است که آن مقدر و برنده است و آن یاد کردن فضل خدای تعالی
 و فراخی رحمت او است و در ادانین باب همان اول است و
 یعنی خوش شدن دل بمعرفت فضل خدای تعالی و صندت خدای تعالی
 است و آن تصور کردن فوت رحمت خدای تعالی است
 عزوجل و فضل او و قطع کردن دل از آن و این معصیت محض است
 و مقدمات رجای چهارم است اول ذکر نعمتهای سابقه که
 خدای تعالی بفرستاد و شفیع داده است و دوم ذکر آنچه
 وعده کرده است از ثواب بسیار و کرامت بزرگ سهوم
 ذکر بسیار نعمت خدای تعالی بر تو در دین و دنیا بفرستاد
 و بفرستاد چهارم ذکر فراخی رحمت خدای تعالی و سابقه
 رحمت او بر غضب و چنانچه فرموده است مَبْقُوتٌ رَحْمَةً

علی تعصبی چون مواظبت کنی برین دولتی از کار حاصل
 مستراحوف و رجا و الدولی التوفیق فیصل پس بر تو باد ای
 مرد به قطع کردن این عقبه به احتیاط تمام از آنکه این عقبه است
 باریک و خطرناک و به سبب آنکه طریق او میان دو طریق است
 که آن هر دو محوف و مهملک است یکی طریق امن و دوم طریق
 نومیدی و طریق رجا و خوف طریق عدل است میان این هر دو
 نوع و از آنکه اگر بر تو امید غالب شود بمشایستی که البته خوف نماید
 در طریق امن آیتی و کایا من مکر الله ^{قطعه} الا القوم
 الناصرون ^{بمنه شوند از مکر خدای تعالی} و اگر بر تو خوف غالب شود بمشایستی که البته رجا
 نماید در طریق نومیدی آیتی ^{نومیدی شوند از نصرت خدای تعالی} لا یلیس من ریح
 الله الا القوم ^{بر کافران} الکافرون و اگر میان خوف و رجا جمع
 کنی آن طریق عدل و مستقیم باشد پس ظاهر شد مستراحوف طریق
 درین عقبه یکی طریق امن و دوم طریق نومیدی سوم
 طریق خوف و رجا که میان این هر دو است پس اگر بفرستی
 حسب و راست میل کنی در مهملک آیتی و باریک باشد که آن

بلاك شوى ؛ و دشوار آن است كه بر دو طرفه مهلك انسان تراند
 از طريق عمل ؛ از آنكه اگر جانب امن نظر كنى ؛ پنى رحمت خدا
 تعالى چنانكه با او اصلا خوف نماند ؛ پس تكيه بر خداى تعالى
 كنى و پنى شوى ؛ و اگر جانب خوف نظر كنى پنى سباست
 و پنى خداى تعالى و غايت منافقه او با اوليا و اصفياء
 چنانكه اصلا انجا اميد نماند ؛ پس بى بايگى تو ميده شوى ؛ پس
 محتاج عيسى پنى كه تنها بسوى رحمت خداى تعالى نظر كنى ؛ و
 تنها بسوى عذاب و محبت نظر كنى ؛ بلك بسوى بر دو طرفه
 بكنى ؛ و بى گيرى بعضى از آن و بعضى از پنى ؛ و از پنى بر دو پنى بايگى
 بسازى در پنى خود ؛ و در پنى راه روى ؛ تا بسلاست مانى ؛ پس
 پس بى گيرى كنى اين جمله را گفت ؛ و چيست و بى دار شوى براى اين كار
 كه انسان نبست ؛ و بى گيرى توانى كه اين نفس كامل و مستوح را از
 محبت و محروبت او بازدارى و بى گيرى او كسب مى كنى
 كنى بى گيرى ؛ كردن سه اصل بى گيرى دوام پنى با كردن فرموده
 خداى تعالى در ترغيب و ترهيب و هم در افعال و كسب

و عفو کردن سووم یاد کردن جزای خدای تعالی مریدگان
را بر روز قیامت از ثواب و عقاب و تفصیل بر اصلی این
ست اصل در این است و درین باب کتاب تنبیه السافلین تصنیف
کرده ام و لیکن درین کتاب بگمانی که مقصود بدان حاصل
شود اشارت کنم اصل اول در اقوال خدای تعالی
تا مل کن ای مرد آنچه در کتاب خود گفته از آیات مرغیت عیب
و خوف و رجاء آیات رجاء چنانکه فرموده لا تقنطوا من رحمة
الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً یعنی نپسندید
از رحمت خدای تعالی بدست می که خدای تعالی پیامرزد و گناهان
را و بگوید من یغفر الذنوب اکا الله یعنی بگفت که
پیامرزد گناهان را جز خدای تعالی و بگوید عافوا الذنوب
قابل التوب یعنی خداوند توبی آمرزد گناهان و قبول کند
توبه است و بگوید و هو الذی یقبل التوبه عن عباده
و یغفر الذنوب التبتات یعنی او است خدای تعالی که قبول
کند توبه را از بندگان و عفو کند از بپایان و بگوید

عَلَى لِقَائِهِ الرَّحْمَةِ يَعْنِي نِيْلَتِ بِرُوحِهَا شَمَامَةً بِرُوحِهَا
 رَحْمَتِ رَاوِدِكُمْ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَاكُنْهُمْ
 الَّذِينَ يَتَّقُونَ يَعْنِي رَحْمَتِ مِنْ شَامِلِ هَمِّهِمْ بَارِئَانَهُ
 بِأَشَدِّ رَحْمَتِ كَلِمِ كَرَامِ رَاوِدِ قَوْمِي كَرْدَانَهُ وَبِكَرَانِ اللَّهِ
 يَا لَنَا سِرُّ رُفُوفٍ رَحِيمٍ يَعْنِي خَدَائِ تَعَالَى بِمَرْوَانِ هَمِّهِمْ
 وَبِحَثِّ يَنْدِهِ اسْتِ وَبِكِرْ وَكَانَ بِالْمَوْفِقِينَ رَحِيمًا يَعْنِي
 خَدَائِ تَعَالَى رَحِيمِ اسْتِ بِمَنْشَانِ لَيْسَ بِهِنَّ وَامْثَالِ
 اِيْنِ آيَاتِ رَجَاهَتِ وَآيَاتِ خَوْفِ وَسِيَّتِ
 قَوْلِ تَعَالَى يَا عِبَادِ فَاتَّقُوا يَعْنِي بَزْدَمَانِ مِنْ تَبَرُّسِيْدِ اِيْنِ
 قَوْلِ تَعَالَى الْحَسْبُكُمْ اِنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عِبَادًا يَعْنِي بِزْدَمَانِ كَمَا شَاءَ
 بَرَاءِ بَارِي آفَرِيْدِهِ اِيْمِ قَوْلِ تَعَالَى اَلْخَسْبُ الْاِنْسَانُ
 اَنْ يَتْرَكَ مَسَدِي يَعْنِي مِيْ بِزْدَمَانِ اَرَادَمِي كَبَرِيْدِهِ اَشْتِ مَوْزِ
 قَوْلِ تَعَالَى مَنْ لَيْسَ بِسَوْءٍ يُجْزِيْهِ يَعْنِي بِرَكْعَتِ بَرَاءِ اِيْنِ
 رَاوِدِهِ سَوْءِ قَوْلِ تَعَالَى وَقَدْ بُنَا اِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ
 بِحَسْبِ اِيْنِ اَمْرٍ بِرَكْعَتِ اَمْرٍ بِرَكْعَتِ

یعنی که کرده بودند و انرا احباب مشور گردانیدیم اما آیاتی که
 جامع است میان خوف و رجاء قوله تعالى
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
 مرا که من آمرزنده و بخشنده ام و در عقب آن گفت قوله تعالى
 وَإِنَّ عَذَابَ آتِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ یعنی بایگان که عذاب
 من عذابی دردناک است تا بیکبارگی رجاء مستولی نشود و قوله تعالى
 سَخَّرَ لَكُمُ الْيَمِينَ الْعَقَابَ یعنی خداوند سخت عقوبت کننده است و در
 عقب آن گفت قوله ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ یعنی او است
 خداوند فضل تا بیکبارگی خوف مستولی نشود و عجب تر ازین آنکه
 گفت وَ يُحْذِرُكُمْ اللَّهُ أَنْفُسَهُ یعنی خداوند میسازد خداوند لغت
 شما را از نفس خود و در عقب آن گفت وَاللَّهُ سَوَّافٌ بِالْعِبَادِ
 یعنی خدا مهربان است به بندگان و عجب تر ازین آنکه گفت
 مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْعَظِيمَ یعنی هر که بترسد از رحمت
 رسیدن را به اسم رحمت متعلق گردود به اسم جبار و قهار و مقتدر
 و متکبر نگرود و تا خوف یاد کرد رحمت باشد و خوف دل نرساند بیکبارگی

نه پراخته چنانچه گویند از تاد مهر بان خود ترسی : و از پدر مهر بان
 خود ترسی : و از امیر کریم ترسی : و مراد از این آیات آنست که بر طریق
 عدل باشی نه بر طریق امن و قنوط اصل و موم آنست که در
 افعال خدای تعالی و معالجه او نظر کنی اما از جانب خوف
 پس هر آنکه اهل بیست و نه سال عبادت کرده تا او بان گفته اند
 که بروی زمین جای نکند شست مقدار یک قدم که آنجا سجده نکرد
 پس یک فرمان خدای تعالی را ترک کرد از در خود پراخته و
 عبادت هشتاد و نه ساله بروی او باز زد : تا در قیامت لعنتش
 کرده و عذاب مؤبد برای او مهیا کرده تا روایت کرده اند که
 رسول الله صلی الله علیه و سلم جبریل را دید دست معلق به پیرده
 کعبه و میگفت الهی نام مرا متغیر کن : و جسم مرا بدل کن : پس آدم
 صلوٰۃ الله علی نبینا وعلیه رابینا فریاد او را بدست قدرت خود فرود
 آورد و یک تناسخ کرد و یک جو زدن خورده که در آن اجازت نبود
 ند کردنش که در سسپاگی من نباشد : هر آنکه بی فرمانی من نکند و غیر
 ملائکه را که از آسمان به آسمان میروند کردندش : تا آنکه هرگز زمین

ای تامل کن
 و هر آنکه سجده نکند او را در جهنم است

انداختند و قبول نکرد و توبه او را ناکبرست رویت سنال و پیش
 آمد او را از خواری و ریج و بلا آنچه پیش آمده و از فرزندان او تا ابد
 در ریج بمانند پس شیخ المسلمین نوح صلوة الله علی نبینا وعلیه
 وعلیه السلام تحمل کرد در کار خود از مشقت آنچه تحمل کرد و گفت مگر یک کلمه بغیر
 وجه ندایش آمد خواه از من چیزی که نمیدانی من ترا وعظ میکنم که
 از جلد جاپلان مباشش تا روایت کرده اند که چهل سال از من
 آن نظر بسوی آسمان نکرد پس ابراهیم علیه السلام بنمود از وی مگر
 یک لغزش چندان تضرع کرد و چندان تبرسید و بنالید
 تا روایت کرده اند که از ترس آن چند روز گریستن گرفت
 پس خدا ای جبریل را برو فرستاد و گفت ای ابراهیم برگرد
 دیده که دوست مردوست خود را عذاب کند به التماس ابراهیم
 گفت که ای جبریل چون گناه خود را یاد میکنم دوستی او فراموش
 می شود پس موسی بن عمران صلوة الله علی نبینا وعلیه وعلیه السلام
 مگر خشت زدن از غضب چندان تبرسید و استغفار کرد و گفت
 رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاَعْقِبْنِی ۚ پس هم در زمان او

سلیم با عیوریا حال چنان بود که چون نظر کردی عمرش را دیدی
 میل سوی دنیا و اهل او کرد و ترک حرمت و بی از اولیای
 اله کرد و معرفت خود اندر سلب نمود و همچون سگ رانده
 گردانید و دور از پای ملک و ضلالت انداخت تا آنکه از
 عالمی شنیده ام که حکایت کرده اول کار سلیم با عیوریا چنان بود که
 در مجلس او دو از ده هزار دیوانه بود و مستعدان را که از وی علم
 می پوشیدند چون خدای تعالی او را پیرانده اول کتابی که نصف
 کرد این بود که گفت عالم را صانع نیست کعبه بالذین خط
 بنکر که دوستی دنیا و ثنویت او عالمان را بچه میکشد پس
 بشو که کار بزرگ است و بسیار و عمر اندک و در عمل تقصیر و نافذ
 بصیرت داود علیه السلام که خلیفه او بود بر روی زمین یک گناه کرد
 بر آن جناب آن بکریت که از آب چشم او گناه برست و چون گفت
 الحق بکریت و زاری من رحمت کنی جواب شنید که ای داود
 فراموش کن روی گناه را و یاد میکنی گریه را تا چهل روز گریه او قبول
 نکرد و بعضی گفته اند که چهل سال پس از آن علیه السلام که یک

عضبی بگرد و غیر محل جس کرد و او را در شکم مایه و قمر و چهل
 روز و او را بخا میکفت **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي**
كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ و ملائکه صوت او می شنیدند گفتند
 یا رب صوتی معروف از موضعی مجهول می شنویم خدای تعالی
 گفت که این صوت بنده من است یونس پس ملائکه شفاعت
 او کردند و باینجه نامش برگردانید **رَوَّالْبُيُوتِ خَوَانِدَش** و همچنین
 می آئی تا سید المرسلین **صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ** که عزیزترین ^{بنده محبوب} و مکرم ترین خلوق
 ادب و مراد را گفتند **فَأَسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ**
فَلَا تَحْزَنْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ یعنی به است چنانچه فرموده
 شده **لَوْ دَعَاكَ بِالتَّوْبَةِ** و پیغمبرانی مکنید که خدای تعالی بدینجه
 شما میکند نپاست تا اگر رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت مرا
 سوره نود و پیر کرد و چون در قیام شب کرد که پایهای مبارک
 در هم کرد و گفتند یا رسول الله خدای تعالی گناهان گذشته و آینده
 تو آمرزیده است این بیت **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ**
 پس صحابه رضی الله تعالی عنهم اجمعین ایشان بهترین قرون است

بودند و قتی نشسته مزاج میکردند این آیات این آیت فرو آمد
 اَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا اَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللّٰهِ لَعَلَّ
 وقت نیامد مگرسانی را که ایمان آورده اند اگر از خدای تعالی
 بترسند و با آنکه این است بهترین است اند و مرحوم اند چندین
 خدا و سیاستها بر ایشان بنهاد تا آنکه پونس بن عبید گفتی
 ایمن شود از آن کسی که برای پنج درم دست نو بریدن گفته شاید که
 فرو اعداب او شیر خمچین باشد و اما از جانب رجا میگویند
 از رحمت فراخ خدای تعالی هر چه توانی و گیت که غایت و نهایت
 او را تواند شناخت : یا وصف او بتواند کرد : چه وصف کنند
 رحمت خدای تعالی که کفر سقا و سال به ایمان یک ساعت بخشد
 نه بینی که ساجران فرعون برای ان آمدند تا با موسی حرب کنند
 و به دشمن او میگویند خوروند : بنو و ایشان را که اگر اصدق گفتند
 اَمْثَلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ : چگونه قبول کرد ایشان را و به بخشید ایشان
 را جمیع گناهان گذشته : و ایشان را بر سر همه شهیدان کردند
 در پیش : این بود معاملة او با کسی که او را بکساعت بشناخت

و یکی گفت اورا بعد از کفر و ضلالت چندین ساله پس چگونه
 باشد معاملة او با کسی که همه عمر در توحید او گذرانیده است ؟
 به بینی که اصحاب کبف همه عمر کفر بودند چون رُبُّنَا رَبُّ
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ گفتند چگونه قبول کرد ایشانرا و چگونه
 عزیز و مکرم گردانید ایشانرا ؟ چگونه حرمت و مهابت داد ایشانرا
 تا بگفت مر بهترین خلق را و اِطْلَعَتْ عَلَيْهِمْ لَوْ لَيْتَ مِنْهُمْ
 فَرَأَوْا لَمَلِئْتُ مِنْهُمْ رُعْبًا یعنی اگر مطلع شوی تو بر
 ایشان براینه روی بگردانی از ایشان برای فرار کردن و پیر
 شوی از ترس ایشان ؟ بلکه چگونه مکرم کرد سگی را که متابع ایشان
 تا آنکه ذکر کرد اوزاد کتاب عزیز چند باره این است فضل و
 کرم او با سگی که گامی چند بر پشت با قومی که اورا شناخته
 بودند پس چگونه باشد فضل او با بنده مؤمن که هفتاد سال
 خدمت او کرده و اگر هفتاد هزار سال بزیده هم عبادت او
 کند ؟ و نشینده که چگونه عتاب کرد نوح علیه السلام را بسبب
 دعا کردن بر کشتن بکاران بهلاک ایشان ؟ و چگونه عتاب کرد

موسی علیه السلام را در کار قارون و گفت که قارون بتو فریاد
 کرد به فرمایشش نرسیدی بجزرت خویش اگر از من فریاد خواستی
 بفرمایش رسیدی و در گذشتی و چگونه عتاب کرد پولس علیه السلام
 در کار قوم او گفت اندو همگین مشوی بر درخت که و در یک است
 رویا بیندم و در یک ساعت خشک کردم و اندو همگین نیشوی بر صندل
 کس باز یاده این پس چگونه عتاب کرد سید المرسلین صلی الله علیه
 و سلم از آنکه روایت کرده اند که از باب بنی شیبه در مسجد حرام آمد
 قومی بر او بدید که می خندیدند گفت چرا می خندیدید درین خبر نمی بینم
 چون نزدیک حجر اسود رسید بی پای پس سوی ایشان بازگشت و گفت
 که جبریل آمد و مرا گفت خدای تعالی میگوید که ای محمد بنده کان مرا
 از رحمت من نومید کن : بیا گاهان بنده کان مرا که من غفور رحیم
 و در خبر مشهور است از رسول الله صلی الله علیه و سلم که گفت خدای تعالی
 را صد جز رحمت است یکی از آن در دنیا میان آدمیان و برین
 و بهائتم قسمت کرده است : و نود و نه جز برای رحمت کردن
 بر بنده کان در روز قیامت و خبر دهم گذشته و بدو چون خدای تعالی

مژده معرفت خود داده است و از جمله این امت مرحومه
 گردانیده و معرفت سنت و جماعت و نعمتهای ظاهری و باطنی
 داده است پس امید است از فضل عظیم او که آن را تمام کند
 و از آن بوز و نفع رحمت که ذخیره کرده است بخشی کامل تر از آن
 فرماید اصل سوم در ذکر وعده و وعید که در قیامت
 ثمره است یاد کن درین چهار حالت را در مرکب و گوی
 و قیامت و بهشت و دوزخ و آنچه در هر مقامی است
 از نظر نامرطبیعان و عاصیان را و مقتضایان و مجتهدان را
 اما مرکب یاد کن در دو حال دوم و یکی آنکه از این شهر مرده است
 سنت که گفت ما شعبی برای پارسیدن مردی به بخور رفتم و او
 او در سکر است بود نزدیک او مردی بود که تعلیق کلاه شهادت
 میکرد و شعبی آن مرد را گفت که نرم گوی مرخص گفت اگر مرا تعلیق
 کنند یا نکنند من ترک آن نخواهم کرده شعبی گفت حمد مر خدای را
 که یار مراجعات داده و دوم حکایت شاگرد فضل عیاض گفته
 اند که او را شاگردی بود و وقت سکر است فوت فضل بر او آمد

و نیز یک سراسر او به پشت و سوره یس خواندن گرفت و شکر
 گفت که ای اوستاد این سوره مخوان فاضلج ساکت شد پس
 تلقین کلمه شهادت کرد و عرض گفت بخوابم گفت که از بزم ارم
 و بزمین ببرد و فاضلج در خانه رفت و چهل روز بکسبست پس
 او را در خواب دید که بنوی روزی می پرسند گفت بچه چه خبر
 معرفت خویش از تو بستاند و تو عالمترین شاگردان من
 بودی گفت بسمه چیر یکی غازی یعنی از آنچه تو مرا می گفتی برادران
 خلاف ان میگویم قدم حد سوم مرا علتی بود مرا طبعی گفت
 اگر بر سال یک فوج شراب بخوری علت تو برود پس یک فوج
 خمر بخور می بعد ازین یاد کن حال دوم و دیگر یکی آنکه عبد الله
 ابن مبارک رحمه الله علیه حکایت کرده است که مری بود وقت
 سکرات نظر سوی آسمان کرد و بنجدید و گفت مثل هذا
 فلیکحل العالمون یعنی از برای مثل این خیر عالمان حل
 کنند دوم آنکه روایت کرده اند از مالک وینار رحمه الله علیه
 گفت بزم بسیار خود وقت سکرات می رفتم مرا گفت ای مالک

دو کوه الش پیش خود می بینم مرا برای رفتن بران جبر میکنند
 از اهل او پرسیدم که حالش چه بود گفتند دو پیانه داشت یکی
 خرنبیدی و دیگری لغز و ختی برد و را بخاستم یکی را برد دیگری
 زدم تا بشستم پس آن مرد را پرسیدم که حال چیست گفت
 زیاده زیاده اما کور و حال آن بعد از مرگ یاد کن
 در آن حال دو مرد یکی آنکه صالحي گفته است که سفیان ثوری
 را بعد از مرگ در خواب دیدم که گفت که چیست حال تو یا ابا عبد الله
 روی از من بگردانید و گفت این وقت کینت نیست کفتم
 چیست حال تو ای سفیان گفت پروردگار خود معائنه
 کردم و دیدم مرا گفت که کور را باد مرثرا بارضای من ^{سفید}
 در شهرها تا یک چشم گریان به اشتیاق تمام قیام میکردی
 پس مرثراست این ساعت که اختیار کنی بر قصر که خواهی
 و مرثرا یارت کنی که من از تو دور نیستم ^{است} دوم آنکه بزرگی گفته
 است که مردی را در خواب دیدم رنگ رویش سرگردیده
 است و هر دو دست بر گردنش بسته گفته که خدای تعالی

بالتوجه کرد گفت روز کاری که ما در آن بازی میکردیم کجاست
 اکنون این روز کاریست که با ما بازی میکنند و با کس حال
 دوم و دیگر نیکی آنکه صالحی حکایت کرده است که مرا پسری
 بود شهید شد شبی که عمر بن عبدالعزیز وفات یافت
 اورا خواب دیدم گفتم ای پسر نه تو مرده بودی گفت من
 شهید شده بودم و نزد یک خدای تعالی زنده ام خبرت
 داده می شوم پس گفتم چیست که چنین مدت تر اندیدم گفت
 در میان اهل آسمان ندا کردند که ای حله انبیا و اولیا و صدق
 و شهیدان در نماز چهاره عمر این عبد العزیز حاضر شوید پس من
 آدم و نماز چهاره بگذاردم پس از آنجا آدم تا بر شما سلام
 گویم اما دوم آنکه هشتمین سخن گفته است که مرا پسری جوان
 برد در خواب دیدم پرسیده گفتم ای پسر این پیری چیست
 گفت چون فلان برآسید و در درخت برآسیدن او با نگی نزد
 بچکس از آن جوان مانند پیر شدند اما قیامت نازل
 شد در آن دو قول خدای تعالی که گفت یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ

إِلَى الْجَنَّةِ وَقَدْ أَسْرَقَ الْخُرْجَانِ إِلَى حَقَنِهِمْ وَنَزَدَاهُ
 یعنی روز قیامت حشر کنیم متقیان را در حالتی که سواران باشند
 بر ناقهای بهشت گرویده گرویده و برانیم گناهکاران را بسوی دوزخ
 در حالی که تشنه باشند پس یکی باشد که چون ببردن آمدار گور
 برای پیوند بر سر گور خود و تاجی و حلقه پس پیوسته و سوار شود و سوار
 بهشت خرامد از غرزش نگذارند که بیای خود در بهشت رود و دیگر
 از گور پیرون آیند پیوند بر سر گور بایند و عقوبتها حاضر آید آن
 بد بخت را نگذارند که بیای خود در دوزخ رود و بلکه بکشندش
 بروی بسوی دوزخ و از عالمی شنیده ام که گفت روایت است
 از رسول صلی الله علیه و سلم که چون روز قیامت شود قومی از گور
 خود پیرون آیند و ایشانرا شتران باشند تا بران سوار
 شوند و در عرصات قیامت بپرند و بر دوزخهای بهشت فرود
 آیند چون ملائکه ایشان را به پیوند فریکه بگردانند و بگویند که ایشان
 کیانند بگویند شنیده ایم که از امت محمد صلی الله علیه و سلم شنیده
 پس بعضی از ملائکه بایند و ایشانرا پرسند که شما کیانید

و از است کسی که ایشان بگویند که ما از امت محمدیم صلی الله علیه و سلم
 ملائکه گویند حساب کرده شدید گویند فی گویند که علمهای شما وزن
 کردند گویند فی گویند که با همهای خود خواندید گویند فی ملائکه
 گویند باز گردید که این همه شمار دارد پیش است و ایشان گویند شما چیز
 ما را داده اید که بدان حساب کرده شویم پس منادی نو آید که بشنید
 ما را است گفتند قول تعالی مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ
 و اما چیست و نماز تا مل کن درین مرد و آیت از کتاب
 خدای تعالی یکی آنکه گفت وَ سَفَّهْتُمْ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَشْرِائِبًا
 طُغُورًا یعنی بنویسند مرا ایشان را پروردگار ایشان شراب طهور
 دوم این است که کَانَ لَكُمْ جَزَاءٌ وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مُشْكُورًا
 یعنی این است جزای سعی شما و است سعی شما پسندیده دوم آنکه
 حکایت کرده است خدای تعالی از طایفه دو بر خیان و گفته
 رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ قَالَ اخْسَوْا
 لِذِي بَيْنِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا إِلَهُي فَإِنْ تَوَلَّوْا فَكُنْ لَكُمْ آيَةً يَوْمَ يُرْجَوْنَ
 ما بیرون آید از اینجا اگر باز گردیم و ایمان نبایم پس ظالم باشیم خدای تعالی

بگوید یا شبید در این الش از رحمت یا امید و سخن بگوید بامن
 رواست کرده اند که چون خدای تعالی این بگوید همه سنگ گرد
 و در و دوزخ بطریق سکان بانگ کنند خدای تعالی یا همه را ازین
 خواری و عذاب نگاهدار و که مصیبتی نیست سخت یعنی بن معاذ و از
 رحمت الله عظیمه گفته است ندانم که کدام مصیبت ازین برود قوی
 تر است فوت شدن نعمت بهشت + یا برفتن در دوزخ + یا بپای
 بحال فوت نعمت آسان تر است از تحمل کردن دوزخ + و مصیبت
 عظیم و هولناک در خلود است + از این که اگر وقتی منقطع شدنی بود
 همه کار آسان تر بودی + ولیکن دشواری و دایم در آخر است +
 پس کدام دل آبر تحمل تواند کرد و کدام نفس بران صبر تواند کرد
 این است که عیسی صلی الله علیه و آله و سلم گفته است که ذکر
 مخلوق نار دلهای خائفان را می برد + با حسن رحمت الله گفته که
 آخرین کسی که او را آتش دوزخ بیرون آرند + مردی باشد که
 نام او هناد است او را بر آسمان عذاب کرده باشند بعد از
 هر سال فریاد کند و گوید یا یحییان یا مئتان پس بن بگوید

او گفت کاشکی آن معنادن بود می تا این سخن بگوید گفت
 چه عجب میکند نه آنکه وقتی او را بیرون خوابند آرد و میگوید که هر
 کار برین یک اصل راجع شده و آن نکته ایست که پشت مار می
 شکند و روی مار از روی میکند و او را رومی برون و حکم را میگوید
 چشم مار را میگرداند و آن خوف سلب معرفت است این است
 غایت نهایت خوف خائفان؛ یکی ازین خائفان گفته که غم نیست
 است و غم طاعت که قبول کند یا نکند و غم معصیت که آمرزد یا نه
 و غم معرفت که مبادا سلب کند و مخاصمان گفته اند که غم یکی پیش
 نیست و آن غم سلب معرفت است و هر غمی که جز این غم است
 سهل است؛ از آنکه منقضي شدنی است؛ و روایت کرده اند که
 یوسف ^{ای با ملائکه} سبط گفته رسته الله علیه که پیش سفیان ثوری بودم
 دیدم که هر شب بگریست؛ گفتم چرا گریه میکنی؛ مگر این همه گریه تو
 بسبب کنان است پس کنایه از زمین برواشت و گفت که
 آمرزیدن کنان بر خود ای تعالی ازین آسمان بهتر است و لیکن
 می ترسم که مبادا ازین معرفت سلب کند سوال اگر کوئی که میانه

دو طریق کدام راه سلوک کنم طریق خوف یا طریق جفا
 گویم که طریق مرکب از هر دو طریق نیکو است از آنکه گفته اند هر که
 بروی رجا غالب شود او از جمله مریدان باشد و هر که خوف
 بر او غالب شود او از جمله حُروریان باشد و مقصود آنست که میان
 هر دو جمع کند سوال اگر گویند که در هیچ حال یکی ازین هر دو باج
 و فاضله تر باشد یا نه **جواب** چون بنده قوی و صمیم باشد
 خوف اولی تر و چون ضعیف و رنجور شود خاصه وقت سکر است
 رجا اولی تر و همچنین شنیده ام از عالمان و میگویم این از آن است
 که خدای تعالی فرموده است که من نزدیک شکسته و لایق از ترس
 من و پس در وقت مرکب و سکر است رجا اولی تر از آنکه اول
 درین وقت شکسته است بسبب ترس کنایان که در حالت صحت
 کرده است سوال اگر گوئی که نه در کمان نیک برون بخدای تعالی
 اخبار و اردنست **جواب** بدانکه یکی از کمان نیک برون
 حذر کردن از معصیت خدای تعالی است و ترسیدن از
 عقاب او و جهد کردن در طاعت او و بدانکه اینجا **اصول** است

بنزر که و نکته ایست پار یک که بیشتر مردمان در آن غلط
 میکنند و آن فرق کردن است میان رجا و تمنا رجا بر اصل
 باشد و متمنی بی اصل و تمنا شش انگه هر که زراعت کند و در جست
 پس بگوید که امید میدارم که ما را ازین زراعت صد پیمانه حاصل
 شود و این آرزو رجا است و دیگری باشد که زراعت نکند و
 همه وقت بخسبد و همه سال غافل ماند چون وقت دروون آید
 بگوید که امید میدارم که مرا صد پیمانه حاصل شود و اگر گویند از کجا
 ترا این آرزو حاصل شود و این تمنا باشد بی اصل و همچنین
 بنده چون چه کند در عبادت خدای تعالی و در معصیت
 ماند و بگوید که امید میدارم که مرا این انکه را خدای تعالی قبول کند
 و این تصویر تمام گرداند و ثواب عظیم و بد و زلل غفوکند و این
 آرزو رجا باشد اما چون غافل ماند و ترک طاعت کرده
 و در معصیتها اصرار کند و به خشم خدای تعالی پاک نذر و در شر
 او التفات نکند و بوعده و وعید او پروا نکند پس بگوید که
 امید میدارم از خدای تعالی بهشت و نجات آرزو و رخ و این

منشا باشد بی اصل که در آن حاصل نیست و از جهل خود آن را
 بجهل حسن ظن نام کرده است. و این خطا و ضلالت است میگویم
 که موبد این اصل است آنچه روایت کرده اند از رسول الله صلی الله
 علیه و سلم که گفت عاقل کسی است که با نفس خود حساب کند و برای
 مرگ عمل نیکو کند و احمق کسی است که پیروی نفس کند و از
 خدای تعالی طمع مغفرت دارد و درین معنی حسن بصری رحمه الله
 علیه گفته است که قومی را تمنائی مغفرت از عمل کردن باز داشت
 تا از دنیا بیرون رفتند و ایشان را حسنه نبود گفتند که باطن نیک
 داریم بخدای تعالی و دروغ گفتند اگر ایشان را باطن نیک بود
 به عمل مشغول شدند؛ چنانکه خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است
 وَذَٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ اِنَّكُمْ فَاٰصِحْتُمْ
 مِنْهَا شَيْئًا بَلْ لَيْسَ شَيْءًا بِهٖ تُرَوَّجُوْنَ و کار خود گمان برده بودید
 در دنیا آن گمان شمار ابطال کرده پس شتید شمار از زبان کاربان
 جعفر صبیح میگوید که ابو میسره عابد فرمودم مهملاتش از غایت مجاهده
 بیرون آمده گفتم که چندین مجاهده چرا میکنی؟ رحمت خدای تعالی

فسخ است؛ در ششم شده و گفت چه میدی از من که آن دلیل
 نویسی باشد قوله تعالی إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ
 یعنی رحمت خدای تعالی نزدیک نیکیو کار است؛ جعفر گفت که این
 سخن او مرا بگریانید؛ پس نیکیو فهم کن این نکته را و از خواب غفلت
 بیدار شود و الله الموفق **فصل** حاصل جمله کار آنکه چون فراموشی رحمت
 خدای تعالی یاد کردی؛ بعد از آنکه توانی جمله رحمت مرحوم هستی؛
 پس غایت فضل و کمال خود او ذکر کردی؛ و عنوان کتاب او که سوره
 توفیر ستاده است بسم الله الرحمن الرحیم میدی؛ پس
 بسیاری بمنتها که او ترا داده است بی شفعی میدی؛ و از اجاب
 دیگر کمال و عظمت و هیبت او دیدی؛ پس غضب او
 که آسمانها و زمین با طاقش تدارند دیدی؛ پس غایت عظمت و
 بسیاری کنایان خود دیدی؛ پس خطر معاصی در عملها دیدی
 این همه ترابم خوف و رجا آورده؛ و راه عمل با سبک کردی
 و از هر دو جانب مهلک این شدی؛ یعنی از امن و باسن و
 شراب و مخمر و خوشگوار خوردی؛ و از هر دو دست رجای

صرف و از حرارت خوف صرف خلاص یافتی ؛ و بقیه خود

رسیدی و از علتین سال گذشته؛ و بافتی.

نفس خود را چست شده برای طاعت!

و گزرا ننده در خدمت شهبود

روزنی فتوری و غفلتی

روزنامہ صبح پیکار

خلاص یافتی و باز

جنوبی ایشیاء

خواص و عیبات

شہر کی روایت

عقیده مختصر

راوی سچ

کتابخانه

وَمَا أَصْبَرُ لِلْصُّلَّةِ إِذْ يَأْتِيَنَّكَ أَلْفٌ خَالِدَةٌ

از خیر ریافت است که در ریاد و فضیحت است : و در مصیبت
 اما در فضیحت یکی فضیحت ستر است : و آن بلامت است
 مگر آنکه : چنانکه روایت کرده اند که ملائکه عمل میزنند بالا میزنند :
 خدای تعالی گوید که بپرید : و در سخن اندازید که مقصود او این
 عمل من نبوده ام پس فضیحت شود و در فضیحت علانیه است
 و آن روز قیامت است پیش همه خلایق : چنانچه روایت است
 از رسول الله صلی الله علیه و سلم که گفت مرا می را بر روز قیامت
 چهار نام خواهند داد : ای کافر ای فاجر ای مکار ای نیکو
 سعی تو باطل شد : و اجر تو بیاد رفت : که امروز ترا ضعیف
 طلب کن اجر کسی که عمل برای او کردی : و روایت کرده اند
 که روز قیامت منافق نداند چنانکه همه خلایق بشنوند : گویان
 آنانکه مردمان را می پرستیدند بر خیزند : و اجرهای خود را بشناسان
 بگیرند : که من قبول نکند علی را که با او چیزی آمیخته باشد : و اما در
 مصیبت یکی آنکه بهشت از دست رود : چنانچه رسول الله
 صلی الله علیه و سلم فرمود که بهشت سخن گفت که من حرام

برنجیل در مائنی : و این حدیث را دو معنی است : یکی آنکه در
 از بنجیل آن باشد که او به گفتن : لا اله الا الله محمد رسول الله
 بنجیلی کرده باشد : و مراد از مائنی آن باشد که به ایمان و توحید
 رسیده باشد : و این قول ضعیف است : معنی دوم آنکه نفس خود
 را از ریاضت پاک نموده باشد : پس چنین کشتن به نزال
 ایمان باشد : پس در کفر افتاد و ناجرم بهشت ادرار دوست
 رود : و نصیحت دوم دخول نار است : از آنکه ابوهریره روایت
 کرده است از رسول الله صلی الله علیه و سلم که گفت : در قیامت
 اولی مرد برپا یارند که قرآن خوانده باشد : و مردی برپا یارند که
 در راه خدای تعالی کشته شده است : و مردی را برپا یارند که
 بسیار داشت و در راه خدای تعالی خرج کرده است : پس
 خدای تعالی گوید : خواننده قرآن را تا آنکه ختم آنچه بر رسول خواند
 صلی الله علیه و سلم فرو ستانم : اگر بدلی نداشت : و خدای تعالی
 گوید : چه کرد : و در آنچه را از حق گوید : یارب مشیت خود خواندم : و خدای تعالی
 خدای تعالی گوید : در آنچه میگوئی : و عمل کن : که بر بند و روح میگوئی : و خدای تعالی

گوید بکلمه مقصود تو این بود که گویند فلان قرآن خوان است
 و آن خود گفتند پس صاحب مال را بسیار خدای تعالی گوید
 نه آنکه بر تو نعمت فراخ کرده بودم و به کسی محتاج نگرد ایندم گوید
 ای یارب خدای تعالی گوید چه کردی به آنچه ترا دادم گوید یارب
 صد رحمت بجا آوردم و صدقه دادم خدای تعالی گوید دروغ میگو
 و ملائکه گویند دروغ میگوئی خدای تعالی گوید بکلمه مقصود تو این
 بود که گویند فلان سخی است و آن خود گفتند پس آنرا بسیارند که
 در راه خدای تعالی کشته شده است خدای تعالی گوید چه کردی
 گوید یارب مرا جهاد کن و فرمودی در راه تو جهاد کردم تا کشته
 شدم خدای تعالی گوید دروغ میگوئی ملائکه گویند دروغ میگو
 خدای تعالی گوید بکلمه مقصود تو این بود که گویند فلان دیر است
 و آن خود گفتند و اینچه کس را بروی اینها کشیده بدلت و
 خوار می دوش اندازیده ابوهریره رضی الله تعالی عنه میگوید
 رسول الله صلی الله علیه و آله اینچا رسید دست هر زانوی من
 زد و گفت ای ابوهریره اینا نشسته از خلق خدای تعالی که اهل

آتش و دوزخ بدیشان برافروزند این عباس رضی الله عنهما گفت
 که از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده ام که دوزخ و اهل دوزخ
 از اهل ریافریاد کنند گفتند یا رسول الله دوزخ چگونه فریاد کند ؟
 گفت از گرمی آتش که ایشان عذاب خواهند کرد و سوال اگر گوئی
 که خبر کن ما را از حقیقت ریافریاد و اخلاص و حکم اینها فدائیر این را در عمل
 جواب داد که اخلاص نزدیک علمای ما دو اخلاص است
 یکی اخلاص عملی دوم اخلاص در طلب اجرة اما اخلاص عمل ارادت
 خیر است بجزای تعالی و تعظیم امر او و اجابت دعوت او
 و باعث برین اعتقاد صحیح است اما اخلاص در طلب اجرة ارادت
 نفع آخرت است به عمل خیر و رسول الله صلی الله علیه و سلم را از اخلاص
 پرسیدند فرمود اخلاص آنست که بگوئی پروردگار من خدای است
 عز و جل پس چنانچه فرموده است بر آن راست بایستی یعنی
 هوا و نفس خود را نه پرستی و عبادت گمن مگر پروردگار خود را
 و در عبادت مستقیم باشی چنانکه فرموده شده و این اشارت
 است به قطع کردن از هر چه بجز خدای تعالی است این است

اخلاص حقیقی و قصد اخلاص ریاست و آن اراده نفع دنیا است
 بعمل آخرت و آن برود و نوع است ریاض محض است و در ریاضی تخلیط
 ریاضی محض آنست که همین اراده نفع دنیا باشد لا غیر و در ریاضی
 تخلیط آنست که اراده برود باشد نفع دنیا و آخرت و این است
 قصد اخلاص و ریاض اما تاثیر این با در عمل بدانکه اخلاص در عمل فعل را سبب
 قریب است که رواند و اخلاص در طلب اجر فعل را مقبول و وافر الای
 گرداند و اتفاق عمل را ضبط گرداند و بیرون آورد عمل را از آنکه
 او قریب است باشد و باطل کند استحقاق ثوابی را که بران عمل بوده
 بزرده اند و نزدیک بعضی علما از عارف ریاض محض نباشد اگر چه
 مبطل نصف ثواب است و نزدیک بعضی علما ممکن است که از عارف
 ریاضی محض باشد و او مبطل نصف الضعاف است و در ریاضی تخلیط
 مبطل بلیغ الضعاف است و نزدیک علما صحیح آنست که از عارف
 ریاضی محض نباشد و باید که در آن آخرت و لیکن با سهو افتد و محض
 آنست که اثر ریاضی فعل و نقصان در ثواب است و در محض
 نیست و در نصف و بلیغ و شرح این مسائل در از است و در کتاب

اعیان العلوم و در کتاب اسرار و معاملات دین به تحقیق صاف گفته ایم
 سوال اگر کوئی که مواضع اخلاص کسب است و در کیدام طاعت اخلاص
 واجب شود و جواب بدانکه اعمال نزدیک بعضی علمائیه قسم اند
 یکی قسم است که در هر دو اخلاص باشد و آن عبادت نظام است
 و قسمی آنست که در هر دو اخلاص نباشد و آن اعمال باطن است
 و قسمی آنست که در هر دو اخلاص طلب اجبر افتد نه اخلاص عمل و آن
 مباحاتی است که برای قوام گیرند و شیخ من گفته است رحمه الله
 علیه هر عملی که احتمال دارد که او را برای غیر خدا می کنند از عبادات
 اصلی در آن اخلاص عمل نباشد پس برین قول در اکثر عبادات
 باطن اخلاص عمل نباشد و اما اخلاص طلب اجبر پیش کش که گفته
 اند که اخلاص طلب اجبر در عبادات باطن نباشد از آنکه بجز خدا
 تعالی کسی بران مطلع نیست پس در آن ریاست تواند بود و لازم
 به اخلاص طلب محتاج نباشد و شیخ ما گفته است رحمه الله
 چون مریدی از خدای تعالی عبادت باطن نفع دنیا خواهد آن نیز
 ریا باشد و میگویم و در نسبت که در بهترین از عبادات باطن بود

اخلاص باشد و همچنین در نوافل واجب است بر دو اخلاص وقت
 شروع و اتمام حاجات که برای قوام گیرند در دو اخلاص طلب اجربا
 نه اخلاص عمل از آنکه صلاحیت آن ندارد که به نفس خویش قریب
 باشد بلکه آلتی است برای قریب سهوال اگر کوی که این
 موضع اینها بود بیان ما را وقت اینها از عمل جواب
 بدانکه اخلاص عمل به افعال مقدارن باشد لا محاله و از متاخر
 نباشد و اما اخلاص طلب اجربا باشد که از عمل متاخر
 باشد و نزدیک بعضی از علمای معتبر در آن وقت فراغ است که
 چون فراغ شد بر اخلاص یا بر ریاء کار تمام شده و تدارک ممکن
 نیست و نزدیک عابدان که از شاخ کرامیه بودند مادامی
 که مطلوب باشد از ریاء نیافته است اقامت اخلاص در آن عمل
 ممکن است و چون مطلوب یافت اخلاص فوت شده و بعضی
 علما گفته اند که در فرضیه با اقامت اخلاص ممکن است تا وقت مرگ
 و اما در نوافل ممکن نیست و فرق این گفته اند که بنده فریضه را به امر
 خدا می نماید کرده است پس به ریاء از او امید فضل باشد

و اما نقل بنده بر مراد خود کرده است پس بطلبند از وی حق آنچه
 به تکلیف کرده است بپوش خود من میگویم که درین مسائل فائده
 است و آن آنست که هر که ربائی کند و یا ترک اخلاص کند و علمی
 ندارد و ممکن باشد بر یکی اینین وجوه که گفتم و مقصود ما از نقل
 مذاهب مردمان درین دقائق آن بود که راه برهتندی در کار
 عبادت آسان شود اگر در یک قول علت خود را و و انیا بداند و قول
 دیگر باید نیکیو فهم کن این را سوال اگر کوئی که هر علمی محتاج است
 به اخلاص علیحده یا نه جواب بدانکه درین خلاف کرده اند یعنی
 گفته اند روا باشد که اخلاص متداول شود و در جملة عبادات پس علمی که
 دوارکان است مثل وضو و نماز و لبند است دین نامیک
 اخلاص از آنکه بعضی از آن به بعضی متعلق است از روی صلاح و
 فساد سوال اگر کوئی که اگر کسی عمل خیر کند و مراد او مع مردمان و نفع
 از ایشان نباشد و لیکن مراد دنیادی باشد از خدای تعالی آن نیز
 روا باشد یا نه جواب بدانکه این محض ریا باشد علامی گفته اند
 رحمة الله علیهم که اعتبار در ریا مراد راست باشد که آنرا مراد خدا

پس چون مراد تو از عمل خیر نفع دنیاوی باشد آن ریاست خواهد
 از خدای تعالی طلبی خواهد از مردمان چنانچه خدای تعالی در کتاب
 خود میفرماید **مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا فَلْيُحْزِنْهُ**
وَالْآخِرَةُ مِنْ لُحْمِهِ یعنی هر که مراد او حشرت زار دنیا
 باشد بدویم او را از آن دنیا شد مراد او را در آخرت بهره پس حفظ
 ریاست و شرف خود از معنی رویت معتبر نیست و آنکه این اراده نماید
 را نام ریاکرده اند بدان سبب است که پیشتر از قبل مردمان در دنیا
 ایشان افند و نیکوینم کن این را سوال اگر گوئی که آن دنیا
 بعد از مرگ از خدای تعالی میخواهد برای آن میخواهد که محتاج
 مردمان نباشد و او را بر عبادت تقویت شود و هم ریاست
 یابد چو اسب بداند مستعین شدن از مردمان در بسیاری
 مال و جاه نباشد و با کبر و رقابت باشد و اعتماد کردن بر خدا
 تعالی و اما تقویت بر عبادت اگر مراد او این باشد ریاست
 و همچنین بر چه تعلق بکار آخرت دارد خواستن آن بکار خیر است
 و همچنین اگر مراد او آن باشد که تر از مردمان تعظیم کنند و دوست

دارند و مراد تو ازین تائید مذہب حق باشد و بشر علم و برانجمن
مردمان بر عبادت این هم ریافت باشد و اما اگر مقصود تو شرف
نفس تو باشد یا دنیا آن ریافت باشد بدانکه من از بعضی مشایخ خویش
پرسیدم که اولیاء را پیام غیبت مسووم و اقامه خوانده اند و مراد
ایشان از خواندن این سوره آن بود که خدای تعالی ایشان را
دفع کند و چیزی از دنیا بر ایشان فراخ گرداند پس حکایتی روا
باشد که متاع دنیا به علل خیر نخواهد و مراجع گفت که مراد ایشان آن
بود که خدای تعالی ایشان را قناعت دهد یا قوتی که بدان عباد
توانند کرده و علم خوانند و این از جمله اراده خیر است
نه اراده دنیا و بدانکه خواندن این سوره در کار سختی مذق از جمله
سیرت های سلف است و درین باب اخبار و آثار از رسول الله صلی
الله علیه و سلم و صحابه رضی الله تعالی عنهم وارد است تا روایت
کرده اند که این مسعود را در چون عتاب کردند در کار فرزندانش
او بدان سبب که از برای فرزندانش از دنیا چیزی نگذاشت
جواب گفت که سوره واقعه برای ایشان گذاشته ام و این که

علما و مشایخ سلف رحمۃ اللہ علیہم خوانده اند ازینجا است و الا
 بحمد اللہ بہ سختی باو تنگی نامی دنیا ایشانرا تقاضا نیست بلکه
 این طائفه کسانی اند کہ سختی باو تنگی نامی دنیا را غنیمت دارند
 و از خدای تعالی منت الکازندہ اگر چیزی از دنیا بایشان فراوان
 شود ببردند و ناخوش شوند و آن را از خدای تعالی استغنی
 دانند و قول ایشان آنست کہ گر سنگی سراید باست و دنیا می داند
 اہل تصوف برین است و مذہب من و مذہب شیخان من نیز
 ہمین است و وجہ سلف برین بوردہ اند اما تقصیر بعضی از متاخرین
 را اعتبار نیست و اما کہ اینجا این فصل ذکر کردیم سبب آن بود کہ
 نباید کہ مخالفی بر مقصود این قوم مطیع نشود و درین غلط کند
 و یا بدست می سادہ لوح کہ از علم حق آن نگرفته باشد و در غلط افتد
 بہ آنکہ گوید چگونه لائق باشد اینحال بحال اہل زہد و بخت و آراہ
 صبر و ریاضت بد آنکہ این چیز نیست ما خود از سنت و نیز مقصود
 حصول قناعت است و تقویت بر عبادت و نہ آنکہ مقصود
 سرہ و شہوت است و یا تنگ آمدن از تحمل سختی و گر سنگی

بیشتر است که در وقت خواندن این سوره قناعتی در دل پیدا
 می شود و حرص گریختگی دفع میگردد و دل را از طعام تسکینی
 حاصل میشود بدینسان را کسی که امتحان کرده باشد قانع
 دوم عجب است بدانکه وجوب پیریزیدن از عجب سبب
 دوم خبر است بسبب اول آنکه آنکس که عجب کند از توفیق محروم
 ماند از آنکه عجب کننده محذول است و چون از بنده توفیق
 منقطع میشود بزودی هلاک شود و ازین است که رسول الله صلی
 الله علیه و آله فرمود که چیزی هلاک کننده است بخیلی که پیروی آن
 کنند و هوای که اتباع آن کنند و عجب کردن آدمی نفس خود
 سبب دوم آنکه عجب مفید عمل صالح است و ازین است
 که عیسی علیه السلام گفت ای جماعت حواریان بسا چراغ که او را باز
 بمیزانیده است و بسا عابد که او را عجب فاسد کرده است و چون
 مقصود فائده همین عبادت است و این خصلت محروم میکند
 بنده را از عبادت و لکن حاصل شود آنکه از عبادت عجب مفید آن
 عبادت است و این عجب است خدا کردن از خصلت محروم و الله اعلم

سوال اگر گوئی که چیست حقیقت عجب و معنی آن و چیست تاثیر
 حکم آن جواب بد آنکه حقیقت عجب بزرگ داشتن عمل
 صالح است و توضیح آن نیز بیک علماء و مآذکر کردن بنده است
 حاصل شدن شرف عمل صالح به چیزی؛ جز خدای تعالی یا
 برهان یا نفس یا به چیزی دیگر و گفته اند که عجب شگفت باشد
 و آن آنست که عمل صالح را این سه چیز داند: نفس و خلق و شی
 دیگر و ممتنی باشد و آن بدان باشد که ذکر کند حصول عمل صالح را
 از دو چیز؛ و مؤثر باشد و آن آنست که ذکر کند حصول عمل صالح را
 از یکی؛ و ضد عجب ذکر منت است و آن آنست که بداند که حصول
 عمل صالح بتوفیق خدای تعالی است؛ که او را مشرف گردانیده و لوا
 و اجر و قدر او عظیم گردانیده؛ و ذکر منت فرض است و وقت و مکان و
 خطرات عجب؛ و فعل است در جمیع اوقات؛ و اما تاثیر عجب عمل
 صالح بعضی علماء گفته اند که آنکه عجب کند عمل او جسط شود؛ اگر پیش
 از ترک نوب کند عمل او بسلاست مانده و این است اختیار محمد صابر
 از شیخ که امیر و ضبط شدن عمل نیز بیک او آنست که نکلی در آن

و ران ثوابی نماند و در قیول غیر او حیط شدن رفتن اضعاف
 هست نه رفتن کل سبوا ال اگر گویی که چگونه پوشیده شود بر بند
 عارف نماند که توفیق عمل صالح از خدای تعالی است جواب
 بدانکه اینچنین گفته نیست لطیف و آن آنست که بدانی که مردمان در حب
 سه ضف اند اول ضف با عجب اند در همه حال و ایشان معجز اند
 و قدریه اند و کسانی که از خدای را بر خویش در فعل نمی بینند و
 عنایت و توفیق و لطف خاص را نمیکارند و آن لبست است
 که بر ایشان مستولی شده است و ضف دوم آنست که با ذکر مشغول
 در همه حال ایشان استقامت و ایشان را در هیچ علمی
 نیست و آن لبست بصیرت است که خدای تعالی ایشان را گرا
 کرده و ضف سوم مخلطان اند و ایشان عامه اهل است و عا
 اند و وقتی بیدار شوند و منیت خدای تعالی را یاد کنند و وقتی
 دیگر غافل شوند و عجب کنند و آن لبست غفلت عارضی باشد
 و سستی در اجتهاد و نقصان در بصیرت سوال اگر گویی که
 چیست حال قدریه و معجزه در افعال ایشان جواب بدانکه

درین اختلاف است بعضی گفته اند که همه اعمال ایشان جبط
 است بسبب اعتقاد ایشان؛ و بعضی گفته اند که هیچ عملی معتقد
 ایشان را جبط نشود از ایشان تا مخصوص نباشد هر عملی به عجیبی
 چنانکه اعتقاد اهل سنت و جماعت مانع عجب نیست در هر عملی
 تا مخصوص باشد ذکر منت سوال اگر کوئی که خبر یابد عجب دیگر قاضی
 است در عمل باید جواب به آنکه خبر این دو قوادح بسیار است
 ولیکن این هر دو را که مخصوص ذکر کردیم بسبب آنکه اصل اند و مدار کار
 بر اینهاست؛ بعضی مشایخ گفته اند که بر بنده واجب است که عمل را از
 ده چیز نگاهدارد نفاق و ریا و تحلیط و من و اذی و ندامت و
 عجب و حسرت و تهاون و خوف ملامت مردمان و شش من هر
 حاصلتی را ضدی گفته است که ضد نفاق اخلاص است و ضد ریا
 اطلاص طلب اجبر است؛ و ضد تحلیط تعزید عمل است؛ و ضد من تسلیم
 عمل است بخدای عز و جل؛ و ضد اذی نگاهدشتن عمل است؛ و
 ضد ندامت ثابت داشتن نفس است؛ و ضد عجب ذکر منت است؛
 و ضد حسرت غنیمت داشتن خیر است؛ و ضد تهاون تعظیم داشتن

توفیق است: و دهنده خوف ملاقات مردمان ترس است از خدای تعالی
و بداند که نفاق عمل را جسطا کند: و در باطن عمل را در کند: و من و از وی صدقه را
جسطا کند: بکلی در حال و نزدیکی بعضی مشایخ من و از وی جسطا کند: از نفاق
و نداشت جسطا کند: عمل را بر قول همه مشایخ: و بعب اضعاغ عمل به نبره: و
حسرت و تهاون و خوف ملاقات عمل را سبک کند: و گران او برسد: و بگو
حاصل قبول در و باز میکرد و بگوئی از تعظیم و استخفاف: و جسطا کردن باطل
کردن لغوهای است که آن فعل باشد: و این باطل گردد: و این وقتی
الباطل ثواب باشد و وقتی به الباطل تضعیف: و ثواب منفعتی است که فعل
بعینه منقضی است و تضعیف زیادت است برین: و گران فعل زیاده
است که بقرینه احوال در فعل حاصل آید: چنانچه احسان کردن در حق
یکی از اهل خیر پس از آن در حق مادر و پدر پس از آن در حق پیغامبری از
پیغامبران و در سر نیز گران است و لیکن تضعیف نباشد این است چنانچه
و خلاصه آنچه در معنی تحقیق کرده ام: نیکو فهم کن این را: و الله الموفق
بر تو باد قطع این عقیده که تمام که درین عقیده خوف بسیار است از آنکه صاحب
طاعت بر عقوبات ابریده و تحمل این همه مشقتها کرد تا او را الهیت عبادت

حاصل شد و خوف نیست بر عبادت مگر ازین عقبت پس خدای عز و جل
 واجب آمده و ما ذکر کنیم در هر یکی ازین دو قاعده اصول مقننه را انبار
 با و کن در آن چهار اصل اول خدای تعالی گفته است **اللَّهُ الَّذِي**
خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهِيَ الْأَرْضُ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ
بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ
بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا یعنی خدای تعالی که بایزید بیست آسمان بار او زمین
 را مثل آن می رود و از او میان اینها و حکم و ملک او نافذ است و از این
 تأید ایند که خدای تعالی بر همه چیز قادر است گویای فرماید که من
 آسمان ها و زمین ها را و آنچه در میان اینهاست میافریده ایم با
 چندین عجب و بدائع و بنظر تو بسنده کرده ام تأییدی که من قاهر
 عالم و تود و رکعت نماز با چندین عیوب و تقصیر میگذاری
 و بنظر من و علم من و ثنای من و شکر من کفایت نمیکنی
 و میخواهی که عمل ترا خلق بداند تا ترا مدح کنند این روا باشد
 و هیچ غافلی این را پسندد اصل دوم هر کس را جوهری
 باشد نفیس و می تواند که در مقابل آن هزار هزار دینار

بستاند پس آن به فلسفی لغز و شده نه آنکه این زیاده
 عظیم باشد و دلیل قاطع باشد بر کم بهمتی و قصور علم
 در کاکت عقل و می بهنجین هر چند بنده را از مدح خلق به
 حطام دنیا حاصل آید به نسبت آنچه او را از رضای رب
 العالمین و ثواب و شکر او حاصل شود کمتر از فلسفی است
 به نسبت هزار هزار دنیا به ^{فقدانی} یک به نسبت تمام دنیا پس
 آنکه این خسران عظیم باشد که آن چندان کرامات عزیز و
 شریف بدین کارهای حقیر دنیاوی از خویش فوت کند
 و اگر البته ازین بهمت خیس هم چاره نباشد ترسیم باید که
 از عبادت قصد آخرت باشد که دنیا هم پس او بیاید ^{آید به ثواب آید} یک
 همین خدای را به طلب و تاهر و وسرای ترابد به از آن که او را
 برود و مالک است چنانکه گفت **هَذَا كَأَنْ يَرِيْدُ**
ثَوَابَ الدُّنْيَا فَحَبَسَ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
 یعنی هر که ثواب دنیا میخواهد پس نزدیک خدا ثواب دنیا و آخرت
 برود و در رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که خدای تعالی

بعد آخرت دنیا ببردند و لیکن اهل دنیا آخرت ندادند پس اگر
 نیت را خالص کنی و مهمت برای آخرت بچسبانی دنیا و آخرت
 ترا بر دو حاصل آید و اگر بخواهی دنیا طلبی آخرت در آن از تو فوت
 نشود و بسا باشد که دنیا هم نیایی و اگر بخواهی خود بر تو باقی نماند
 پس دنیا و آخرت هر دو را بپایان کرده باشی **اصل سوم**
 آنکه بدانی که مخلوقی که برای او عمل میکنی و رضای او میطلبی اگر بدانی
 که تو برای او عمل میکنی ترا دشمن کرده پس چگونه عمل کند عاقل بر آن
 کسی که اگر آن کس بداند که عمل کننده رضای او میطلبد او را
 دشمن کرده پس عمل کن ای مسکین برای کسی که چون برای او عمل
 کنی او رضای او طلبی ترا دوست گیرد و از بیمه تنگی که در اندام این
 اصل سه مرتبه مفید برای کسی که فهم کند **اصل چهارم** آنکه کسی را که
 چیزی حاصل شود و می تواند که بواسطه آن چیز رضای علی معظم
 در دنیا حاصل کند پس اگر ترک آن گیرد و بواسطه آن چیز
 طلب رضای کسی خیس کند نه آن دلیل بر دانات و حقانیت
 او باشد و اگر او بخواهد چه حاجت داشتی که رضای کسی را بطلانی

با امکان قدرت بر طلبیدن رضای ملک: پس از تو برو
 خوشنودی فوت شد از این مومنانده داران مسودانده: این است
 حال مرا می از آنکه چه حاجت دارد برضای مخلوق حقیر ضعیف
 و اوقاد راست بر حاصل کردن رضای پروردگار جهانیان
 و اگر ایستد نتوانی که ترک طلب رضای مردمان گری طریق توانست
 که ارادت خود را بجزو کنی: و همین رضای خدای تعالی طلبی تا
 رضای مردمان نیز ترا حاصل آید: از آنکه همه دلهای بدست است
 چنانکه خواهد بگرداند: حسن بصری رحمه الله علیه گفت که مروی
 سوگند خورد و گفت بخدای تعالی که بعبادت کنم خدای را که بدان
 مشهور گردم: پس اذل کسی که در مسجد در آمدی و ادب بودی: و آخر کسی
 که از مسجد میرون آمدی و ادب بودی: و هرگز نذیدی کسی او را بگزار
 نماز: همچنین هفت ماه بماند: و این مدت بر هر طائفه که بگذشتی
 گفتندی که این مرا می چنان کرده: و این مرا می چنین گفت: و
 پس بچوشتن بازگشت: و با خود گفت که بعد از این عمل برای
 خدای تعالی بکیم: بی آنکه بر علی که میگرد خیری بفرماید: و بجزو گردد:

نیست چنان شده که هر شائعه که بگذشتی گفتندی رحمت بادر
 فلان که بخیری مشغول هست چون حسن رحمه الله علیه این حکایت
 تمام کرد این آیت بخواند اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
 سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ وُدًّا یعنی آن کسانی که ایمان آورده اند
 و عمل صالح کرده اند ایشان را خدای تعالی دوست گیرد و در دلباش
 مومنان نیز دوست گرداند اما عجیب است که در آن سوره
 اصل است اصل اول عمل بنده را قیمتی و مقداری
 که باشد از آن باشد که خدای تعالی آنرا قبول کند و بد آن را
 نشود نه پستی که مزد و پاداش روزگار کند به و و درم و پاسبان همه
 شب بیدار باشد لب لب و دودنگ و همچنین جمله از باب
 صنعت و حرفت بر یکی کار خود بنا کند شب و روز به قیمت
 عمل ایشان در مهاسی معدوده باشد پس اگر فعل خود را صرف
 برای خدای تعالی کنی و برای او مثلاً روزه داری و میگوئی
 اَللّٰهُمَّ اِنِّی الصَّابِرُ وَنَاجِرُ الْخَیْرِ حَسْبَابُ یعنی
 یا پریم صابران را اجر بحساب و این آن روزی است که قیمت

او و درم بود با تحمل رنج بسیار و با آنکه نان با داد و شبا کاه
 خورده و چنین قیمتی او را پیدا کردند و اگر سستی بخیزی و آن اهل برآ
 خدا تعالی کنی : گوید : فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّنْ
 قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ یعنی ندانند هیچ نفسی که
 من چه پنهان داشته ام برای ایشان از خشکی چشم خرابی آنچه
 عمل کرده اند پس این همان شب است که اگر کار دیگر میکردی
 قیمت او را نیک یا و درم بودی : که مراد از این چنین قدر و
 قیمت پیدا شد بلکه ساعتی اگر از آن شب یا روز و رعت
 نماز شب بگذرای بلکه ساعتی از آن بگویی : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 خدای تعالی فرموده : مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ دُونِ أُولَئِكَ
 هُوَ مَوْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُدْرَبُونَ
 فِيهَا بِأَغْصَانٍ حَسْبَاءٍ یعنی هر که عمل نیک کند از مرد و زن
 و او مسلمان است ایشان در آیند و بهشت : و روزی داده
 شوند و بهشت بی حساب : این یک ساعت بود از ساعات تو
 و نفسی بود از نفاس تو که از آن نزدیک اهل دنیا قدری و قیمتی

نیست و نه نزدیک تواند مثل این چندین ساعتها را در لاشی
 ضائع کرده پس بدان قدر ساعات و النفاس خود را و قیمت
 او بفروزی پس واجب است مرعافه را که حقارت عمل خود بدانند
 و قدر عمل خود و شرف آن از خدای تعالی تصور کنند و سپهریزان
 خردن عمل بروچی که او را صلاحیت آن نباشد که قبول خدای
 شاید که هم به اصل خود باز گردد و قیمتش به هیچ باز آید مثال او خوش
 باشد از انگور و پادسته باشد از ریحان و قیمتش در بازار یک
 دانگ باشد و اگر آن را بوجه هدیه پادشاهی بدی او را قبول
 کند بسا باشد که هزار دینار در عوض آن به بخشد و اگر در حضرت
 او قبول نیفتد و آنرا رد کند هم بدان قیمت خویش خود باز آید
 هم چنین کار عبادت است پس بیدار شود فهم کن **اصول دوم**
 آنست که بدانی چون خلکی در دنیا یکی را وظیفه معین کند از طعام
 و یا جامه و یا درم شب در روز او را به انواع خدمت فرماید و
 باخواری و مذلت دارد و بستان باشد که پای او از کثرت ایستادن آس
 یزد و چون سوار شود در رکاب وی پیاده دود او بسا باشد که

بادشاهان از جنگ که در دنیا میباشند چنین خدمت و مشقت و
 و مصرت همه بجهت آن منفعت حقیر فانی است که آن از روی
 حقیقت هم از خدای است پس هر چه پس خدای تعالی است که ترا بپای
 پس ترا بر پروردید پس مرا نعمت های ظاهر و باطن دینی و دنیا
 داده و نفسی عطا فرموده چنانکه هیچ فهمی بکنی آن نرسد و تو دور
 نماز با چندین عیوب و آفت نگذاری با چندین ثوابی که ترا خویش
 داده آن را بزرگ پنداری و بران عجب کنی این کار عاقل باشد
 اصل سوم آنکه اگر پادشاهی باشد که رسم او آنست که ملوک و امارا
 را خدمت فرماید و پیش او ادب و حکما بیستند و عقلا و علما
 پیش او سپیدی بروند و چون آن پادشاه مرزا پادشاهی را
 و تقانی را بگوید بسبب رحمتی که در باب او دارد که برابر این
 ملوک سادات و اکابر و افاضل بیستند و بهسوی خدمت
 پر عیب او به چشم رضا نگرد پس اگر این مرد بد آن خدمت
 پر عیب پر ملک منت نهد هر آینه گویند که این دیوانه است
 چون این منتر میشد بدو آنکه خدای تعالی پادشاهی است که اسم آنها

زمین با و آنچه درینهاست اورا تبیج میگویند و از جمله خدام
 ارجبرین و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حاملان عرش
 و کرویانی و روحانیان اند که عدد ایشان کسی نراند مگر خداوند
 و مَا لَكُمْ جُنُودَ رَبِّكَ اَلَا هُوَ یُسَبِّحُ بِحَمْدِ خَدَامِ
 اَدَمَ و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد رسول الله صلی الله
 علیه و سلم بهترین عالمیان و جمیع انبیا صلوات الله علیهم اجمعین اند
 بامراتب بلند و مناقب عزیز و شریف و مقامات کریم و او
 عبادات عظیم و پس ایشان علما و آئمه و پندار و زنا و بادلهای
 پاک و عبادتهای خالص و خوارترین خادمان بر در او پادشاهان
 دنیا و جباران اند پس او با چندین عظمت و جلال ترا احاطه
 کرده است که او را عبادت کنی و ویران دور کعبت نماز پر عیب که
 خواهی گزارد چندان ثواب وعده کرده است و با این همه بدین
 دور کعبت عجب کنی آن را کاری دانی چه تباه بنده باشی و چه جاهل
 شخصی باشی و الله المستعان و اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَتُوبُ اِلَیْکَ بِقُلُوبِیْ
 وَ عَلَیْهِ التَّوَكُّلُ وَ صَلِّ بِمَثَلِ دِیْ بِرُوحِهِ دِیْکَرِ اَلَسْتُ کَذِیَابًا مُّشَاهَدًا

بزرگ چون اجازت کند به آوردن بدیها برای خویش از جوهر و
 نفایس و اموال پس اگر ثقلی بیکدسته ترب یاد بهقانی بیکدسته
 انگور که بهای او و انگلی یاجتبه است در حضرت آن پادشاه آورد و فرمود
 این بزرگان و اغنیاء شود و این ملک این فقیر سوای او این بدیه
 را قبول کند و بسوی او بنظر رضا و قبول بنگرد و او را خلعتی بقبول فرماید
 نه آنکه این از و غایت فضل و کرم باشد پس این فقیر برین ملک
 منت نهد و بدان دسته ترب و یا خوشه انگور عجب کند و او را
 بگویند که این مجنون است بی عقل پس اکنون چون شبنم بر خیزی
 در کعبه چند بگذرانی در آن ساعت فکر کن که چند کس در تبر و بجز و شهر
 و سیاهانها از صد یقان و خالغان و مشتاقان و متضرعان حاضر
 اند و بر در خدای تعالی عبادت استاده و پانفسرهای ترسان و
 دلهای بریان و چشمهای گریان و زبانهای پاک و نماز نو با گوشت و
 بقدر امکان جهد کنی و اصلاح نمائی لایق حضرت این ملک معظم شایسته
 و شیخ من گفته است رحمه الله علیه بین ای غافل و برگزینای سوی
 خدای تعالی فرستاده که خواججه سوی یکی از تو نگران فرستند و ابوکر

و زان رسته علیه کعبه می کشی که چون من از نماز فارغ شوم مرا شمع تحت
 تر از آن زن آید که او از نماز فارغ شده باشد **فصل سیکوم**
 بعد ازین جمله بیدار شوی مرد از خواب غفلت خود درین عقبه و الا
 از جمله زیانکاران باشی که این عقبه دشوار است و تلخ است موجب
 هست و زیانکارترین عقبات که ترا درین راه پیش آید این است
 از آنکه فائده جمله عقبات گذشته اینجا ظاهر خواهد شد اگر درین عقبه
 سلامت مانی سوداگری و الا اهل سعی تو باطل شود و همه عمر تو به
 بطلان گذشت پس ازین بد آنکه درین عقبه سه چیز جمع شده
 است که آن سبب دشواری است اول آنکه کار می باریک است
 دوم آنکه زبانی سخت است سوم آنکه خطر عظیم است اما باریک کار
 از آن است که جایهای ریاد و عجب در عملها بغایت دقیق و پنهان
 است هرگاه که خال چنین باشد مطلع نشود و بران مگر عالمی و انا
 و بعیت در کار دین و بیدار دل و احتراز کننده چون چنین است
 چگونه میشود و بواسطه غافلگی از علماء نیش پور و احکامات که در
 عطا و ستمی رحمت الهیه چنانکه بیافت و در یافتن آن بقدر

امکان احتیاط کرد پس در بازار برو چون بر بزار عرض کرد
 بزرگوار و با قیمت اندک کرد و گفت دیدن جامه چندین عیب
 است و عطا در گریه شد و بسیار بگریست چنانکه بزرگوار ایشان
 شد و به معذرت پیش آید و گفت که بهای این هر چه مطلوب
 است بستان و عطا گفت گریه من ازین نیست که تو گمان میری
 من این صنعت را بیکو دانم و بقدر امکان دیدن جامه احتیاط
 کردم و تا دین پنج بخی نباشد چون بر کسی عرض کردم که به
 عیبها و انا بود چندین عیب در وی پیدا کرد که من از و غافل
 بودم پس چگونه باشد عیبهای ما چون عرض کنند بر خدای تعالی
 فرود آید چندین عیب و نقصان در وی پیدا شود که ما امروز از آن
 غافلیم و یکی از صلا گفته است رحمت الله علیه که شبی بوقت سحر
 بالای بام که نزدیک شارع عام بود و سوره طه میخواندم چون
 تمام کردم در خواب شدم و شخصی را دیدم که از آسمان فرود آمد
 و در رویت او کاغذی پیش من آنرا بکشد و دیدم که سوره طه
 نوشته است و در زیر هر کلمه و جمله شصت گشته مگر زیر یک کلمه که

داشت که این کلمه نیز خوانده ام چرا در زیر این ثوابی ثبت نیست
 آن شخص گفت راست میگوی خوانده : و ما نیز ثواب آن
 بنشینیم : و لیکن منادی ندا کرد از زیر عرش : که آن را
 یک کشید : پس آنرا محو کردیم : آن مرد گفت که هم در ثواب
 بگریسیم و گویم چرا چنین کردید : گفت چون بدین کلمه رسیدی
 بروی در شایع تمام میگذاشت : بسبب او او را خود درین کلمه
 باشد کردی ثواب این کلمه یاد رفت : اما شخصی آنست که ریا
 در عجب افقی عظیم اندر در یک لحظه واقع شوند : و با باشد که عباد
 نوبت سال را باطل کند : حکایت کرده اند که مردی سفیان
 نوری را صاحب او را مهان خواند : پس آن مرد اهل خود را
 گفت : طبقی که درج لیل آورده بودم بیاید : بلکه آن طبقی
 که درج دوم آورده ام بیاید : چون این گفت سفیان ج سو
 او بیاید : و گفت ای سگین بودج را بده و کلمه باطل کردی : اما خط
 عظیم از پهار و جوه است : یکی آنکه خدای تعالی ملکی است عظیم
 جمال او را نهایت است : دوم مرا و بر تو نهادن ثبت میباشد

سوم آنکه ترابردنی هست میووب بعیب های پنهانی : و آلوده
 به آفت های بسیار : چهارم کارهای مخوف اگر واقع شود در آن
 زلزله یا تساع نفس سوی اوست : پس محتاجی که بیرون آری
 عمل صافی است ^{مطلبت} الم از بدنی میووب : و نفسی مانع به بشره برده ای که
 مر حضرت خدای تعالی را بشاید : تا جلال و عظمت او در کثرت نعم او
 بر تو باقی ماند : و الا فوت شود و مرترا رنجی عظیم که در نفس نفوت
 شدن آن مسامحت نتواند کرد : بلکه باشد که در مصیبتی افتی که
 طاقت آن نداری و این والله که کاری عظیم است : اما جلال و
 عظمت خدای تعالی بمشابهی است که ملائک مقرب شب روز
 در خدمت او ایستاده اند : و خدمتش میکنند : تا بعضی از ایشان
 از روز آفرینش در قیام اند : و بعضی در رکوع اند : و بعضی سجود
 اند : و بعضی در تسبیح اند : و بعضی در تهلیل اند : و قائم قیام خود
 تمام کند و در رکوع : و در ساجد سجود و در تسبیح : و در تهلیل
 تهلیل تا نفع نمود : و چون از چنین خدمت عظیم فارغ شوند خدا
 کند بیکبارگی و بگویند سبحانک ما عبدناک حق

عبادتک و محمد سید المرسلین و خیر العالمین صلی الله علیه و آله
 میگوید که احصای ثناء علیک انت کما اثبت علی
 لفسیک یعنی نتوانم ثنا گفتن بر تو چنانچه تو ثنای خویش خود گوئی
 اما ثمت خدای تعالی بخدی است که شمار آن ممکن نیست چنانکه
 گفت و ان لغد و النعمه الله لا تحصوها روایت کرده
 اند که مردمان را بر سه دیوان عرض کنند یکی دیوان نیکی و دو
 دیوان بدی و سوم دیوان نعمتها پس نیکیها برابر نعمتها دارند
 تا جمیع نیکیها در مقابل نعمتها برود و بدیها باقی ماند و حکم در آن
 مرخصه است هر چه خواهد بکند اما عیبهای نفس و افات آن
 در آن خود بر یکی را پیش ازین در محل خود ذکر کرده ایم و کار دشوار
 آن است که بنده هفتاد و سال زحمت بیند در عبادت و او غافل
 ماند از عیبهای خود و بس باشد که هیچ یکی ازین قبول نمیکند و بسا
 باشد که سالها زحمت بیند و بسیک ساعت همه را باطل کند و
 و بزرگترین خطا ازین همه آنست که بسا باشد که خدای تعالی سبوی
 بنده نظر کند و او مشغول است به دنیاگردن و عبادت ظاهری

خود را مرخصا بر کرده است : و باطن خود را برای خلق پاک
 براندا و را از در خود راندنی که باز خوانند : از علمی شنبه ام
 که حکایت کرد از حسن بهری رحمه الله علیه که او را بعد از مرگ
 در خواب فریدند : از خاشاک پرسیدند : گفت که خدای تعالی
 مرا پیش خود به ایستانید : گفت حسن بای و میداری آن روز
 را که در مسجد نماند : اردی : چون دیدی که مردمان سوی تو
 می نگرند نماز بهتر گزاردن گرفتی : تا اگر اول نماز تو برای من
 خالص نبودی امروز از در خود ترا براندمی : و یکبار از خود ترا قطع
 کردم و بسبب باریکی کار و صعوبت خداوندان بصیرت بر
 خود تیر رسیده اند تا بعضی از ایشان ^{بسیار} جمیع محل خود که مردمان آن را
 دانسته اند اعتبار نکرده اند : حکایت کرده از ابوالبریه
 رضی الله تعالی عنهما که گفت بر عمل که آنان من ظاهر شود آنرا
 در حساب نگیرم : و دیگری گفته است که نیکی های خود را با چنان
 پنهان دار که بد بهاء خود ، پنهان میداری : و دیگری گفته
 است اگر توانی که خبری بکنی نهان کن : پس از این چنان

مصلحت می بینم که خبری مرویست از رسول الله صلی الله علیه و سلم
 اینجا ثبت کنم: روایت کرده اند از ابن مبارک است از مردی
 که آن مرد مرعاض را گفت رضی الله عنه: بگوشت من حدیثی از
 رسول الله صلی الله علیه و سلم که شنیده و یاد گرفته و هر روز آنرا
 میخوانی بسیار شایسته و وقتی که در آن است معاذ را گفت میگویم
 پس بگریست گریستن دراز و گفت: **وَأَشْوَكَاهُ إِلَى رَسُولِ**
اللَّهِ وَإِلَى لِقَائِهِ پس گفت که وقتی نزدیک رسول الله صلی الله
 علیه و سلم بودم پس سوار شد و مرا پس خود سوار کرد و چون
 فذری بر فتم رسول الله صلی الله علیه و سلم سر سوی آسمان کرد
 و گفت حمد مرخدا می را عرض جل که حکم کند در مخلوقات خویش چه
 خواهد پس گفت یا معاذ **كُنْ لِقَائِكَ يَا مَعْزُومُ الْمُسْلِمِينَ**
 گفت حدیثی میگویم ترا اگر آنرا گناه باری ترا نفع کند: و اگر
 ضائع کنی حجت تو نزدیک خدای تعالی بریده گردود ای معاذ
 خدای تعالی پیش از آنکه آسمانها بیاوردید بهشت فرشته بیاورد
 و هر روزی از درهای آسمان یکی را از ایشان دربان کرده

چون که از آن کاتبین که ایشان را قیام عمل می کنند عمل شده که
 از باب او تا مشایخگاه عبادت کرده باشد به آسمان برزند و چون
 نور خورشید چون به آسمان اول رسد بر گرد آن بند نشاند
 بسیار گویند فرشته که در آسمان اول است گوید که این عمل
 بر روی آن بنده باز نیند که من فرشته غنیبت ام مرا
 خداوند من فرموده است که کسی که مردمان را غیبت کند و کار
 عمل او در راه مد که از خود گذرد پس از کرام کاتبین عمل شده و
 به برزخ غیبت نگردیده باشد چون به آسمان دوم رسد فرشته
 که موکل است بر آسمان دوم گوید که آن عمل بر روی آن بنده
 باز نیند که مراد او این عمل عرض دنیاوی بوده و مراد فرموده که
 عمل او در راه مد که او بدین عمل دنیا طلب کرده است پس
 کرام کاتبین عمل شده و یک سر بند از صدقه و روزه افکار و حج
 عبادت و وصل رحم و فرشتگان تا به آسمان دوم بران عمل
 شد گویند چون به آسمان سوم رسد فرشته آسمان سوم گوید
 ای بنده این عمل بر روی دی باز نیند که من فرشته غنیبت ام

در میان مردمان تنگبرگرویی : مرا دوستوری نیست که عمل او را
 و هم پس علی بنده دیگر همچون ستاره درخشنده از بسج و
 انجیل و نماز و حج و عمره ببرد : چون به آسمان چهارم رسند
 فرشته آسمان چهارم بگوید : به ایستید و این عمل بر روی او باز
 ننشاند که من فرشته چهارم نگذارم که عمل وی از من درگذرد که
 او هیچ کاری ننکرده است که نه عجب در میان آوردی پس علی بنده
 دیگر به برنده همچون عروس آریسته که او را جلوه کنند و فرشته
 آسمان پنجم گوید که این عمل بر روی او باز ننشاند که من فرشته
 ششم او را بر روی بر خلق به نفع وی : و حسد کردی
 بر کسی که عمل آموختی : عمل او را راه ندیم که از من درگذرد و پس علی
 بنده دیگر به برنده آسمان ششم همچون افتاب از نماز
 و روزه و حج و عمره و زکوة و بیروی شاکوین فرشته آسمان ششم
 گوید که آن عمل بر روی او باز ننشاند که او بر هیچکس حق حسد نکرد
 و بر تمام خلق شادی نمودی : من فرشته ششم نگذارم که
 عمل او از من درگذرد و پس علی بنده دیگر به برنده آسمان

سبقت از نماز در روزه و صدقه و تقوی و مجاهدت و شکران آسمان
 ششم گماشتن موافقت بخوزه بران عمل شناگویند و این عمل
 همچون آفتاب روشن می‌بخشد؛ چون با آسمان پیوسته‌اند
 فرشته آسمان هفتم گویند بایستند و این عمل بر بعدی او ازین
 من فرشته چهارم و صاحب این عمل جاه مراد بود نزدیک مرگ
 نگذارم که این عمل ازین درگذرد؛ که من مأمورم بران که هر عمل کنای
 برای خدای تعالی نباشد آن را راه مده؛ پس عمل بنده دیگر
 از نماز در روزه و زکوة و حج و عمره و خلق حسن و خاموشی و ذکر
 خدای تعالی؛ هرگاه که اینچنین عمل ملاک بگذرانند از هفت آسمان
 و همه حجابها به‌شوند؛ تا برسند بخدای تعالی؛ و پس خدای تعالی
 بایستند و برین بنده به عمل صالح گواهی دهند؛ خدای تعالی گوید
 شما کتابیان بودید بر عمل بنده؛ و من کتابانم بدایچه در دل آید
 و مراد او ازین عمل من بنوده ام؛ و میدانم که مراد او ازین عمل
 بود و باد سنت من که آدمیان را مغرور گردانید؛ و مرا مغرور
 نوازند که من غیب دانم؛ و بدایچه در دلهاست مطلع ام؛ و اینها

و آشکارا امید انهم بر و باو لعنت من و لعنت ملائکه هفت آسمان
 و زمین و دست هزار فرشته گمان که با او بوده اند بگویند یا رب بر و
 باو لعنت تو و لعنت ما همه و لعنت کشتگان ما پس معاذ بکر است
 و لغره بر و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ازین چگونه نجات
 باشد که تو گفتی که گفت با معاذ پس روی پنجه خود کن در یقین
 معاذ گفت تو رسول خدائی و من معاذ و مرا چگونه نجات خلاص
 باشد گفت ای معاذ اگر در عمل تو تعصیر باشد زبان خود را گداخته
 از غیبت گفتن و به عیبی که در آن مبتلا باشی دیگری را عیب کن
 و بخوار گردان دیگری خود را عزیز کن و بعمل خود ریا کن و در دنیا
 چنان مشغول مشو که کار آخرت فراموش کنی و خود را از مردمان
 بزرگ بدان که از خیر است دنیا و آخرت بریده مانی و در مجلس خشن گو
 ماردمان از خلق بد تو اجتناب نکنند و تنهای مروان را بنزدان
 بمن تا سگان و دغ ترا پاره کنند گفت یا رسول الله که طاقت آرد
 این خصلتها را گفت ای معاذ آنچه من ترا گفتم آسان است ^{که باید} هر کسی
 خدای تعالی بر و آسان کند و بکنده است مرزا این یک

خصلت که مردمان را همان خواهی که خود را: و آنچه خود را نخواهی را
 را نخواه؛ چون چنین کردی مسکات ماندی؛ آن مرد گوید معاذ
 بعد شنیدن این حدیث چندان قرآن نخواندی که این حدیث را
 پس ای مرد چون این حدیث صعب و پیچیده است و کلام
 و لها و شکننده پشت و پهلو باشد بفرستی جنگ بجای خود نشین
 و به تضرع و ذاری ملازم در او باشی؛ که این کار نجات نیست مگر
 برحمت او؛ و سلامتی نیست مگر بتوفیق و عنایت او؛ پس بسیار
 شواذ خواب غفلت تا ملاک نشوی **فصل الحاصل** چون نیکو نظر
 گردی و قدر طاعت خدای تعالی دیدی و عجز و ضعف و جهل
 خلق مشاهده کردی؛ پس بدیشان التفات کن؛ و ترک شنا
 و مع و تعظیم ایشان گیر؛ که در این هیچ فائده نیست؛ و چون خست
 حقارت و برعزت زردان دنیا دیدی؛ بطاعت خود و بنابر خواه
 و بگوی که ای نفس تنهای سرور و کار عالمیان بهتر و با عظامت و کیا
 فانی؛ و ای نفس ترا ممکن نیست که برین طاعت نصرت ابدی را
 حاصل کنی؛ پس کم بهستی کن؛ بهی که چون بگوئی بر بر دستند

چگونه قیمت او زیاده شود پس بلندستی و بلند پیری من و دیگر
 خدای تعالی بخیر و شوی و همچنین هرگاه که نیکو تامل کردی و نعمت بزرگ
 خدای تعالی بر خویش دیدی بتوفیق دادن بر طاعت و بر دفع کردن
 موانع و دیگر کوی که ای نفس منت مر خدای راست که این همه از لطف
 ثمیم دوست و شرم دار از التفات کردن بعمل خود پس چون
 مواظبت کنی بدین اذکار و بر دل خود مکرر کنی و از خدای خود بشت
 طلبی و تر از التفات کردن بر خلق و عجب کردن بعمل خود باز
 دارد و در محض اخلاص برانگیز و طاعت پاک و عبادت مقبول
 حاصل آید پس تامل کن ای مسکین و از جمله غافلان مباش
 و چون چنین کردی که گفتم از جمله مخلصان شدی و منت
 مر خدای را دانستی و این عقبه با تیر
 پس انداختی و از آفتها سلامت
 ماندی و نجات یافتی

و الله الموفق

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

عقبة ششم و این عقبة ششم است

بر تو باوای طالب عبادت بعد از قطع کردن این عقبات
ظفر یافتن بمقصودات از عبادات سالم از آفات به مجرد
شکر گفتن مرخدا می را بدین نعمت عظمی و عطیه کبری و در جواب
حمد و شکر بر تو بسبب درو چیرست یکی برای دوام نعمت دوم
برای حصول زیادت و اما دوام نعمت پس بدین سه شکر قید نمیشد
که بدو دوایم و قایم ماند و تبرک دی بر اهل شکر و خدای تعالی عزوجل
و حق تومی گفت فکفرت بالبحیر الله فاذا فکها الله
لباس الجوع والخوف بما کالوا ایضننننن و یعنی کافر
شدند به نعمتهای خدای تعالی این بحث نماید بشما را خدای تعالی
گرستی و ترس بسبب کفر آن و حصول گفت صلی الله علیه و سلم
و شکی است پس قید کنید او را بشکر و اما حصول زیادت است
که چنانکه شکر قید نعمت است مگر زیادت هم است خدای تعالی گفت
لئن شکرت لزدنک منکم یعنی اگر شکر گویند شمار انمت زیاد کنیم

الشکریة لثمة الوجود و حصول ثمة الشکر و
شکر و

النعمة و حشیش و شد و عا بالشکر و

۹۰

و سید حکیم چون بنده را به بندگی که بخت نعمت قیام نموده است
 بفرموده مرا و را بدوین نعمتی دیگر که والا نعمت داده از و باز بفرموده
 و بفرمان نعمت مبتلا گردانده و پس ازین بدو که نعمت با برودم
 است دنیاوی و دینی و دنیاوی بر دو نوع است نعمت نفع
 و نعمت دفع و نعمت نفع آنست که ترا مصالح و منافع داد و منافع
 بر دو نوع است یکی صورت تمام با سلاصت و عافیت و الهام
 تدبیر و دوم لذتها از طعام و شراب و لباس و کنج و غیر آن
 و نعمت دفع آنست که دفع کرد از تو مضرتها را و مضرت بر دو نوع
 است یکی دفعش بدینکه سلامت داشت ترا از جای ماندگی و
 جمیع آفات و علتهای که در نفس باشد و دوم دفع کردن مضرتها
 از انواع عوالت بتوالی حق شود مثل قصد کردن دشمن از آدمی و
 پری و سبع و هوام و غیر آن و اما نعمت دینی بر دو نوع است نعمت
 توفیق و نعمت عصمت و نعمت توفیق آنکه داد بتواند بر اسلام
 دوم برکت و سوم مطاعت و نعمت عصمت آنکه عصمت داد
 ترا اول از کفر و شرک پس از ضلالت و بدعت پس از سایر معاصی

و این که حکیم این عباد را بشود

و تفصیل این نعمتها مذکور شد و شمار نتواند کسی بجز خدای تعالی که ترا
راوده است چنانکه گفت **وَ اِنْ كُنْتُمْ تَحِبُّونَ النِّعْمَةَ اللَّهُ لَا يُخْصِنُ**
یعنی اگر خواهید که نعمتهای خدا بر شما را کند نتوانید پس ندانید
و عالم اینهمه نعمتها که گفتیم و زیادت ازین بر هر یکی که دهم انجا نرسد مثل
تیک چیز است **وَ اِنْ حَمْدُكَ كَرِهَتْ لِمَنِ خُسُوفٌ** که مراد از این
قیمتی باشد و در اینجا نیز فائده بود واجب بود که از وی هیچ
حالی غافل نباشی که جوهری قیمتی و کیمیا می عزیز است و المبدأ الموقن
سوال اگر گوئی که چیست حقیقت حمد و شکر و چیست معنی این
هر دو جواب بدانکه علما فرق کرده اند میان حمد و شکر که
حمد از قبیل تسبیح و تهلیل است پس از افعال ظاهر باشد و شکر
از قبیل صبر و تقوی است پس از افعال باطن باشد و در بعضی دیگر
به فرق گفته اند که حمد مقابل نوم است و شکر مقابل کفران است
و در بعضی دیگر گفته اند که حمد عامتر و بیشتر است و شکر خاص و اندک
تر است چنانکه خدای تعالی گفت **وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ**
الشَّاكِرُونَ یعنی اندک اند از بندگان من شکرگزارانند

پس ثابت شد که بر یکی از از حمد و شکر معنی دیگر است پس حمد
 گفتن شناخت بر کسی بفعیل نیکی این بود مقتضی کلام شیخ من رحمه
 علیه السلام که شکر و معنی او سخن بسیار گفته اند این عباس
 رضی الله تعالی عنهما گفته است که شکر اطاعت کردن است
 به جمیع جوارح هر چه در کار خود را در سر و علانیه و یکی از مشایخ ما
 گفته است رحمه الله علیه که شکر ادا کردن طاعتهاست و ظاهر
 باطن پس رجوع کرده است و گفته که شکر اجتناب از معاصی است
 و در ظاهر و باطن و دیگری گفته است که شکر نگاہ داشتن دل و
 زبان و جمیع ارکان است باینچیزی ازین سه چیز هیچ وجه معصیت
 نکند و فرق میان این قول و قول شیخ من آنست که این نگاہ
 را معنی زائد داشته است بر اجتناب کردن از معاصی و اما
 اجتناب پس نیست آن اجتناب مگر این که گناهی نکند وقت
 و داعی آن بی آنکه در نفس معنی موجود و محصل باشد که کند
 بدان مشغول باشد و از گنایان بدان معصوم و شیخ من گفته است
 که شکر تعظیم منعم است بر مقابل نعمت او بیکه از جنای منعم

حمد و شکر از جنای است
 و شکر در باطن است

انکسوان او مانع نشود و اگر بگویم که تقطیع محسن است بر مقابله احسان
 تا صبح شود و شکر از خدای تعالی مرئوسه را بهم نیکو است و در شکر
 تفصیل است که در کتاب احیاء العلوم شرح کرده ام و لیکن
 حاصل آنست که شکر از بنده عبادت اله تعظیم است که مانع نشود از جفا
 نمودن کسی که احسان کرده است بسوی او قال باید کردن احسان
 محسن است و آن حسن حال شاکر است در شکر او و در حق حال کافر است
 در کفر او و گوئیم من بکترین چیزیکه حق منعم است به نعمت در آن
 آنست که نعمت او را سبب معصیت او سازد و وجه تبارک است حال
 کسی که نعمت منعم را سلاح عصیان او سازد پس آنچه بر بنده اثر
 شکر فریضه است آنست که باشد در روز تقطیع خدای تعالی آن مقدار
 جائل شود میان او و میان معاصی بر حسب یاد کردن نعمتهای او
 چون این کرد آنچه اصل است در شکر کجا آورد پس باید که در عبادت
 نیز جود و جهد بلیغ نماید و بنحویت قیام کند از آن که آن نیز از حقوق
 نعمت است اما از نگاهداشتن معاصی چاره نیست و الله اعلم
 اگر کوئی که موضع شکر کدام است جواب بداند موضع شکر نعمت

دینی در دنیا نیست : اما سختیها و مصیبتها در دنیا و نفس و اهل و
 مال درین سخن گفته اند که اینجا بر بنده شکر واجب است یا نه بعضی
 گفته اند که در سختیها و مصیبتها شکر واجب نشود ازین رو که مصیبت
 است بلکه صبر واجب است : اما شکر بر نعمت باشد : و بعضی گفته
 اند که بیع شدنی و مصیبتی نیست که در مقابل آن خدای تعالی را نعمتی
 نیست پس شکر واجب شود بدان نعمت تا که مقتضی است مصیبتها
 نه بر نفس مصیبت : و آن نعمت تا که در مقابل مصیبت است : آن است
 که این عمر رضی الله تعالی عنها گفته است مبتلا نشدم به بلای مگر آنکه خدا
 تعالی را بر من در آن چهار نعمت بود یکی آنکه آن بلا در دین نیفتاد
 و دوم آنکه بلای ازین سخت تر نیفتاد : و سوم آنکه از رضا و اولی
 محروم نکرد : و چهارم آنکه امید ثواب دارم بر بلای او نه صبر و بعضی
 گفته اند که یکی از نعمتها این است که بلا اقام نیست : و ثواب و ایمان است
 پس واجب است مرئیه را شکر بر نعمتها که مقرون به بلا است : و
 اولی نزدیک شیخ سباین است که پرسیدند دنیا شکر واجب است یا نه
 شدید از روی حقیقت نعمت نیست از آنکه بنده را در مقابل آن

در عاقبت ثوابی است که در مقابل این شدائد ناپا چیز است
و کدام نعمت باشد بزرگتر از این ؛ و این یکی مانند داروی تلخ
بخوراند و یا ترا قصد و یا حجامت کند بسبب علتی که در اثر آن
علت خلاص یابی ؛ پس شک نیست که آن خوراندن دارو و پرو
آوردن خون بقصد و حجامت نعمتی است بزرگ اگر چه از روی عورت
مکروه است و طبع از وی متفرست و همچنین است حکم شدائد دنیا
به بنی که خدای تعالی فرموده است قَعَسَىٰ اَنْ تَكُوْنُوْا شِدَّةً وَّ تَحْمِلَ
اللّٰهُ فِتْنَةً خَيْرًا کَثِیْرًا یعنی شاید که خیری را دشوار دارید و
خدای تعالی در آن خیر بسیار نهاده است سوال اگر گوئی که شکر
افضل است یا صبر جواب بدانکه بعضی گفته اند که شکر افضل
است از آنکه خدای تعالی گفت وَقَلِیْلٌ مِّنْ عِبَادِیَ الشَّکُوْرُ
یعنی بندگان شکر گوینده من اندک باشند پس شکر از صبر
اخص خاص گردانیده و حق تعالی در لوح نوح علیه السلام گفت
اِنَّهٗ کَانَ عَبْدًا شَکُوْرًا یعنی نوح بنده من شکر گزار بود و در
حق ابراهیم علیه السلام گفت شَکُوْرًا لِّمَنۡ اَعْطٰهُ اِحْتِسَابًا یعنی

برایم شکر کرد و به نعمتها برگزیده خداوند تعالی و وسیله دیگر آنکه شکر منزه
 انعام است و اینها بزرگ گفته است اگر نعمت و بند و شکر کنم
 تر از آن دارم که بلا و بند و جبر کنم و بعضی گفته اند که مبر الفضل است
 از آنکه در جبر مشقت بسیار است پس ثواب او بسیار باشد و نیز
 او بند تر و خدای سبحان گفته است در مع یوب **إِنَّا وَجَدْنَاهُ**
صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ یعنی یافتیم ما یوب را صابر
 نیکو بنده ایست یوب باز گردنده بخدای و گفت **إِنَّمَا أُوتِیْتُ**
الصَّابِرُونَ أَجْرُهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ یعنی داده شوند صابران
 مزدی بی حساب و خدای تعالی گفته است **وَاللَّهُ يَجِبُ**
الصَّابِرِينَ یعنی خدای تعالی دوست دارد صابران را گفتیم
 من که شکر گویند به حقیقت نباشد مگر صابر و صبر کننده به حقیقت
 نباشد مگر شاکر از آنکه شاکر در دایره محنت خالی نیست از محنتها
 که بران صبر خواهد کرد و صابر خالی نیست از نعمتهای که بران شکر
 خواهد کرد که بالا گفته ام که سختی با حقیقت نعمت است پس چون
 خبر در چنینها کوی که به حقیقت شکر گفت و وسیله دیگر آنکه شاکر من

خواهد کرد و نفس خود را از کفران داین صبرست از عصیت و نیز
 حساب بر مشق و باز خواهد داشت نفس خود را از جزع و این بشکرت و فضل
 بر تو باد ای مرد بقطع کردن این عقبه اندک مؤنت بسیار نفع
 بجهد تمام و تامل کن مدین دواصل یکی این نعمت کسی دادند که او
 قدر داند و قدر نعمت شاکر داند و بدلیل همین آلت که خدای تعالی
 حکایت کرد از جناب کفار و ذکر کرده است بر ایشان اَلْهَوَاءُ کَاِیْمٌ
 مِنَ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ مَوْنٌ یَّکْسِبُ الْاِیْسَ اللّٰهُ یَا عَلَمٌ بِالشُّکْرِ بِ
 منی چنان باشد که این جابهلان گمان بر بند که نعمت عظیم دست
 کریم کسی دادند که او را مال بسیار باشد و بزرگ زاده باشد پس
 بگفتند که چیست خدای تعالی این فقیران را چندین نعمت دینی
 عظیم داده و ما را نداده جواب گفت پدر سخن که الْاِیْسَ اللّٰهُ یَا عَلَمٌ
 بِالشُّکْرِ بَیِّنٌ تقدیر کلام چنین است که سید کریم نعمت کسی را دهد که قدر
 او کند و نه آنکه بدین روی بدو آورد و او را بر همه چیز بزرگتر
 و از شقیتهائی که در راه اوست تحمل کننده و تنگ نیاید و همیشه بر در او
 ایستاده شکر گوید و در علم سابق با بود که این ضعیفان نعمت

نتوانند دانست و بشکر آن قیام خواهند نمود پس ایشان را بگویند
 ای کسانی که بدین نعمت از شما بهر کسی که گریه مال و جاه شما را است
 و بر لب شما را در دنیا اعتبار نیست از کوه شما نعمت چشم دنیا را
 نعمت میباشند نه دین حق و معرفت را نه و همه جان و مال خود را در
 جاه دنیا میکنند و اما این ضعیفان خود را می شناسند و جاه آنها
 خود را در راه ما بذل میکنند و بدان پاک نمیدارند ایشان را نعمت
 دانسته اند به سخن این نعمت عظیم و منت کریم شده اند و من میگویم
 حال همه مردمان که خدای تعالی ایشان را به نعمتی بخشیده و گردانیده
 است از نعمت دین از علم با عمل بجهنم است یعنی هر کس را از ایشان
 یابی بخار است به بزرگی نعمت و تعظیم کننده آن و جهد کننده و تحصیل
 آن و قیام نمائنده بشکر آن بود و هر کس را به این نعمت محروم کرده
 یابی مراد از جاهل به بزرگی نعمت و غافل از شکر آن است از آنکه اگر تعظیم
 علم و عبادت در دل بازاریان عوام آنگنان بودی که در دل غلام استبداد
 است بازار را بر علم و عبادت بزرگتر بداند نه چینی اگر فقیهی باشد که
 مشکل داند او را حل شود چگونه خوشی شود و چنان پندارد که چنان

هزار دنیا ریافت : و بسا باشد که در بسط دینی سالی تفکر کند
 بلکه بسا باشد که ده سال و بیست سال زیادت تفکر کند و این را
 بسیار شمرده و طول نکرده و چون معلوم شود معنی عظیم و نیستی بزرگ
 داند و خود را بدین تو فکر ترین تو اگر آن تصور کند بلکه بسا باشد که با آن
 یا متعلقی کامل که خود را در رغبت و محبت عالم بخواهد می بندارد و مثل این
 مسئله مشکل حل نشود و حق آن نماند باشد که اگر بر چنین در این مبنی طول شود
 و چون بکشد این را کاری بزرگ نه شمارد و همچنین کسی که بجز اینها
 بازگشته است و جتد جهد کند و چندان خود را پریاقت بگذارد و
 چندان نفس را از شهواتها و لذتها بگذارد و تا شاید که و قوت نماز
 چنانکه باید بر شود یک ساعت مناجاتی با صفت و جلالت حاصل آید
 و چون بدین طرز یا بدو ماهی یکبار یکک در سالی یکبار یکک در همه عمر یکبار
 آن را معنی بزرگ و نعمتی عظیم تصور کند و بعبادت خوش شود و خدا
 را شکر کند و آن زحمتهای بیداریها به هیچ نشمرده و پنی دیگر بر آن
 نیز کمال می برد که من در عبادت رغبت و لطم اگر محتاج شود و در
 حاصل کردن مثل این عبادت صفاتی به نقصان کردن لقمه

از افطار یا ترک کردن کلمه لایعنی یا دفع خواب ساعتی و نفس
 او بدان مساحت نمکند و اگر بر بیل ندرت عبادت با صفا
 او را حاصل شود، آنرا خود چیری نشتارده و بران شکر گوید
 بیک خوشی و شکر گفتن او نگاه باشد که در می حاصل شود یا
 خوردنی خوب یا نانی نخته یا خواب و راز یا سلامت تن می شود
 و بریدان گوید الحمد للہ هذا من فضل اللہ پس مثل این غافلان
 عاجز چگونه برابران نیک بختان و مجتهدان شوند و بنا برین معنی
 این مسکینان این چیز را محروم مانند او آن طالبان بران نظر
 یافتند و این قسمتی بود که احکم الحاکمین کرد و هو اعلم بالمعنی
 این است تفصیل علم انکه خدای تعالی گفته است الیس اللہ
 با علم بالثانیین پس نیکو فهم کن و حق او بگزار و بدین صبر
 چیز را که تو از روی بری آفرید هرگز از آن محروم نشوی مگر از حق
 نفس خود پس جهد کن و بکوش تا قدر نعمت خدای تعالی را
 و چنانکه حق بویست او را اعظم کنی تا طاعتی و ادائیگی و غیر حق
 فصل بداند کسی که قدر نعمت خدای تعالی نراند از نعمت

سلسله شود و دلیل برین قول خدای تعالی است و اثبات علیه
 نبأ الذی انبأه آیاتنا فالسلخ منها فالتبعه
 الشیطان افکان من الغاوین و لو شئنا لرفعناه بها
 و لکنه اخذنا الی الارض و اتبع هواه فکثر
 الکلب ان محمل علیه یلوث او تتركه یلوث
 ذالک مثل القوم الذین سگزلوا بآیاتنا فانقص
 القصص لعلهم یتفکروا و تقدیر این کلام چنین باشد
 که ما نعمت و اویم این بنده را نعمت عظیم در باب دین و دنیا
 رفیع کرامت کردیم تا نزدیک آجاء و منزلت او بزرگ باشد
 و لیکن ندانست قد نعمت ما و بسوی و نبای خیس حقیر میل کرد
 و مشهور نفس و منی را برگزید و ندانست که همه دنیا نزدیک ای بخت
 در مقابل نعمت دین بکمر میست از پریشانه پس همچون سگی باشد که
 قدر اکرام از انسانیت نداند و هر کرامت در پاره نان و استخوان که
 سدی او اندازد و تصور نکند و آنکه او را بر تحت نشاند یا میان خاک
 است یا شایسته و نیست را برگزید باشد پس این بنده تبا به کار چون

قدر نیست مانند است و حق کرامت تالشناخت و بدیناکی حقیر
 دولت خدای او مشغول شد پس نظر کردیم سوی وی بنظر سیاحت
 در صافه گردانیدیم او را در میدان عدل و حکم کردیم و در حکم حردت
 پس سلبت کردیم از خلقتهای کرامتهای خود و چون بریم
 از دل او معرفت خور و برین گردانیدیم او را از جمیع فضائل
 کرامتهای خود و بگردانیدیم او را همچون سبک رانده و شیطان
 از رحمت و روزانده لغو باشد من تحط پس اینجا قناعت کن
 بمشال ملک که بنده از بندگان خود را مکرر کند و جامه خاص خود
 او را پوشانند و بخود او را نزدیک گردانند و مرتبه او بالا ترازد
 همه بنایان و حاجبان کنند و بفراید او را بلام بودن بر و خود
 و در موضع دیگر برای او قصری بنا کند با مائید و کنیزگان و غلامان
 تا چون از خدمت باز گردد اینجا ملاک خدمت شده بنشیند پس
 اگر این بنده بجانب دربان ملک یا بجانب خربنده ملک بنشیند
 از این صفت و یا کسی را بیند که استخوان می خاند پس ترک خدمت ملک
 کرد و سوی او برگردد و دست بر او گذارد و پاره نان از خورشید

و در بان بستند یا استخوان از سنگ بر باید نه آنکه ملک در نیست
 اورا گوید که این سفله است که حق کرامت مانند است و قدر
 او را زان شناخت این مرد ساقط القدر و عظیم الجبل و بی تمیز
 جمله خلعتها از و بستانید و از دامن برانید این است حال
 عالم چون میل کند بسوی دنیا و این است حال عابد چون پیوست
 بواجب بعد از آنکه خدای تعالی او را به علم و عبادت مشرف گردانید
 پس بر تو باوای مرد بجهت کردن تمام در شناختن قدر نعمت خدا
 تعالی و چون ترا نعمت دهد دینی و بر تو باو که سوی دنیا التفات
 نکنی نمی شنوی که خدای تعالی با سید المرسلین چه میگوید و لقد
 اتیناک سبعاً من المثانی و القرآن العظیم و لا تعدن
 علیک الی ما صنعنا به انکرا و اجراً قنیم و لا تحزن
 علیهم تقدیر کلام خبان باشد که هر که او قرآن می داند واجب
 است بر او که نظر بسوی دنیای حقیر نکند و رغبت ننماید که حطام دنیا
 خدای تعالی بر همه کافران و فرعونیان و ملکیان و زندیقان و جاهلان
 و فاسقان که خوارترین خلق اند میریزد و باجد که در این نری سلسله

۱۰۱
دار پیغمبر این و مسد لقمان و عالمان و عابدان که عزیزترین
مخلوق اند باز میدارند و تا بحدی که بسیار باشد که یارزه نان و باره
جامه بنایند و به آن برایشان منبت می نهند چنانچه موسی
را گفت اگر خواستی شمار از منبت دنیا چند آن را دمی که چون
فرعون آن را بدیدی دانستی که او را مثل آن عاجز است و لیکن
دنیا را از شما دور میدارم و من با اولیای خود سخن کنم و ایشان را
از نعمتهای دنیا چنان نگاهدارم که شتران مشفق شتر خویش را
از گرسنگی نگاه میدارد و اینکه من ایشان را دنیا نمیدهم به سبب
خواری ایشان است بلکه از برای آنکه من ایشان را فردا ^{الضیاع}
کامل کرده است کنم پس اگر بصارتی داری درین کار باید یک
نیکو نظر کن و در نعمت های خدای تعالی حمد و شکر گوی خاصه
بر نعمت اسلام که این نعمت بزرگ است و حقیقت بدانکه اگر
تو در اول آفرینش دنیا آفریده میشدی و شکر نعمت اسلام می
آز آن وقت تا ابد هم حق آن نگذازده بودی و روایت کرده اند
که چون بشیر بر حقوب علیه السلام آمده بشارت یوسف علیه السلام

بداد یعقوب گفت بر کدام دین گذاشته با گفت بر دین اسلام
 یعقوب گفت اکنون نعمت تمام شد پس زنهار از شکر گفتن بفرست
 اسلام غافل نشوی و بر اسلام حالی امین مباش که اعتبار آخر
 کار را با باشد و وایت کرده اند که سفیان ثوری علیه الرحمۃ العظمی
 گفته است هر که از زوال ایمان بلیس باشد البته اسلام از وی بطلب
 نشود و شیخ من گفته رحمه الله علیه چون حال کفار و خلو ایشان در
 رنج بشنیدی بفرستی خود امین مباش ندانی که عاقبت کائنات چیست
 و سفیان ثوری رحمه الله وایا کفیی الله سبکم سبکم چنانچه
 کسی رکعتی گوید وقت نیم غرق شدن و از عارفی شنیده ام که
 گفت پیغمبری از خدای تعالی پرسید از حال معلوم ما بخورد و راندن او
 با چندان آیهنها و اگر امتهاء خدای عز و جل گفت چندان نعمتها
 که من اوداد ادم بیک روز هم شکر من نگفتم اگر در همه عمر یکبار شکر کرد
 هرگز آن نعمتها از دست بگرمی پس پدار شو امیر و از شکر
 غافل مشو و بقدر امکان بر نعمتهای شکرگویی تا بیلای زوال نیست
 مبتلا نشوی که در بعد از قبول و فراق بعد از وصال محنت دشوار است

و الله الموفق وفضل حاصل کارنامه چون در نعمتهای خدای شاک
 نیکو نظر کردی و این عقبات صعب بریدی و عملها حاصل
 گردی و از گناهان پاک شدی و موانع پس انداختی و عوارض
 دفع کردی و بر بوائست ظفر یافتی و از قوائح سلامت ماندی
 بسیار حاصل شد مرثرا از خلغهای شریف و مرتبه های بلند
 پس تامل کن در این بقدر عقل خود و بشکر گوی بقدر طاقت
 خود و مشغول کن زبان خود را بحد و ثنای او و دیگرین مل خود
 بقطعت او و باز پیش بقدر امکان از معصیت او بگریز
 و از شکر غافل شوی باز گرد و بشکر گوی و بگو ای خدایا
 کریم خیا که در اول فضل کردی بی استحقاق تمام گردان بفضل
 خود بغیر استحقاق و بالبحاج دست بالا کن و بگو رَسَّالَ الْوَحْيِ قُلُوبُ
 اَعْدَا اِذْ هَدَى ثَنًا وَهَبَ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ
 اَنْتَ الْوَهَّابُ ای پروردگار ما را بپیش کنان و با ما را بسوی خود
 بعد از آنکه راه راست نمودی به بخشش ما را از نزدیک خود رحمتی که تو
 بخشیده + و بپسسته از زایل شدن این نعمتها خائف باش که

خطر بزرگ است : چنانکه گفته است که مصیبت بخت در عالم هیچ
 چیز است : یکی بخوری در غربت : دوم در ویشی در پیری : سوم
 مرگ در جوانی : چهارم گوری بعد از سنای : پنجم فراق بعد از
 وصال : و همچنین بیتی که خدای تعالی ترا داده است شکر مگوی
 چون این همه کردی از جمله عارفان : و عالمان : و دانشمندان :
 و طهاران : و زاهدان : و مجرولان : و غایبان : و غایبان : و غایبان :
 و متقیان : و ناصحان : و صابران : و خائفان : و خاشعان :
 و متواضعان : و راضیان : و راجیان : و محاسنان شدی :

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ سوال
 اگر کسی که چون کار بدین سختی و دشواری است پس که باشد کسی که
 عبادت کند و بدان بمقصود رسد : کدام کس را قوت آن باشد
 از این بر الط با آرد و جواب بدانکه خدای تعالی گفته است
 وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ وَاللَّهُ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ
 لَا يَشْكُرُونَ لَا يَعْلَمُونَ : یعنی بیشتری مردان ندانند و شکر نگویند
 و با این مردان نیست بر کسی که خدای تعالی مردان کند بیشتر

عزیز و عزیز و عزیز و عزیز

چند کردن و در خدای تعالی راه راست بنویسند چنانکه گفت
 وَالَّذِينَ جَاءُوا قَافِلِينَ فَلَهُمْ أَجْرٌ كَمِ الْأَجْرِ وَأَوْفَوْا بِعَهْدِكُمْ
 إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْهَوْنِ عَنْ عَمَلِكُمْ بِمَا نَعَىٰ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ عَمَلِكُمْ
 فَتُؤْتَوْنَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
 یعنی کسی که بیاورد و بر سرستی که ما با نیکوکارانیم و چون
 بنده ضعیف بدیچا بروست قیام نماید گمان بری بنده
 پروردگار قید و غمی در حتم که ترا ضایع گذارد و برگزیند
 إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ **سوال اگر**
 کسی که عمر کوتاه است و این عقبات دراز و سخت است
 پس چگونه عمر وفا کند که آدمی این همه شرایط بجا آورد این
 عقبات را قطع کند **جواب** ای جان بدانکه هر گاه عقبات
 بس دراز است و دشوار و طول و سخت دشوار و لیکن
 چون خدای تعالی خواهد که بنده را برگزیند و راه دراز را
 کوتاه کند و دشوار را آسان گرداند و جدوی تا بعد از
 قطع این عقبات گوید: چه نزدیک است این راه و کوتاه
 است و چه آسان است این کار و من نیز همین کلام

سأل

چون برین غایت رسیدم که کسی باشد که این عقبات را در محقق
 سال قطع کند و کسی باشد که در بست سال و کسی باشد که در ده سال
 و کسی باشد که در یک سال قطع کند و کسی باشد که در یک ماه قطع کند و یکی
 در هفته و یکی در یک روز و یکی در یک ساعت قطع کند و ناگهی باشد که
 قطع کند بتوفیق خاص الهی که یک لحظه پیش نبوده و پیشی که انصاف
 الهی را دست ایشان یک لحظه پیش نبوده که چون در ملک خود شایسته
 تیر و زنده گفتند ربنا رب السموات والارض حاصل
 ایشان را معرفت و بیدیدند آنچه درین راه است از دقایق
 حقایق و قطع کردند این ماه را و در خطه مفضان و متوکلان
 و مستقیمان شدند و این همه راه ایشان را مقدار یک ساعت و
 یک لحظه حاصل شد و در پیشی صحرا فرعون را که نبود مدت ایشان
 که یک لحظه چون درین صحرا موسی علیه السلام را گفتند اصحاب
 رب العالمین ربنا و خادون و در راه بیدیدند
 و قطع کردند و در ساعتی یک کمتر از ساعتی از جهل خارقان شدند
 در ارضی شدند و قضا و ضایع شدند و بر ملا و سنا کردند بر شمشیر

و مشاق شدند به لقای جدی جل جلاله تا یکبار ندیده بودند
 لَا أَهْبَهُنَّ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ یعنی نیست زبانی کن هر چه
 پیشوایی که مابوسی پروردگار خویش باز گردیده ایم حکایت کرد
 اند که ابراهیم او را بود چنانکه بود از کار دنیا روی بگردانید این
 راه بصدق سلوک کرده نیکوشت بروی مگر مقداری که
 از بیخ تابردم رسید چنان شد که مروی از پل و آب می افتاد
 اشارت کرد که بهایت آن مرد و هوا به استاده و خلاصی
 و در آنچه تخریب کنی بود در عمر بسر آمده و در بازار بصره می فروختند
 شش در غایت نمیکرد و بسبب آنکه عمرش بسر آمده یکی از بازارگان
 بروی رحم کرد و بمقدار صد درم بخرید و از او کرده بباغچه این راه
 اختیار کرد و عبارت پیش گرفت یک سال تمام نشده بود که
 عابدان بصره و علما بنیازت او آمدن گرفتند بسبب بزرگی و شرف
 او اما آن کسی که خدای تعالی در باب او عنایت نکند و او را
 به نفس او باز گذارد و بسا باشد که در یک شتاب از شاخهای یک
 عقده ششاد سال بماند قطع نکند و بنیالید و فریاد کند که چه باریک است

این راه و چه مشکل است این کار پس بدانکه همه کار یک اصل باشد
 ذلک تقدیر العزیز العظیم العبد المذنب سئوال اگر کسی
 که چهره این یکی مخصوص شده بتوفیق خاص و این دیگر محدود
 هر دو در بندگی مشترک چو آنست بدانکه چون این سوال کنی از
 اسرار ذات جلال انداختنوی که اگر ادب نگاه دارد و دست
 بر بویست شناسی به حقیقت بندگی بران که خدای سبحان از هر
 قوه ای که بپسندد بخواهد بفرستد و هر چه بپسندد میگویم که حال این
 مثل بصر است در آخرت و کسی باشد که از آن چون برق
 بگذرد و کسی باشد که همچون باد بگذرد و کسی باشد که همچون
 پرند بگذرد و کسی باشد که همچون اسب بگذرد و کسی
 باشد که همچون پیاده بگذرد و کسی باشد که چون دوزخ بشود
 میفتد و کسی باشد که سگال دوزخ او را بگیرند و در دوزخ اندازند
 پس همچنین است حال این راه در دنیا پس آنها و هر طایفه
 است در دنیا و هر طایفه آخرت و هر طایفه دنیا و هر طایفه
 دهرهای او اهل بهشت و هر طایفه آخرت و هر طایفه آخرت

کند پرسیده نشود

و بویای او اهل خبر میشوند؛ و اختلاف احوال سالکان در
 آخرت بسبب اختلاف احوال ایشان است در دنیا و پس از آن
 و این را بنویسم بدان؛ و الله الموفق **فصل** پس ازین بر آنکه
 نسبت دین کار است که این راه در دوزخی و گنواهی چون
 راهی نیست که آن را با قطع کند بلکه این راه روحانی است
 و قطع آن بند است؛ بر حسب عقاید و نیت با اثر و اصل آن
 نور سادوی و نظر الهی است؛ که در دل بنده افتد؛ که بدان نظر
 که هر دو سر است بیند پس این نور را بسا باشد که بنده
 صد سال بشکند و نیاید؛ و اثری از آن نه بیند؛ و این بسبب
 خطای او باشد در طلب و تعصیری کردن او در اجتهاد؛ و
 جهل او در بطریق کار؛ و دیگری در پنجاه سال باید؛ و دیگری در
 ده سال باید؛ و دیگری در یک روز باید؛ و دیگر در ساعتی؛ و دیگر
 خنجره باید؛ بنسبت رب العالمین؛ ولیکن بنده مأمور است
 به اجتهاد پس مرد واجب است که آنچه فرموده اند بکند؛ تا بیاورد
 آنچه مراد کرده اند؛ و کار خیر مقسوم و معقد راست؛ و هر روز کار

حاکم و عادل است. **يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُجْزِي مَا يَرِثُ**
 سوال اگر کوئی که چه عظیم است این خطر و چه دشوار است این کار
 و چه بسیار است چیزهای که بنده درین راه بدان محتاج است
 پس تحصیل خندین شرط و چندین عمل برای چه خیر است
 جواب بدانکه این که گفتی که کار سخت است و دشوار و خطر
 عظیم است راست گفتی و این است که خدای تعالی گفت **لَقَدْ**
خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبِيرٍ یعنی یا فریدیم آدمی را در
 شقت و سنج و ازین است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اگر
 بدانید شما آنچه من میدانم بسیار بگریید و اندک بخندید و ازین است
 که ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه فرمود کاشکی سبزه بودی که
 مراد و آب بخور زندی و ازین است که فضیل گفت رحمه الله علیه
 من آرزو نمکنم بر حال فرشته مقرب و نه پیغمبری مرسل و نه بنده
 صالح بلکه آرزوی حال آن کسی برم که آفریده نشده است و دانسته
 نمی شود و طاعتی که اگر آتش آفریند و بگویند که هر که خود را درین آتش
 بسوزد یا بچوب و معدوم محض گردد هم آلت باشد که از فرحت بگرییم

و تفعل الله ما يشاء
 و يجزي ما يرث
 و خلقنا الانسان في كبر
 و من اجل ذلك
 و من اجل ذلك

از انکه به آنش رسم پس ای برادر کار و شوار است چنانکه گفتیم بلکه
 سخت تر و عظیم تر است از ان که در میان دویم است + ولیکن کار
 که خدای تعالی تقدیر کرده است و قلم بران سوره پس حیا نیست
 بنده را مگر تقدیر امکان دهد کردن و رعایت + و چنانکه در ان
 خدای تعالی + و نالیدن و تضرع + تا باشد که به فضل و کرم او
 سلامت مانی و اما اینکه گفتی که اینهمه جهد و عمل برای چه چیز است
 این شکی نیست که دلالت میکند بر غفلت عظیم + ملک ضواب این
 است که بگوئی + آنچه بنده ضعیف میطلبد به آن همه عمل و جهد +
 نه مقابل آن چه چیز است + میدانی که بنده ضعیف چه میطلبد +
 اول آنچه او میطلبد علی جمله در چه نیست + مکی سلامت در هر روز
 برای روم ملک در هر دو کشور ای + اما سلامت دنیا + از انکه
 واقفهای او چنانست که ملائکه مرتب از و سلامت مانند چنانچه
 حکایت ماروت و ماروت بشنیده باشی تا بعضی روایت
 کرده اند که چنان روح بنده را به آسمان بریزد ملائکه گویند
 به نفس که چگونه نجات یافت از انکه ای که درین مآلها

شدند و اما سلامت در آخرت + بولهای و تختهای او
 نه انبیا و رسول نفسی خیر و کند + و بگویند بخیرا بجم امروز از تو
 مگر نفس خود را + تا روایت کرده اند که اگر مردی را عمل مفید پیش
 باشد + گمان برود که خلاص شود یافت + پس کسی که از چنین دنیا
 باین اسلام سلامت بیرون آید + در چنین روزی از بولها
 و سالم ماند + و در پشت رود + این کار اندک نباشد + اما ملک
 کرامت دنیا به آنکه ملک نفاذ از تصرف دشت است + و این
 تحقیق در دنیا را اولیای خدای راست که باطنی اند تقضای او
 و هر دو بحر زمین ایشان را یک قدم است + و سنگ دشت ایشان
 زرد و فقره است و آدمیان + و پریان + و بهایم + و بطور مستحضر
 انسانند + ایشان هر چه خواهند آن شود از آنکه نخواهند مگر آنچه
 خدای تعالی خواسته است + و آنچه خدای تعالی خواسته است
 بشود + از کسی نترسند و همه کس از ایشان بترسند + و هیچکس را خدشت
 نکنند + و هیچکس ایشان را خدمت نکند + ملک دنیا را عشرت عشرت
 و تیرتیرت + اما ملک آخرت خدای تعالی + در وصف آن میگوید

سویک دنیا و دنیا

إِذَا رَأَيْتَ لَمْ تَرَ كَيْتَ لَيْتًا وَمَلَكًا كَيْدًا. یعنی
 چون به پنی اینجا به پنی بختی و ملک بزرگ پس بزرگ
 دار ملک را که پروردگار عالمیان انرا بزرگ فرماید و نوید
 که همه دنیا قلیل است و نصیب یکی از اقلیل است از آن
 قلیل یا این قلت بدل مال و جان میکنی تا بران قلیل ازین قلیل
 ظفر مای و لب باشد که نیایی و اگر بیای با عذاب بسیار و
 تدویر بی شمار است و آنچه در آن خرج کنی از نفس و
 مال بسیار کرده پنی و پس چگونه باشد که ملک کبیر در دار
 لغیم محذ طلب کنی و در مقابله اینجا پس ملک و رکعت نماز
 گذاردن و یاد و درم صدقه کردن بسیار شماری و چه چهل و
 تیر می باشد بلکه آدمی که هزار هزار نفس باشد و هزار هزار
 باشد و هزار هزار عمر باشد همچند عمر دنیا و ملک شیر و این همه
 برای این مطلوب عزیز بدل کند اندک باشد و اگر مطلوب
 ظفر ماید آن غنیمتی عظیم باشد پس پندار شوا از خواب غفلت
 بعد ازین کوشش کن که چون بنده خدای تعالی را طاعت کن

و خود شش لازم گردانید و این بنا بر عمر رسول کند خدای تعالی او را
 علی الجلاله چهل کرانت و خلعت عنایت فرماید + است از ان در
 دنیا + و است از ان در عقبی + اما کرانت و خلعت های دین
 اول آنست که خدای تعالی او را پاک کند و پروردگار پاکیزه
 بنده باشد که پروردگار عالمان و دشمنای او باشد دوم
 آنکه خدای تعالی او را بشکر گوید و تعظیم کند سوم آنکه خدای تعالی
 او را دوست گیرد و اگر رئیس محلی یا امیری نزد او است گیرد بدین
 مباحث کنی + و مفاخرت جوی + و نفقه گیری پس چه گوئی
 محبت زب العالمین تعالی و تقدس چهارم آنکه خدای تعالی
 ذلیل او شود و کارها او را بپذیرد پنجم آنکه رزق او را کفیل
 دینی زحمتی در پی بدور رساند ششم آنکه خدای تعالی یار
 ده او شود دفع کند از وی دشمنان او را بر که از آنها بر بدی
 قصد کند هفتم آنکه خدای تعالی منوس او شود چنانکه به هیچ حال
 مستوحش نشود هشتم آنکه غرض حاصل شود که خدمت شریف
 دنیا و اهل او ملت لازم و ملک را بشی نشود که ملک و چهارم

اگر خلوتی تضعیف مثل آن شد که گوید و تعظیم کند بدین منزهت گردد
 پس چگونه شرف باشد که هر کسی که پروردگار عالمیان او را بشکر گوید و تعظیم کند

دنیا و اخلاص کند و هم آنکه بهت بندش حاصل شود
 تا از ملوث شدن بخیاست دنیا و اهل او کراهت کند و
 بندی جوید و هم توانگری دل و احوال حاصل شود پس تو که
 ترین توانگران باشد در دنیا و دایمان خوش دل بود و به هیچ شی
 غمگین نگردد و پیاز و هم نوزدش حاصل آید که تابان بر غلوم
 و اسرار و حکمت مطلع شود که غیر او بر کی از آن آگاه نشود
 که بخت سخت و عمر دراز و و از و هم آنکه فراخی دل در و
 پیدا شود که تا به هیچ چیز از من دنیا و مصائب او دل تنگ
 سپرد و هم نهایی در وی پیدا آید که نیکان دیدن او را
 حرمت دارند و جمله شیرینان و سرکشان از و بترسند
 چهار و هم محبت در و آید که خدای تعالی او را در دل
 همه دوست گرداند و پانز و هم برکت عام در کلام و در
 نفس و در فعل و جامه و مکان تا آنکه بجائی که بران رفته است
 و بمقامیکه بران نشسته است و به آدمی که او را دیده است
 مردمان تبرک کنند و پانز و هم مسخر شدن بچهره و پرتاب

اگر خواهد بر روی آب رود و اگر خواهد تمام روی زمین را بکشد
 از یک ساعت قطع کند به مقدار هم تسخیر حیوانات از سباع
 و وحوش و سوام و غیر آن و مراد را اجابت کند و تشبیه آن
 مراغه کنند و بر شیران سجد هم مملوک او کند و کلید آن
 زمین تا هر کجا که فرو و آید مراد را بخواهد و هر چه که
 پای زند مراد را چشمه ای است اگر محتاج باشد و هر کجا که فرو آید
 مراد را مانده است اگر قصد آن کند نور و هم جاه است
 بر در خدای تعالی تامل بواسطه خدمت او وسیله کند بواسطه
 جاه و برکت او از خدای تعالی حاجات خواهند
 مستجاب شدن دعا و افسوس هر چه خواهد از خدای تعالی
 مستجاب شود و اگر شفاعت کند به پذیرد و اگر بر خدا
 تعالی می کند خویزد او را است کند و اگر کوی اشارت
 کند در زمان زائل شود و اگر چیزی در خاطرش بگذرد در
 زمان حاضر شود و این است کرامات دنیا و اما کرامات
 عقبی اول آنکه خدای تعالی سکرات موت بروی آسان

بیرون از کتاب
 بیرون از کتاب

کند و این چیز است که دل‌های همه پیغمبران از آن در بیم است
 تا باشد که مرگ اورا بمنزله شربت زلال است مرگش را
 دوم آنکه اورا خدای تعالی بر معرفت و ایمان ثابت داد
 و هر غمی و فترتی که هست ازین نیست سوم آنکه خدای تعالی
 را بروح و راحت و بشارت و امان فرو فرستد تا خبرد از چیزی که
 اوزا و عیبی در پیش است و اندوگین نشود و چیزی که در دنیا پس
 گذارد چهارم آنکه بودن در بهشت در چهار پروردگار
 عالمیان پنجم آنکه جلوه دهد روح اورا بر ملا که سموات و
 اکرام و الطاف و انعام در ستر و علانیه و مرقن اورا به
 تعظیم جنازه او ششم اینی از فتنه سوال قبر و تلقین جواب
 با صواب هفتم فراخی کور در شناسی آن پس گویش بر وضه
 باشد از ریاض جنت تا روز قیامت هشتم با کرام روح
 اورا بنهند در حوصلهای پرندگان سبز تا برادران صالح را فرست
 و خوشی بخیری که خدای تعالی ایشان را داده است نهم
 ششاد در عزت و کرامت باشد از حله و تاج و براف و هم

دولان

تا سبب جنازه بجا آید
 و سبب جنازه بجا آید
 و سبب جنازه بجا آید

سپیدی روی نور او یازدهم یعنی از بهوهای روز قیامت
 و دوازدهم دادن نامه در دست راست و باشد که اصلا
 نماند پس و دهم اسامی حساب بکند و باشد که
 اصلا حساب نکند چهاردهم گویان شدن تراوی و اسامی
 در شانیکه اصلا بروی وزن نکند پانزدهم خوردن
 آبهای حوض کوثر که بعد از آن برگزاشته نشود شش و دهم
 گذشتن از پل فراط و نجات یافتن از آتش سقر و هفتم شفا
 در وصات قیامت همچون شفاعت انبیا و رسل محمد
 ملک ابدی در بهشت نور و دهم رضای خدای تعالی
 ستم مدبت رب العالمین الله الاولین و الاخرین جل
 جلاله بی کیف و وصف و بی آنکه این کرامت تا که من مشرود
 ام بر آن اندازه فهم معلم قاهر و ناقص شمرده ام و با این همه محال
 کرده ام و اصل بی سبیل اجمال ذکر کرده ام و اگر بعضی
 از این را تفصیل کردی این کتاب احتمال نکردی و نه بینی که
 من ملک ابدی را یک کرامت داشتم و اگر این را تفصیل

و هم + قرب چهل خلعت شود + از حور و قصور و لباس و غیر
 آن و هر یکی از این مشتمل است بر تفصیل بسیار که محیط
 نتواند شد آن را مگر عالم غیب و شهادت آنکه خالق و مالک
 است و چگونه طمع بریم در معرفت آن و پروردگار سبحانه
 بگوید وَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ
 جَزَاءً مِّمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ در رسول صلی الله علیه و سلم
 میگوید در پشت چترهای آفریده شده است که هیچ چشمی ندیده
 است + و هیچ گوشتی نشنیده + و در هیچ خاطری نگذشته پس
 بنظر کن ای برادر چه دور را برای این مقصود عظیم
 و مطلوب عزیز + و بدانکه بنده را درجه از چهار چهره اصلا
 چاره نیست + علم + عمل + و اخلاص و خوف + از آنکه نمی باید
 که اول راه هدایت + والا چون کوری باشی + پس عمل کن
 بر آن علم والا محبوب باشی + پس آن عمل را با خلاص کن
 و از آن گدایی باشی که در آن باز نباشد + و بی فائده بر آید +
 پس همیشه می ترس + و بر اسان باش + تا آنکه انانی پاک

در این کتاب
 صحت است

تحقیق فی این کتاب
 ذات کلام از آن
 و لا تخف علی شیء

والا مغرور باشی که همه سعی را بیکان هستی قبول و این جهان را
در مقابل این نعمتها قلیل است راست گفته است و فردا از آن
رحمت الله علیه که همه خلق مرده اند مگر عالمان و همه عالمان نرفته
اند مگر عالمان و همه عالمان مغرور اند مگر مخلصان و مخلصان
بر خطر عظیم اند و میگویم که عجب ترین عجب از چهار کس هست یکی
از عامی که بی علم عمل کند و دوم از عالمی که بعلم عمل نکند سوم از
عالمی که بی اخلاص عمل کند چهارم از مخلصی که خائف نباشد
و بداند که جمله کار آنست که بتفصیل خدای تعالی در چهار ایت گفته
است اول آنکه گفت اَلْحَسْبُ لَنَا اَللّٰهُ خَلَقْنَا كُنَّا عِبَادًا
وَ اَنۡكُمۡ اِلَیۡنَا لَا تُرۡجِعُوۡنَ یعنی می پندارید که شمار را بر
بازی آورده ایم و باز گشت شما سوی ما نیست پس اگر
گفت وَلَتَنۡظُرُنَّۤ اَنۡفُسَکُمۡ فَاَنتُمۡ لِخُدَّہٗ وَاَلْقَوۡا
اَللّٰہَ اِنَّ اللّٰہَ خَبِیۡرٌ بِمَا تَعْمَلُوۡنَ یعنی به بیند
نفسی که پیش فرستاد و برای فردا و از خدای تعالی
به هر روز بد خدای تعالی و اما هست بد آنچه شما می کنید

پس انکه گفت و الذین جاءهم فآمنوا
 بآیة ربهم وامنوا بالله مع الحسین
 انما که در راه ما مجاهده کنند بنماییم راه خود ایشان را و خود
 و زوجه و بانی که ان است پس انکه گفت و من
 جاهد فاجتنبوا جاهد لنفسه ان الله لغني
 عن العالمین یعنی هر که مجاهده کند برای نفس خود
 کرده باشد و خدای تعالی از عالمیان مستغنی است
 و اما آمرزش می خواهیم از خدای تعالی از هر چیزی که
 بدان قدم ما لغزیده است و از چیزی که دست
 خط بران رفته و آمرزش می خواهیم از کفیهای
 ما که موافق کردایمان نیست و آمرزش می
 خواهیم از چیزی که بدان دعوی کرده ایم در علم دین
 از خدای تعالی و دران تقصیر کرده ایم به عمل
 و آمرزش می خواهیم از خطره که ما را بخوابان
 آیدانی گشته است در کتاب که نوشته ایم

و یا سخن که گفته ایم و یا علمی که افاده کرده ایم

و می خواهیم از خدای تعالی تا بگردانند ما را

و شمارای جماعت برادران عمل

کننده بر علمی که دانسته ایم و گردان

بر ما علم ما را و بان که از خود دارند

مکریم و غفور رحیم است فقط

بمنت الکتاب

بنون الملک

الواب

فیرقان المیزان و غیره

شماره و غیره

و غیره

و غیره

و غیره

و غیره